









M 89.

Qarābādīn.

A pharmacological work, dealing with tablets,  
pills, decoctions, etc., said to be a translation  
of the last part of the Jāmi' al-jawāmi',  
a hitherto unknown pharmacological work in Arabic.  
Incomplete at the end.

Copied about the beg. of the XII/XIX c.

4116494







۸۹

قرآن در جامع الخوارزمی تصنیف اخیر

موضح ۱۲ ماه ذی الحجه ۱۲۸۹ هجری قمری  
توسط مولانا محمد رفیع دراز

عزیز منوره

۱۲۸۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از فرایادین ترجمه فرامادین عربی جامع الجوامع و ذکر  
نیمه دوره مکرر که شرح بیان جمله امراض اعضا و تشعده افکاش بیان  
دو مقصود از ایند احوال و حرف **تخاف** و این حرف مشتمل است بر دو  
فصل است فصل اول **وزد کوم افراض** بدانکه افراض را مای وسیع است و مقصود  
این باب اندر و ما جنس ثانی صاعرب نیز نایق کبر است که ترکیب افراض  
اولا نموده است و ترکیب افراض موجب حفظ فو نهایی ادویه است و در  
سکونت در احوال در نیمه افراض مرتبه متوسط بیان سفوفیات و معاجین است  
و فوت اکثر افراض ناچار رسان با فنی می نماید **قرص** **دور** **مستفول** از بیاض حلیم  
عطار الهیه از غلام نوب حلیم محمد یا قرص معروف بمرزباز برک ابن حلیم علی الذر  
مجموعه حسنی شرازی که حلیم عطار الهیه از مریجات حلیم محمد یا قرص مستفول است که  
مخط منواله نوده نقل نموده **اخلطان** تمامه و در ایشان قسط

فصل الازهره



سران سر سده افراس سازد و در سید و سید و بعد از افراس  
متقال حب کند **اخلاط افراس** در سید و سید و بعد از افراس  
این نسخه با نسخه قبل بحسب اوزان ادویه است حماما و در این نسخه  
و قسط و نام تجاره و فلفل سفید و قمر نقل از هر یک یکد انگ متقالی نو وزن  
دو وجه دار حنی و مصطلی رومی و زعفران از هر یک دو و انگ متقالی  
سندل الطیب و سادج هندی نیم متقال مضافی دو و انگ متقالی کوفته و نسخه  
بشراب ریحانی حد بسیار لایق افراس سازند نافع با و **نسخه پنجم** نمانیف  
حکیم اشرف می منقول از خط اولی باشد مع الهه موزا بر اسم نافع از برای بیخ  
و عنبیان و تقوی نموده چون با عصیر عساج تازه افراس سازند کل سفید  
بست پنج ماشه سود کوفی پنج ماشه تخم کرات پنج ماشه جو دندی دو ماشه صوم  
یک ماشه کوفته و نسخه باب لغواع باره افراس سازند **نسخه ششم** از اجزای  
ترباق فاروقی نافع است از برای ستموم و رلود عسر النفس و حر که میکند و  
از جهت استحقاق بعد است **اخلاط این** به نسخه شیخ ریس گفته که در اجزای  
اختیار سفیل طب که مستحکم و سنگین باشد و نموده بسیار عظیم و نه بسیار خورند  
تجربه و متقالی فوه الصنع و لک منقول و در نوید حنی از هر یک دو متقال از تخمین را در آب  
حل کرده صافی نموده و او پیرا کوفته بخوبی باقی تر شده افراس سازند و در سایه



خشک برشت

حیات

سیدی و داورام

زرشک لک مفصول آستین روی عصاره عاقبت از بریت متقال سینه  
 سنبل الطیب اسبارون و کل نخچه سوزخ شروع الا قمع صمغ عربی و کل  
 و نشاسته و میضطکی برومی را بسوس نخم افسس را از بلنه اینسون نخم  
 کسوت حب الکس را بوزن صنی از بریت کمتقال طباشیر سفید و متقال او حرملی  
 زعفران افاقیا از بریک بکمتقال کوفته و بنجته بگلایب سرشته افراص سازند  
 شیرینی بکمتقال با شراب دینار یا ساکنین زوری تناول نماید **قرص پنجبار**  
 نفیث ادم و سیح و فروح امعا و کثرت طهت و آمدن خون از لوب اسرنا  
 بر سینه مفصول از مجربات جلیم محمد باقر حسینی از بیاض سخط موالبه پوست  
 پنج انجبار شنامی چهار درم کل سوزخ شروع الا قمع و صمغ عربی و کثیر او کبار  
 سمی از زریک سکه درم نشاسته و کل اینی و سد طباشیر سفید و زرشک  
 و کلنار فارس از بریک و درم افاقیا و درم نیم کوفته و بنجته رب مورد سرشته  
 افراص سازند و در سایه درشت عموال اینن نموده خشک سازند  
 شیرینی بکمتقال **قرص اندر** و چون از برای تملک سینه سناکله و در برای او اطل  
**اخطاط** مازو و سینه مرملی و کندر و شیبانی از بریک سینه متقال تراوند متقال  
 فلفلسین بکمتقالی مجموع را کوفته و بنجته شراب ز سحالی سرشته افراص سبازند  
 و خشک کرده نگا دارند و در وقت حاجت بگلایب شوده طلا نماید **قرص**

انبار



بهره از بدن و خون را میسر می آورد  
و در دست ضعف جگر و استنفار او

سی در غر ابادن قانون در کرده **اصط**

بهره از بدن و خون را میسر می آورد  
و در دست ضعف جگر و استنفار او

بهره از بدن و خون را میسر می آورد  
و در دست ضعف جگر و استنفار او

بهره از بدن و خون را میسر می آورد  
و در دست ضعف جگر و استنفار او

بهره از بدن و خون را میسر می آورد  
و در دست ضعف جگر و استنفار او

بهره از بدن و خون را میسر می آورد  
و در دست ضعف جگر و استنفار او

بهره از بدن و خون را میسر می آورد  
و در دست ضعف جگر و استنفار او

بهره از بدن و خون را میسر می آورد  
و در دست ضعف جگر و استنفار او

بهره از بدن و خون را میسر می آورد  
و در دست ضعف جگر و استنفار او



است دور کند و این خوف است

نهان نازد که سینه و غیره زود ما جبهه

داخل می کند پس چون مخلوط کند خوف

بسیار از آن اقراص تا زک است را در وقت سحر این اقراص دور

کلر خرب نموده اقراص سنا زود خشک نماید اقراص در سینه لکاید از بند سینه

افعی ذکر کرده خواهد شد است را اله تعالی **صفت** قرص اسفصل بنی شرح داود ابی

استقبل مشوی در عین را کوبیده بمثل آن ارد که سینه مخلوط کرده شراب سحابی

سرتشته دست را بر وزن کلر خرب نموده اقراص سنا زود نصف لخته اند

که این قرص را بعد از دو ماه استعمال نماید فوش تا دو سال باقی می ماند و بعضی

بدن شراب زبجانی نسلت آورده اند و بدانکه اسفصل که مبارکست کوی تهرن

وی بجهت سنا صین این اقراص است که بسیار خوردند و بسیاری بزرگ نیز باشد

در وی رطوبت فصلی بسیار باشد و آنچه متوسط باشد معتدل است و باید

که زنگ نظار آن میل نبرد و در سینه باشند یا بقیش پس از گرفته سردین از الکلارد

چو بی حد کرده بدستور مذکور مشوی نموده اقراص سنا زود در وقت قرص ساختن

دست را بر وزن کلر خرب سنا زود بجهت اکثری اسفصل را باز در زود

منفوت آرد که سینه بان مخلوط سازند است که زود در طوبت از اقراص

کند و بگذارد که منقض و اندر وی فو نیست که گرمی در رود و گوید که باک و کند

و پتکند مغرب ز برای زباله که از العون اله تعالی **قرص** این معده بر وقت

و سینه زانافع باشد و فیه واسهال باز دارد **اخطا** این است از باز و سینه

ایک



چنانکه از شرح کلی این بلوط بسیار است و برمان مفصل مکی  
دره سرشته افراص سازند شیرینی بگشاید نادره و درم رفع  
در ایام این قانون شیخ رئیس نافع از برای کبد و  
سعال و مجرده و **صفت این قرص اینست** به نسجه صاحب منباج الماد و  
منزله ام تلخ منفرد از جمیع قشور مصطلکی رومی سینل الطیب از بر یک بگشاید  
دو شقال طهر سفوف طریح ساوج سندی از بر یک بگشاید و نیم حصاره عافت  
بگشاید کوفته به آب سرشته افراص سازند و در سایه خشک نمایند  
شیرینی بگشاید **صفت این قرص اینست** به نسجه صاحب منباج الماد و  
این جزله گفته که این قرص نافع است از برای مہانی کند و منفع سدای  
کثر و مدرت و اشتہای طعام آورد و سردی اجکو و موعده را بگشاید و در  
سده طحال کند و مار ساقا و ایدم عمر البول را نافع بمانند **اخلاط ان**  
افسین رومی و اسارون و تخم مغز بادام تلخ منفرد از بر مساوی کوفته و  
بنجته با آب سرشته افراص سازند میانند شیرینی بگشاید و نفع زیاد  
زیاده کرده درین قرص مصطلکی و سینل الطیب از بر یک نیم قرص **قرص اینست**  
به نسجه جادی صغیر نافع است از برای برودت کبد و سدای کبد و طحال و  
حمیات بلغم و کتفه عمر البول **صفت این** افسین رومی تخم کرفس اینسون  
اسارون بمنزله بادام تلخ منفرد از بر مساوی کوفته و بنجته با آب سرشته افراص  
سازند **قرص اینست** که صاحب ذخیره خوارزم شای در جمی لثقه ذکر کرده این  
قرص از برای جمیع حمیات خلطی مزمن نافع است سدای بنجته سردی ماه



و چگونگی آن نافع باشد و تقصیر سدای و طحال و اسهال  
و استخوان و اینست و نسیم کفش و منو یا دام تلخ و سکه  
و مصطکی رومی و نسیم الطیب اخرا رساوی گوید

یکمقال سازد با کلقتد افندی یا با سبکچین شماره سی یا با سبکچین روری  
عاریا معتدل بحسب مزاج منبأول نماید نافع با **تجویر قسین** دیگر که همین  
سناغ دار و مختصر است **اخلطان** آفتاب رومی و سون و ریزمانه و مغز  
یا دام تلخ متفطر اخرا رساوی گوید و بنجیاب قرص سازد شیرینی یکمقال  
بله مار الاصول یا با سبکچین عسلی یا با سبکچین روری نموشد **قرص اقمی** از ترکیب  
اندروما حسن تازی است و اول قرص است که یا لطف شده و اندر دو ماه  
بان قرص تمام نموده اجرای تریاق فاروق و این قرص گرم خشک در اول حج  
سیوم و بلطف و مینوی و مینوی حرارت است و با دزر سموم قتاله است  
و برای بقایای خدام و زرع این و تحلیل خلط مخرف بطریق دفع اطرا حلد  
نافع است و نوشن نماید دو سال یا فی است و بعد از ششماه استعمال نماید  
شیخ داود انطاکی گفته که قرص اقمی نافع است از برای سموم مطلقا  
و از برای اخلاط متوجزه و بقایای خدام و سغف و قوت آن دو سال یا فی  
است و بعد از دو ماه که از سبب ختن آن گذشتند باشد که استعمال نماید  
**طریق ساختن آن** به نسیم منقول از بیاض نواب حکیم محمد باقر ابن حکیم  
عماد الدین حسینی شیرازی مجرب است را در آن و درج نموده بخط مشرف الله  
مغفوقی و درج نموده اول باید که اقمی خوب قوی اختیار کنند و علاوه است در آن

است







ناره بکنند و در یک سنگی با کلی لوباره بکنند و  
کلی و کبک و چند دانه بخورند در آن اندازند و اگر  
بغی الجمد گرم باشد از جناب با انداختن نمک است

بجوش نهد تا بخت شود و کفنه که می باید به اکثر بوی بوی بپزند و جد  
بکنند و فرو بزنند و از بزرگ کوشش را انداختن و غیره جدا کرده  
با کوزه کنند و بکنند و مقدار ربع وزن گوشت خالص از نمایی که می باید آن  
کم باشد و اصل شباهت برش کردن در آن راه نیافته باشد و در شور  
چنان بخت باشد که در شور خشک صند باشد و در شور باشد پس از گرم  
گویند از صاف گوشت آنچه موده بود در آن جوی پا دست جوی چنان  
بگویند مثل بریم شود و در تیره بریم نهد که مگو مخلوط شود در انمای کوفتن رطوبت  
کم آرد و در شور با همین آنچه داخل کنند تا رطوبت می الجمد برساند و توان  
آفت و بجز از آنکه بسیار کم کوفته شد دست را بر و خن بلبان خرب کرده  
فرصت بسیار در صند است که در شب آرد و نیز در سایر خشک کنند که  
مطلوب رطوبت در او اصل نماید و در ظرف چینی یا شیشه یا فلز که دارند  
و از جمد شراب است که صند آنچه در موضع نماید در چنان سنگ و آب  
خوب در حوالی آن باشد و از موضع که شوز را در حوالی آن است شور  
باشد با کنار دریا صند بکنند و همچنین نزدیک بد چنان بطوط سرد کوی بود  
امثال این در چنان از در چنان می بود که کفنه نماید با آن باشد خوب  
بخت و در وضع صند کنند از نمایی که گفته است باید که نمایی از وقت

از آن



در نفس از ابروی بر سر سینه در هوا گرم نشده باشد جز از ابروی  
پایله در دست او این بیرون بودن از جگرها  
در صورت تشنگی او درده سمیت بهم رسانده چنانکه  
در حالت تشنگی در جایی که رسید سردتر باشد او وسط بهار واقع  
بیشتر در جایی که بسیار سرد در ابروی او واقع میشود و باید فرض ترافات در  
احوال زمان فاروق نسو دیگر از فرض افرو نموده **انهم قرص افرو** معما مشتمل در  
بر ابدان که گفته اند که افرو معما نفع نمره و ضم قوت نانی و سکون را معنی معجزان  
است یعنی یونانی و معمای معنی یونانی یعنی تقلب است یعنی اقرص نعل معجزان  
و در نیک نسخه قانون اقرص او را معمو ابطر رسیده و در نسخه دیگر او را معمو از اندازه  
اقرص اندر و معما فرم شده و در نسخه دیگر او را معمو او در اکثر نسخ اقرص او را معما  
اقرص را معجزان است و این اقرص مانع است لذ برای حلقه های و صغیر معده  
و کبد و صلاح کننده و او را م باطن و غم دور میکند **انما این** به نسخه شرح بر سر حمانا  
و در تشبیهات و قسط بلخ و قصب الذریزه فرقی و فضل کف در ما خواه از رنگ  
منفقال سنبل الطیب درج سندی از رنگ نند منفال مصافی تشش منفال کوفه  
و نخته نیشاب ربجانی باغبان از ما عاب مناسبه نیشاب اقرص سازد بر قوی  
بکمنفقال و در تشنگی کرده است همان نماید و این نسی چهارده حرارت و حرارت  
بزم است در اول درجه سوم و خشکت در آخر درجه دوم و با بر الله و حل مانع است  
**انما این قرص** نیشاب در نیشاب **الادویه** حاما و قسط بلخ و فضل کف در ما  
و قصب الذریزه و قسط بلخ و نخته تشنگی کوفه و نخته تشنگی نیشاب اقرص



افراض منتهیه درین جنس مانند در ظرف اکتیبه  
که این منتهیه را کواقی سحره شرح در کرده لیکن از کتاب  
شیخ برسی است **اصطلاح افراض** **افراض**

در صحت و بی صحتی اینها در مختلف متفصل و در جنس و در عرفان از بر یک است  
فقط از یک کفید و حماما و در شایعشان و فضل کفید و نقل از بر یک است **متفصل** **الذریه**  
و تا خواه از بر یک است **متفصل** که گفته و بنحیه شراب ربجانی سینه افراض سازند  
و در فرضی **متفصل** در **خشک** نماید **فرض** **ابر بارس** **و غیر متفصل** از بیاض  
ببر زلف حکیم که منزه از بیاض حکیم محمد باقر و اول حکیم عماد الدین محمود نقل کرده نافع  
است از برای حمایت بنوعیه **عصا** و اورام کند و اورام معده **اخلاط** **ان**  
**عصاره زیتک** **مفسر** **نجم خیارین** و **نجم مؤخره** از بر یک است **متفصل** **فخر**  
کل شروع **شروع الاضمار** و در کتبین خالص از بر یک است **متفصل** **نجم کفوت** و  
اب اسوس **طیانه** **کفید** و **نجم کانس** و **مصطکی** **روغنی** و **سنبلی الطیب** و  
**عصاره نبات** **قود الصنع** و **رؤی** **جنس** **از بر یک** و **متفصل** **نخفران**  
بکدام گفته و بنحیه افراض سازند **شرعی** **متفصل** **فرض** **ابر بارس** **و غیر متفصل**  
از بیاض **موجبات** **نخطم** **رام محمد باقر** **عقرا** **که** **محرالیه** **از** **الصباح** **و** **در** **بادی**  
**فصلی** **که** **از** **راری** **ذکر** **کرده** **اند** **اورده** **این** **افراض** **نافع** **است** **از** **برای** **حمات**  
**مرکبه** **و** **سده** **کند** **و** **استفاد** **حار** **اخلاط** **ان** **عصاره** **زیتک** **و** **کف** **متفصل**  
دار **جنس** **و** **کلمه** **شروع** **الاضمار** **و** **عصاره** **کانس** **خشک** **و** **نجم** **کفوت**  
از بر یک **متفصل** **رؤی** **جنس** **متفصل** **کفوت** **بنحیه** **افراض** **سازند** **نبر** **انسی** **دوم**

بالمثل







افاقبا از بر یک کتفیال کوفته و بنیز افراص سازند

در آب سبکچین بزوری نماید مانند **فرض این بار این**

نافع از برای اماس نموده و جگر و بنای گرم **اصلاط ان** در سبک منفی در سبک  
و کسرخ و متزخم خیار و متزخم خزنده و متزخم کسوت و متزخم کالنج از بر یک کتفه درم مصطلکی  
رومی و کسبل الطیب و عصاره عافت از بر یک دو درم موفو در لوند چینی و  
زعفران و طباشیر سفید از بر یک یک درم و در نسجه و یکر طباشیر سفید یک درم و نیم  
ترنجبین کشته درم ترنجبین با آب کالنج تازه حل کند او در لوفته سبکچین  
نیز کتفه و افراص سازند در سایه خشک سازند بترشی کتفیال با سبکچین بهمان  
بند **فرض این بار این** که منقول از فرابادین قانون نافع از برای تب و سرفه  
و در جمع کتفه و عطش **اصلاط ان** ابو یاریس منفی دو از درم درم تخم خیارش  
با درشت و مصطلکی رومی و طباشیر سفید از بر یک کتفه درم کتفه منفی در لوند چینی  
از بر یک کتفه درم کسرخ متزخم و معاج و کتفه درم زعفران و عصاره  
عافت در السوس و کسبل و ترنجبین خراسانی از بر یک کتفه درم  
را البلب حل کرده صافی نموده او در لوفته و بنیز همان کتفه افراص  
سازند **فرض این بار این** که منقول از فرابادین کولو الی است را بود دارد  
و گرمی را کسبل و در و جگر احار نافع است و کتفه را که از برای می بود  
دارد و سرفه را نافع بود **اصلاط ان** متزخم خیارش و متزخم کتفه درم  
کتفه درم ابو یاریس منفی چهار درم کسرخ متزخم و معاج و کتفه درم  
کتفه کسبل سفید و تخم کالنج و طباشیر سفید و صمغ عربی از بر یک کتفه

بلور







مغشوق در بوند خنک و شل الطیب از بر یک درم کافور فلفل

چهار درم زنجبین را در آب حل کرده صافی نموده و با

بان سرشته از اوص سارند شیرینی بکنند **فصل در برابری**

غش خالص و حرارت کند و موده و صفت کند و موده بسبب حرارت و

درم جگر موده منقول از ذخیره سید اسمعیل در جارا **احلاط ان** در بار منصف

و بیست و یک کس کلنج شرف و الفلاح نمونم خیار نمونم خرزهره از بر یک

بنفقال مصطکی برومی و سنبل الطیب و عصاره شافق از بر یک دو درم

نجم کسوت نیم کالین از ترکیب درم طباشیر سفید دو درم و نیم زنجبین شش درم

بیشتر فلفل از آنند **فصل در برابری** با بر که کند و موده را فوت دید چون

از مسک است استعمال نماید استسقا در فدا آید از حرارت باشد مفید است

و حیات بر که را نافع است **احلاط ان** زرشک منصف در شکل

و کلنج و شتر نیم خرزهره از بر یک شش درم مصطکی برومی و سنبل الطیب و عصاره

شافق در بوند خنک و فوه القلع در غصه ان از بر یک دو درم نیم کسوت

و نیم کالین از بر یک شش درم طباشیر سفید دو درم و نیم زنجبین منصف شش درم

زنجبین را در کوب حل کرده صافی نموده و دو سه را بان سرشته از اوص سارند

شیرینی بکنند یا سکنجبین یا اب انار شیرین **فصل در برابری** در لطف

نخبیب الدین سمرقندی نافع از برای حیات حاره و اگر از اراض حاره کند

**احلاط ان** زرشک قفاح او خرد و فوفان از بر یک دو درم درم







فان من است و در موضع مستنود در زمانه است و معاجین و کبار و بانو

دسواکس و فتن و صدراع حاکم مومن در تحفه المومنین

فرص را با کسم بادشاه عجم اندر و حوزدن ملک مانده

و حوزدن ملک خوانند و جزو عظیم ترافق عذره است و معاجین کبار و این فرص

منقوی و در منع و حکایت و در آن نوبت ترافق است نوبت

و بحیث صانع عامل از خصایر شریفان **اصلاطان** به شرح بیس که در زمانه

فابول آورده بکنند با بوزن شرح و با بوزن بلفه و سمان و سنسون و مرکب و مرکب حدیث

یا جمهوری مانند است و عمل مانند است سرشته است روز یکد از اندر روز آن

بوجه است بر زمینند و از خشک شده باشد یکی از شرابه های مذکور داخل نمایند

بیس روز چهارم از ارض سازند به فرضی خوردن بکشتقال و در سائیه خشک کرده

بکف سازند و در شرح داود الطائی که در تذکره کرده داشته در اصل شرح داخل

نور در گفته که در شرح دیگر حکایت داشته مصطلح بوزن با بوزن داخل است و باکی

ببیت داخل کردن این از در شرح دیگر با بوزن بلفه و سمان و سنسون و معاجین

بر یک بگورم اسارون است درم است و قضیب الذبیره و خود است

از بر یک سه درم است و فوت این فرص دو سال باقی میماند **فرص اندر**

**دخوردن** منقول از بیاض مجرب است حکم محمد باقر حسینی شریاری که خط مورالیه

این فرص از تالیف قدماست و نافع است از برای تار فالدیس و

از شک و فرج فریب و اسل روم و فریب آن را صاحب میبایزند **اصلاطان**

الولکرا



سنگ از من استعال از قیون و غیره شنبه از یک نیم منتقل کوفته و  
نیم کاس سنگ مفسر و نیم خرفه مفسر نیز خازن از یک  
هزار یک نیم درم رو به خطای و نیم کفن و کاسون  
سپید یک نیم درم باب افراص سازند بشری منتقال با  
سبکین مایع و پرورنی و از برای فساد خون ارسده و فساد کبد باشد باب  
نماز شریف با شامند **قرص ابر باریس** با دو کرم همین مایع دارد **احاطه ان**  
سنگ مفسر و کاس مفسر لیمه بون جنی مگر رخ و عصاره طر حشوق و نیم کاس  
نیم کاسون اجزا مساوی نر بچین قدری کفلات حل کرده صافی نموده  
ادویه را کوفته و بنج مویان سرشته افراص سازند تا مایع **قرص ابر باریس** بار  
نافع از برای سوزی مزاج یادی عهد و حیات خاره چون بود از تنقبه استعمال کرده  
نشود و بدون اسهال سوز مزاج کف تا مایع است مشغول از ذخیره خوارزم شناسی  
**احاطه ان** عصاره زرشک یا زرشک مفسر بر کدو ام ریاشده درم طر مفسر و مایع  
و عیار لیمه از یک نیم درم نیم کاس نیم خربارین نیز نیم خربوزه نیم خوزه از یک  
سپید درم کوفته و بنج افراص سازند بشری دو منتقال با سبکین و لیمه نیم کاس  
اگر خوف شده باشد یک درم راز یا نیمه بر اجزا بنج **قرص ابر باریس** باز دادند  
که از برای آوردن خاره فرموی کدو حیات خاره بود از تنقبه ماده نافع است  
و سوز مزاج خار سا درج کدو از بنج مفسر در درم و موی کدو لغوا قصد در سوز  
مزاج مایع نوز از تنقبه مفسر و فسد **احاطه ان** زرشک مفسر از نواده درم



کلیترت و طبایع سفید از یک سنج درم مغز تخم خیارش نیم تخم خیارش مغز کدو  
مغز تخم کاسنی از یک سنج درم رازیانه دو درم کوفته و نیم

دو مثقال با سکنجین و او درم کدو و صفت حاره با سکنجین دو درم کدو  
درم رگس زیاد و کدو اگر جرات بسیار باشد دو دانگ کافور بصورتی  
زیاده نماید با شیره تخم خرفه مغز و بند و بویغ لوفات در مص لک لک منقول در لوند

جنسی اضواء سفید **فرض ابر بارین بار و دیگر نافع** از برای امراض حاره و حرارت  
کبد و جفات صفراوی و دهنوی حمی مخمور و غلظت **اصطراط ان زرشک**

منقح از حب سنج درم رگس سنج درم کدو درم نیم مغز تخم خیارش نیم تخم خرفه مغز تخم  
کاسنی مغز از یک دو درم درم کوفته و نیم کدو با سکنجین از اصل سازند  
بر فرضی نیم مثقال شربتی دو مثقال با سکنجین ساوجب با ابل **صفت ان** نافع  
**فرض ابر بارین مع اللاب** منقول از خط بزرار جسم حکم بای شاه سلطان حسن

نافع از برای منسقب که لبت طبع درشته باشد و جهت نهایی فرزند و  
برقان **صفت ان** عصاره زرشک لک انفسول از یک سنج مثقال این  
رومی عصاره غافق از یک سنج نیم مثقال سلنج ده مثقال طباشیر لقیه چهار

مثقال طباشیر لقیه چهار مثقال کلیترت سنبیل الطیب اسارون کل از منقح منقول  
عوارب کبر انشا کشته مصطلی رومی رگس از یک دو مثقال ادرک کل عفران  
رگس سالی شربتی کرده با مثقال رازیانه انفسول از یک سنج مثقال لوند چنانچه

مثقال حب الکس ر لوند جنسی از یک دو مثقال کوفته و نیم کدو با سکنجین از اصل  
سازند



نمک کهنک از زمان اسکندر رودی بود که در **فرض** **ابرا بر بس** از افراسی بارده لید  
سد و کشاید و حیات بارده را نفع دید **اخلطان**  
در نزد جنی لک مغسول عصاره غایت کسبل الطیب است  
از یک بلورم کوفته و نیمه افراس سازند نیز می بکنند **فرض**  
**ابرا بر بس** حار و بزرگ است که در استسقا را نافع است و نهیهای سرد  
از بلغم و اخلاط دیگر بلغم غالب بود تا سودا سودا مند است  
**ابرا بر بس** از زنگ متفصیح متفصل غنچه صلی شروع الاقمار و حل است  
و عصاره غایت و فستق رومی و مصطکی رومی و تخم کاسنی از یک و متفصل  
سنبل الطیب و اسارون و اوخر ملی و در نزد جنی و انیسون و طیار لید از یک  
بکنند کوفته و نیمه باب در میان سازند نیز می بکنند **فرض** و مولف این  
فرض حکیم علی کلبانی ساری قانون است **فرض ابرا بر بس** **رودنی** **بشدنی**  
لید کشاید و نافع است از برای اوجاع لید و مندیست آن و از برای حیات  
در **اخلطان** از زنگ متفصیح و کاسنی شروع الاقمار از یک تخم  
لک مغسول در نزد جنی و عصاره غایت و سنبل الطیب و انیسون و مصطکی رومی  
از یک بلورم کوفته و نیمه تا آب سکنه افراس سازند و در جمع کید از سوز  
مزاج کید با سکنجین کید رودی حار و از برای اوجاع باره لید با سکنجین  
رودی حار با سکنجین **فرض ابرا بر بس** **صغیر** **نمک** **سمعیل** **رود** **ذخیره** **در کرده**  
کفته که این فرض نافع از برای بیماری ماحک که در نهیهای گرم است







از این نشانی است که این از یک انتقال

کوفته و بنجریه کوفته است که از این معانی

بسیار درین کل سرح پیدا کند از یک بنجریه

صنع عربی نیز اولش است و در این سرح از یک

**فرض ابر یا کلس فوری**

منفی است درم و نیم تخم خرد مغز رب السوسن الطیب صنع عربی

سایه از یک انتقال و نیم طیار سفید کافور فیضوری زعفران از

رباب کدرم کوفته و بنجریه با این فرض سادند شیرینی بگفتند **فرض ابر یا کلس**

**کافوری** زرشک منفی سفید انتقال مغز تخم خارش مغز تخم کدو شیرین از یک

ساده انتقال مغز تخم سفید و نیم مغز تخم خرد از یک دو انتقال طیار سفید و رن قل

سرح روندنی بولک نخ کفش لک مغز تخم از یک کیندال و نیم کافور فیضوری

زعفران دو دانگ کوفته و بنجریه مای که تخم لنت در آن جوشانده هاشمی

باشند سرشته فرض سادند شیرینی بگفتند **فرض ابر یا کلس فوری** مشتمل بر

زنده الاطلس محمدی قدس سره مشتمل در حیات مخز و غیب و امر از

حاره شده و کدو **نسیان** زرشک منفی ابله مغز طیار سفید سرح از یک و

انتقال تخم کلس مغز تخم خارش مغز تخم کدو شیرین تخم خرد مغز تخم کافور فیضوری

از یک انتقال کافور فیضوری است فی الا کوفته و بنجریه کلاب کشته

از این سادند شیرینی بگفتند **فرض ابر یا کلس فوری** حیات سفیدی و موی

از نافع است و سوزن مزاج حار کدر اسود در این و مغزی کدو و حاره



**اخلاط ان** عصاره ابرباریس و مغز تخم خارش و مغز تخم خارش و مغز تخم خارش

چهار درم کل سرخ شروع الافلاج و در آب سوس کشیده و کزانه

و تخم خرفه مقشر و کنگر و کافور و فوسوری بندرم برنجبر

منوده باغی ابوارا گرفته و بنجتهای سرشته افراس سازند برشی بکنتقال با شیره کرم

خرفه قرص ابرباریس **کافوری** بنسخته بکر که فرستاده است در اول دراد و در خواص **اخلاط**

**انی** زرشک منفی چهار درم کل سرخ شروع الافلاج ده درم اصل السوس

درم عصاره عافت تخم خارش تخم خارش و با در یک و نشاسته و پزاضع عربی

در عفران و تخم خرفه مقشر از بر یک درم کنگر و کافور و فوسوری و مصلی سبیل

از بر یک بگورم طیار سفید و درم کافور و فوسوری بگورم برنجبر منفی چهار درم

برنجبر را در حله حل کرده صافی نموده باغی ادویه را گرفته و بنجتهای باغی

اقراس سازند برشی دو درم **قرص ابرباریس کافوری** فرستاده است این نفوس

سابق **اخلاط ان** ابرباریس کافوری عصاره ابرباریس نازده عصاره عافت

و مغز تخم خارش برنجبر خرابی از بر یک چهار مثقال نشاسته حل غنچه سرخ

شروع الافلاج و سوس کتیر اضع عربی طیار سفید تخم خرفه مقشر کنگر

از بر یک دو مثقال زعفران روند خیس سبیل الطیب از بر یک بکنتقال

کافور و فوسوری نیم مثقال برنجبر را در آب حل کرده صافی نموده از اجزای گرفته

و بنجتهای سرشته افراس سازند **قرص ابرباریس کافوری** صفت و حرارت

کند و معده را نافع باشد و نشانی بشناسد و التماس را ساکن کرد **اخلاط**

**ان** زرشک منفی مغز تخم خارش مغز تخم خارش مغز تخم خارش از بر یک

مثقال



اما شکر خوردن در این زمان  
بسیار از بریک **بمقتال** در نیم رو بوی  
مستن و کافور و صوری از بریک نیم **بمقتال**  
بسیار یک کسوت برشته افراص سازند شیرینی  
**بمقتال** **فرض ایریاریس کبیر** منقول از فریادین قانون نافع از برای حمایت  
باید و عطش نشد **بمقتال** **اطلاعات** شماره زرشک و اگر باشد  
بسیار چهار درم مغز تخم خیار و مصطکی و می و طباطبائی سفید از  
در درم کک نمشود رو بوی حلی از بریک بگذرد کلینج شروع **الاقامع**  
دوازده درم زعفران بگذرد سنبل الطیب غصاء غافق **اصل السوس**  
در پنجین از بریک در درم زنجبین راد در کلاب حل کرده باقی بود در الوضه  
بجسته بان سرشته افراص سازند هر فرضی بوزن بگذرد و با شامند ما از کجسته  
مصالحت باشد از اشربه و بوی زیاده کرده اند درین فصل **عکساره** **افسنین** دو  
درم اسارون تخم افش و تخم رازنامه از بریک بگذرد فوه الصنع در همین نصف  
بوی بود حسی و در قطر آن از بریک بگذرد تخم کسوت تخم از بریک در درم طیار  
سفید بگذرد و بگذرد زنجبین راد در کلاب حل کرده باقی  
باقی ادویه را در الوضه و بجسته بان سرشته افراص سازند فرضی **بمقتال** شیرینی  
**بمقتال** **فرض ایریاریس کبیر** بنشیند محو این ابس سراری که در حاوی صنوبر ذکر کرده  
نافع است از برای حمایت بفرغ عطف و از برای کید حار و گرم کید و سوده  
سنگای کفته که این فرض استسفا را از نافع است **اطلاعات** شماره  
بسیار **ایریاریس** و مغز تخم خیار و تخم خزه مقصود از بریک در درم کلینج شروع **الاقامع**



در تخم کبوتر از بریک ششده و تخم کبوتر در الکوس و غیره

سینا الطیب و مصطکی و عصاره عافت از بریک دو

کک تنغ در بودن خسی از بریک دو درم زعفران

حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته و بنج و بان سرشته از ارض سازند

تشریح از بودن ماکنشقال حسب اختیارات بدیمی کفنه که این مویف

کود که بعضی درین فرصت قدم زدن روی زیاده کرده حسب منهای الاوه

ایش حرر کوبد که فوت آن تا ششماه است و بعد از آن بسیرت

**فرض ابرارین که منقول از منهای الادویه** حرر و کامل الصواع و در ابدن

طلاشتی این فرض تپهای بلغمی و تپهای کتبه و درم کتبه و معده را نافع است **اعلاط**

**ان** عصاره ابرارین تازه و تخم کبوتر و تخم خرزهره و تخم خارین از

بریک ششده و منقال قلمی کل منرح شروع الاطعمه و در تخم خراسانی از بریک ششده

را بسوس و تخم کبوتر و طباشیر سفید و تخم کاسنی مصطکی رومی و سینا الطیب

و عصاره عافت از بریک دو و منقال آوه الاضغ و کک منقول و در بود

جنسی از بریک دو و منقال افراس سازند و نظر است زین قبیل و ترک

جموح و کک و فولش چهار سال است چهار روز از استعمال نماید

روز دو و منقال بعد از چهار روز سه روز دیگر بجای این فرض این دو که در

مغزود استنهای نماید زو آوند مدخر و کک از بریک ششده منقال شنب بانجی

از بریک چهار منقال قلع کسین کتبه و بنج تا کلاب و ارض سازند

سیرسی ششده منقال **فرض اندر کبوتر و کبوتر** و از ششده منقال اسارون

از الطیب



نصف از بریک است چهارم سفید  
دوازده مثقال کوفته و نیمه شراب ربی یا مار العسل  
وقت فرص ساختن دست بر روغن بلبان حرب  
بکند **فصل اینون** منفع سد است و صفت کبد است و دارد و مصلح حال است

طبع طبیعت است و فزونی کنه و نهی که در بیماری او آخر دم مرده شود دارد  
**اصطلاح** این شرح که در فراباوس قانون ذکر کرده بکنند اینون است و درم فسنین  
رومی اسارون ششامی تخم افش مترا دایم تلخ مفر صفت الطیب سادج  
هندی مصطلکی رومی تخم شست از بریک یک درم غایت درم غیر سقوطی  
چهار درم و نیم کوفته و نیمه شراب ربی یا مار العسل از ارض اینون درم یک  
ششامی اینون با سبک بکنند **اصطلاح اینون** به سحر و خیره خواهد درم  
ششامی اینون چهار درم سادج هندی اسارون و سادج هندی  
درم فسنین رومی مترا دایم تلخ مفر صفت

بریک چهار درم مصطلکی رومی  
افراض بر خرمی کنه  
اصطلاح این مفر تخم فسنین  
اصطلاح این مفر تخم فسنین







و عصاره اش و تقال و حلی  
و می و زعفران و سنبل الطیب و کل نبرج از  
بر این مسا زنده زوی چهار دانگ و در ساختن  
چهار بر زنده زنی بلور ص ما را الاصول **فرض اربعا** فالج و  
سوز دار دو صند پسر ز بگذار و **احداط ان** اربعا چهار دم  
سنبل الطیب و انق از پربک بگویم انق از در سر کحل کرده و باقی را در  
بیشتر مان سرشته از فرج مسا زنده زنی بگذارم تا کنتقال با آنکه نسبت  
محدین در با گفته که چون این فرض را مطحول با سبک خن سوز زده و در صحت **باید**  
**اربعا** به نسخه معتبر نافع از برای صلب طحال و اورام کبد **نسخه اربعا** چهار دم فلفل  
کفدر اشق عصاره زرسک ریو زنجبی از هر یک بگفته و شش پلتر سفید و منتقال  
و نیم اخر را کوفیه و نخته کفدر شش از فرض مسا زنده و در ساختن کزنده زنی  
کنتقال ماول نماید **فرض اول بر خطی** با لبقت از حاجی حسن از نکرده حضرت  
و بعضی هم بر بادی قدس سره استعمال در اورام خار و اوجاع ماره و این فرض را  
مسی نفوس مبارک ساخته **صفت این** صبر سفوفی زرد بر خا کافور و صوری  
زعفران دو منتقال و یکی صافی پوست پسته زنجبیل و محض بندی افاقا کل مری  
حدس منقر از پربک سکه منتقال افونی نیجا منتقال زرد جوید و منتقال ادره را گوید  
بایست مایسا چند دفعه خمر کرده خشک نموده فرض ساخته لکادار و **فرض بار** در شکل  
از قرابا و کونوالی بر فاقان اصفر و نقر و خفقان ملک و سوز زنجبیلی و مولک و صنف  
حد را مفسد بود و **احداط ان** منقر تخم خبارین منقر تخم اردو شیرین از پربک سکه درم برابر



منبع دوزخ کله رخ از بر یک چهارم نخم کاسی و نیم کسوت و نیم خر و نیم  
خشی کشی بعد و نیم کاسه بود شیر نقد از بر یک دو درم رابوده

و کل عافت و بادمان از بر یک یک درم صندل سبز  
کل شلو فر از بر یک کشتقال کوفته و پنجه باب برشته افراص سازند نیشی سه درم  
با اختیاش **فرض بر یکی** این فرض جلا دهنده است و مخرج بلغم خام و صفرا و

جنس را کثابت حرارت را کم کند و حرارت را سود دارد **ادخله اطلان** نسخ  
شیر لوسیت بلبله کبابی و بولت بلبله امله و منصف در بر یک کاسه  
بوزار کوفتن و تخم او بر یک یک نخ و در بر یک صد مجوف مصمغ تراشیده بروغن

بادام نیشی جز خوردن بوزن مجموع او در بر یک صد بوزن سیمه فابنده را در بر یک صد  
قدری آب سردی وی کرده کثابتند و با تمام آید از اش بر رفته او در بر  
پا باشند و مخلوط نماید خطی سوس فرض است از بر فرضی ده درم باالی که ضایع

باشند در آن کشته خشک اول شفت تا صبح صافی نموده باشند پس بپوشند در مجلس  
یا نسبت مجاری است مسکنند و باید که کرده باشد طعام او را برین فرض وقت ضرورت  
که این فرض را خود بریزد یا خود آب که با روغن زیتون بمسول ساخته باشند پس

اگر احتیاج با خراج بلغم جانی باشد باید که اضافه کرده شود بر خرای این فرض  
ربع جزو ملله نیم خطی و او در سحر کوه لوانی وزن برود و درم و فابنده شش ستار  
و باقی از بر یک یک درم است و کف که نیشی ازین فرض ده درم است در بر برای

**فرض نوزده** منقول از ابا یاقون نافع است از برای اسهال طبیعت و فرج  
امجاد قیام دم و از برای ریح بوسه و ایدنی خون از بوسه و از برای نرف طبیعت

سخن شده در جزو برای  
که غذا نموده آن خصم شود و از برای

زبان







و مانع می رسد قوی برسی از این سینه درم است تا چهار درم با جلد سگری

البته عالی نافع است و حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود بزرگوار

صاحب کل الضاعه را در بیاض مخرج خود بخط خود از برای

گفته که در نسخه نجیب الدین سمرقندی که در زو ابادین خود ذکر کرده و وزن سفوفیا

تکد ایک و نیم است و حکیم محمد باقر نوشته اقرار را کوفته و نیمه تا ابی که بر بخش در ابی

در این حل کرده صافی نموده تا در سرشته افراص سازند و مجموع یک است یاده

درم شکر سفید که باب گرم حل کرده تا بند بوشند و سبدا به میل در ذره نیمه

حاصل را در غنچه اصل آورده و گفته که همین فصل حاصل را در طبق طبیعت

از لایح لکراید و اخلاقی مسان نسجه صاحب کامل و نسجه سبدا به میل است که

وزن سفوفیا تکد ایک است و گفته که مجموع یک شربت است با پنجم درم زنجبیل در اب

گرم کرده صافی نموده **اعلاط این فصل** که در نسخه خشک جلد درم زرد سفید درم

صنغ عوی و رب السوس از بر یک ده درم سفوفیا مسوی چهار درم همه را کوفته و نیمه

باب افراص سازند مقدار شتر شش از چهار درم با جلد شکر سبب درم کدلب

ده درم و اب تنگرم جلد درم و اگر در طبع فیض بسیار باشد جای جلد شکر خشت

خرا سلیله در زنجبیل از بر یک ده درم بند **فصل نفیحه دیگر** که شافع فصل نفیحه

صاحب کامل الضاعه دارد **اعلاط این فصل** که در نسخه ده درم اصل السوس زرد سفید

یک سه درم کوفته و نیمه با حاصل سرشته افراص سازند در سه شکر مانند شتر شنی

درم **فصل نفیحه دیگر** که همین شافع دارد **اعلاط این فصل** که در نسخه ده درم زرد سفید

یک ده درم رب السوس از بر یک نیم درم سفوفیا تکد ایک بود و در سفوفیا از بر یک

بلال







نیز بینی دو درم یا چند کسری و بکنه قویح و طبع سرد و در بخر ناپوس خیار پندار

حل کرده صافی نموده بر روغن با ذام نرسن داخل کرده بماند **قرص نفضه**

و زرد بقیه از ریگ ده درم و نیم راسکس بکدم کل غنچه سرخ بجدوم سبزه

مصطکی رومی بکدم و نیم کتر انجور دم بیست نو افراص سازند **قرص نفضه مسهل** سه نسخه محمود بنی

الکس که در حدی ذکر کرده در نفع از برای پودر چشم و در سرد و در شقیقه و در آرد

ظلمت چشم بسیار قویست در زرد از ازل کرده **اخطا ان** کل نفضه خشک دو درم

زرد بقیه بکدم در راسکس بکدم پوست بلبه زرد و بجدوم سفید مسوی بکدم

و دو حبه کوفته و بنجرت جیب سازند مجموع بکثرت است **قرص نفضه مسهل** صفرا و **اخطا**

**ان** سر نفضه سی درم کل سرخ است درم اصل اللوس مقشر پوست بلبه زرد و در

بفد از ریگ درم صغری کتر محمود مسوی مصطکی رومی از ریگ بکدم کوفته و

بنجرت بلبه سرشته افراص سازند نرسنی چهار درم با نیم رطل صلاب سنا زده

درم زرخش با تیر خشت خراسانی که در آن حل کرده باشد یا شامند **قرص نفضه مسهل**

بسنجی دیگر که پیش منفعت دارد و در آن **اخطا ان** سر نفضه

است درم کل سرخ بلبه درم راسکس صغری از ریگ بجدوم سنا کشته

بو کتر از ریگ بکدم پوست بلبه زرد و سفید مسوی و غار بقون سفید از ریگ

چهار درم سوخته بلبه سرشته افراص سازند نرسنی چهار درم با شش درم با صلاب

نمک **قرص نفضه مسهل** دیگر که منافع نسوخته دارد **اخطا ان** سر نفضه سرخ متقال و در

کلر آن بکوفته و بنجرت جیب سازند نرسنی کوفته در نیم رطل صلاب سنا زده

بمتقال یا تیر است نفضه **قرص اجناد** نافع از برای حیات خار و در آن نرسنی

لکان



در موضع که با شمشیر داود لطمه می زند نذره آورده که این مرض  
بریه کردم در حری که ذکر کرد حدی از او در خواص این دانه است که برای  
تفت فرود و باز فاریس که از انشا که نیک گوید نس بصیبت بگویند تجربه  
من و فعل کرد در خفض الفردج فعلی عجیب لکن لازم است که بر کماله از برای فعل  
بر باشد یاد که در هر چیزی که ذکر کرده می شود غرض از او است اما استخوان کرده  
شود و باب گرم باشد متفصل اما در غیر این فعل نیز شرفی از آن مانع متفصل است  
گفته که وقت این فرض با چهار سیال باقی می ماند و این از صیغه تجسید در آن نظر است  
بجمله عمود درین فرض کلنا است و آن روز فاسد می شود لکن می تواند بود که یکی از اجزای  
او آفتون است و آفتون حافظ ترکیبات است قول شرح داود و صحیح و الله اعلم  
**اخلاط این کلنا فارس و افانیا نیز یک است درم اینست و وطن مختوم و سلیم و**  
**صنع عربی از ترکیب چهار درم کثیر او آفتون از ترکیب یک درم کوفته و پنجه باب**  
**کلنا تازه سرشته از اراض سازند** سلیم سیاه و کلل از نذره وضع  
عربی از ترکیب چهار درم صلیح شروع از دفع و کلنا فارس از ترکیب درم کثیر  
مقدد درم کوفته و پنجه باب کلنا تازه سرشته از اراض سازند **اخلاط این**  
**فرض اینست** سلیم سودا و وطن مختوم و مرکب حافی و صنع عربی و کلنا فارس درم  
کثیر یک درم کوفته و پنجه باب کلنا تازه سرشته از اراض سازند و اگر کلنا تازه نباشد  
کلنا خشک را در آب بپوشاند صافی نموده در آنی در آب سرد است **اخلاط این**  
**پنجه** یکی من عین و الی که در شجاج با هم فرض فارس آورده و آنست که در  
از برای اخلاط و لغت البدن و زود آمد و افراط طبع در با خون بود



ک

**صفت این بعلی** سبزه و وطن مخوم و فرنگی صافی و صمغ عربی از زرد کباب در دم کهنه  
شروع الا فملا و کلدان فارس و افاقبا از بر یک مشت درم کمتر بگردم از خار  
نرم کوبیده و تحریر سبز باب کلنا زرد با باب مطبوخ کلنا برشته افراصل سازند

و در سایه خشک نموده لکها دارند تیرشی دو درم و فو لنش تا شش ماه با مخی می  
**فرض جنین** که در آمدن خون از موضع که باشد با کباب آید خصوص از برای لغت الدم  
فی الدم که لیب زرقیدن با کفاده شدن رگی از رگها باشد بعد از قصد در جنین و

و امندای دموی بدون قصد ربانی که ضعف باشد مستعمل است **اطلاط ان** صمغ عربی  
پانزده درم که باد پسند کثیر خشک و کلر خ و شروع الا دفاع و طهار و سماق و کلنا زرد  
فارس و عصاره طبع التمش و نشاسته از بر یک درم نشاخ کوزن پنجمه برشته

نقد درم افاقبا نقد درم نیمانی سید درم بلابا با زان با اسان الحل ما نشا مند  
**فرض جنین** که پیش منقوت دارد **اطلاط ان** کلنا زرد شش درم که بار سمنی و پسند  
و کند و درم الا خون و نشاسته و صمغ عربی از بر یک یک درم کوفته و پنجه بلوات  
باز رنگ برشته افراصل سازند و اگر حرارت بسیار باشد درم کافور فصولی زیاده

کنند و اگر حاجت لغض باشد افون بدایک اضافه نماید تیرشی دو درم **فرض**  
**کلنا زرد** که نافع از برای اسپهال معده خون آمدن از بر موضع که باشد **اطلاط ان**

کلنا زرد رس زرد و تخم حمص از بر یک درم سماق نفع از حب و ماز و پسند  
نزد و عصاره طبع التمش و افاقبا و لند از بر یک یک درم و تخم کوفته و پنجه بلوات  
تازه برشته افراصل سازند تیرشی یک درم با تیرش حبیب الالباب **فرض جنین** که

نافع از برای اسپهال زرد و از برای خون آمدن از بر موضع که باشد و از برای صفت

او  
کم



در وقت فصد از وقت شد و بعد از وقت نمودن  
منه بن عبت استعمال کرده باید ازین ادویه استعمال کرده باشد یعنی رتین  
و ریب نیرین و نیریت حبث الکس و نیریت ریاس و نیریت لیمون و  
غذا شده عدس با بنده سباق و خوردن باشد با پزغال یا نیریت زغال یا با جوهر زغال  
باشد بگویند که یک تا وزج افایطوح **اخطا ان** کلنا فارسی و تخم حاصل از ریک  
و درم کل سبز شروع از قماح و سمات منیع و طبرقند و صمغ عربی و گل مخوم و گل ارض  
و گل درک و جندل بقد از ریک بیدرم و نیم نساخته برمان سخته درم از فناد و درم کوفه  
و پنجه باب سبب اب نه نرس نرسند از ارض سازند نیرینی بیدرم با یکی از ریب  
و ابره ندر کور **فرض جلد ریک** دما تبطس و خون آمدن از نه موضع که باشد **اخطا**  
**ان** کلنا فارسی چهار درم کل سبز شروع از قماح سخته درم ز قافاده درم صمغ عربی  
بیدرم کتر البقد درم کوفه پنجه از ارض سازند نیرینی دو درم با لیب بیدرم  
و در دما تبطس با باب کور سرد کرده **فرض خشکس** نافع از برای فروج سینه و ریه  
و در دو سینه و ذلت الریه و ذات الحنج **اخطا ان** غنچه کل سبز شروع  
از قماح و صمغ عربی از ریک چهار درم نساخته کتر از ذلت السورس از ریک دوام  
تخم خشکس کفند و تخم خشکس سیه از ریک کورم طبرقند بیدرم زعفران دو  
درم کوفه و پنجه با یک برنده از ارض سازند نیرینی از بیدرم با کفند با شراب  
خشکس و خوشتر باشد نساخته با نساخته بعد از آن سخته و صفت و در نساخته  
کلمه محرم از محرمات خود خوشتر نساخته داخل است و کف نیرین نساخته با  
کف نساخته در نیم نرس با نساخته نساخته در موضع دیگر از همان بعضی محرمات خود نساخته



در اجنبی است و کفنه که بر تنش از یک درم یا سه درم یا بیشتر است **نقص**  
 کعبه که بمصل در زخم در غلظت فرجه کند که کرده و کفنه که این فرضی برای فروغ  
 و تماشای مجازی بول و از برای روماندن گوشت تازه درین فروغ که آب  
 بر کافه است بمال کرده شود بعد از سلول و جرح دست اندن ریم **احاطه** آن تخم خسیاسی  
 سبزه از بر یک درم کبر او وضع عربی و نیک است و کل برای وطن ترک و  
 کل جنوم کل غنچه سرخ شروع از قلع کفنه از فارسی منصف از بر یک کعبه در کل  
 سفید که بار از بر یک کعبه درم و نیم کند در بندم بر بونجه بی دود آنک کوفته بنج و با آنک  
 تازه سرشته افراص سازه نیشتری که متفان تا دو درم با سکه چینی سفید چینی با سکه  
 بیاشامند و اگر درین فرض دم الاخون و حب الاس و سرطان محرق زیاده کنند  
 قوی تر شود و حب الفلب و دوج محرق و لب و در و دریا کفنه از برای فروغ تماشای  
 بر کافه این فرض سه خسته شود باید که تازه کرده شود **قرص زر** از نیش که نیش بر کعبه  
 در فریادش قانون ذکر کرده نافع است از برای تنهای و صند کعبه و جاده و اول درم  
 آن و از برای اما کس طحال از برای ضرر ضربه که این اعضا در اختیار شد **احاطه** آن  
 زیند چینی پشت درم فو الصبح عود که بر یک چهار درم تخم انیس و عافیت مسون  
 از بر یک تخم درم کوفته و بنجته افراص سازه نیشتری که متفان نیشتری کفنه با سکه چینی  
 و در نیش نیران اطباء بجای عود که کعبه مستعمل است و کفنه با نیش چینی مخلو  
 در آب صافی نموده سرشته افراص سازه این نیش نیش خروست و در حین  
 گرم است در یک درجه و نلث درجه خشک است و در زخم زخم بود با درم  
**احاطه** این فرض نیش و بقر بود چینی نیش درم بود الصبح که مستعمل از بر یک

نیش

درم



در دم تخم افسون و عصاره غنایت از بر یک در دم کوفته و نخل نایب برشته  
 از این سازند نیشی از یک درم نایب غنایت و قوتش بعد ششماه ضعیف سگردد و باید داد  
 که ریزند چینی در ادویه امراض کبد مخصوص در امراض مخصوص کبد جو غنایت کفایت  
 در امراض نمود در رفع وکل شرح جو غنایت است در امراض طحال **اخلاط این فرض نسخه**  
**دیگر** ریزند چینی توأه الفصع لکنتی از بر یک درم تخم افسون و عصاره غنایت  
 یک درم کوفته و نخل کافور نازده سرشته امراض سازند و در سایه خشک نموده بکار دارند  
**اخلاط این فرض** که حکیم محمد باقر حبیبی کرد باض مریات خود بخط خود آورده و نوشته که این  
 فرض نافع است از برای تپش کبده و صفت جگر و سبزو آورام جگر و سبزو برای  
 صریح که بر همه جگر واقع شود **اخلاط آن** ریزند چینی شش درم فوه الفصع و لکنتی و تخم  
 افسون و عصاره غنایت از بر یک درم کوفته و نخل نایب غنایت امراض سازند  
 نیشی از یک درم نایب غنایت و قوتش ششماه باقی بماند و گفته که این خرد در مینداج اللادویه  
 زین فوه الفصع و لکنتی و لکنتی را از بر یک درم کوفته و نخل نایب غنایت و در مینداج  
 است و سه دوی دیگر از بر یک درم است و گفته که **اخلاط این فرض نسخه**  
**الصباح** ریزند چینی دو درم سنبلی الطیب و مصطکی رومی و بادبان و عصاره غنایت  
 و افسون از بر یک درم بنور فرض سازند نیشی دو درم و گفته که **اخلاط این فرض**  
**نیشی** از برای کبد در امراض کبد ذکر کرده است ریزند چینی ده درم سنبلی الطیب  
 و مصطکی رومی و عصاره غنایت و افسون رومی و در از بازه افسون از بر یک درم  
 نیشی بنور فرض سازند **فرض از بر یک درم** در سوزن لایح حاره که  
 آورده **اخلاط این** ریزند چینی از خشک بنوع تخم کافور مساج کوفته و نخل نایب







انکه کبد در سالین به باطن و نریل خلد و اخلاق کلین و امواج افعال  
مصطکی رومی و سنبل الطیب و عصاره آسنین و رازمانه و انیسون از  
دو درم ربونذ چینی دو درم کوفته و سخته یا اب اراض سازند شترشی که بمقتال یا  
سبک جبین ساده **فرض زراوند دیگر** نافع از برای امراض کبد و بلع اسهال **اخطا**  
ربونذ چینی و کنگشون از یک درم طیار بقدر کحل سرح شروع الا قلع از یک  
چهار درم تخم خالص سجدرم زعفران و در انسیه دیا از یک درم کوفته و سخته  
امراض سازند شترشی دو درم **فرض زراوند** نسخه محمد **ان** ذکر از برای که سبک از  
در دیره سوزنراج بار دیگر ذکر کرده **اخطا** ان سنبل الطیب مصطکی رومی و عصاره  
در آسنین رومی و رازمانه و انیسون از یک درم ربونذ چینی ده درم کوفته و سخته  
امراض سازند و در سابه خشک کرده لکانند از شترشی دو و مقتال با سبک جبین  
**فرض زراوند دیگر** که سبک سمبل درین صفت ذکر کرده که استعمال کرده و این فرض  
بعد از استفرغ منقبه **ان** ربونذ چینی مقدم نوه الفسغ و کنگشون  
از یک چهار درم تخم کنگش و انیسون و کحل غافق از یک درم کوفته و سخته  
سبک جبین شترشی امراض سازند شترشی که بمقتال **فرض زراوند دیگر** نافع از برای  
سوزنراج اتحاد سوزنراج چاره کبد نسخه **ان** ربونذ چینی زرشک منقح تخم  
کاسنی احراد کلسای کوفته و سخته یا اب اراض سازند شترشی  
شترشی که بمقتال **فرض زراوند دیگر** نافع است اما جمله حبس م  
کلسای خون او اعضا باطنی بر عضو که باشد نماید **اخطا** ان نسخه محمد **ان**  
سوزنراج که در ساله دو امند ذکر کرده که با و بسد و کند و از یک درم رما و



و قشر نعناب و مصطکی و کشتن خشک ریحان دو بادشاه کورن و زینا و برطان  
بر یکدو درم دم الدخین و کلنا فارسی از یک یک درم کوفته بجزیه مله اب سید  
سرسشته و اگر برای نریز و تخم بر کافور و بیدر بنج و اقنوب و تخم کاهوز از یک یک درم

۴ اضافه کنند سر است **فرض زرنج** نافع از برای اطفال هم و فلدخ سوداوی در بوی  
دندان که سبب اخلاط فاسده باشد **اخطاط این** زرنج سبز و زرنج بزرگ هر دو در بوی  
و شب مار و زرنج کفاران و فلفطار از یک یک درم کف در مالک درم و نیم مارو  
بزرگ پوست ابار از یک یک درم زرافیا دو درم اجرا را کوفته و بجزیه نفع از این  
سرسشته در صرع بندد در صل کرند و با نشسته نندنا ما بسوزد پس ساینده افراس

۵ سازند و در وقت حاجت بکفرض را ساینده بردمان یا شند **فرض زرنج دیگر**  
که مرید بوی دندان که سبب از دندان و من دندان باشد نافع است **اخطاط این**  
زرنج دو درم و نیم کاغذ مصری کوفته درم سسک اصلی و سماق منصف و محصل  
و فلفل نوحه فلدخون از یک یک درم کوفته و بجزیه با نمور دو باباب شریف  
سرسشته افراس سازند و در وقت حاجت بسوزد و برین دندان مالند

۶ **فرض زعفران** که نافع است از بسیاری بدوی دندان که سبب بغم منقض در  
دندان و لته باشد بعد از آن تنقیدن از آن بغم نافع است **اخطاط این**  
زعفران برنج کوسن و زرنج کوفته از یک یک بجزیه کوفته و بجزیه عملی منصف سرشته  
افراس سازند و در وقت حاجت بکفرض از آن سبب انگری با ابی که در آن  
ابیل جو شنباننده باشند و صافی نموده باندن کرده بجزیه خاندن کوفته از زرنج  
و فلفل و سدر و سباج سندی و مصطکی رومی و عود خام و نیاب و جوز و لاد

دلیل



وقایله و فرجه شک و برنجش و کف در دانه سوره خنط باشد و در دندان

سورج و ما بدن برین دندان و دندان صبر و مرضی تانی مصفیه **سینل**

اما کس صلب کرده و سوره و شبر و مکر باشد و سوره دارد **افلاطان** <sup>الطیب</sup> **سینل**

و قفاح از خورشید سودا و کل شرح شروع الا قفاح در بود غنی و نصب الذره

از رید **سینل** در غفران و فرکی صافی داینون و قسط **سینل** و قفاح از رید

نکدرم متصل از رقی مصطکی رومی از هر یک در دم اشق شدیم اشق را مثلث

حل کرده باغی ادویه را کوفته بخیل افراص سازند و بر روی دو درم شیرینی بکرم از هر

اما کس صلبه با مثلث نوبتند و از جهت اما کس کوبیده سبک بین غرضی **سینل** کفنه

که این فرص دو درم صلب ماده بود از خوردن بیشتر با مار العسل بار و قفاح از رید

و روغن بادام تلخ و روغن کوهنیزک فرص را که بکنفالی باشد بر او فرما صبح

بیاشامند و در سخن که او ذکر کرده و نقل از رقی و مصطکی و اشق شدت داخل

ندارد **فرص سینل** **سینل** **افلاطان** **سینل** **الطیب** **سینل** **الذره** و سلج و رولند

چینی از رید **سینل** منفال متصل از رقی و مصطکی رومی از رید **سینل** و منفال مرکی صافی

و منفال و قسط تلخ و دینسون و زعفران از هر یک **سینل** اشق **سینل** منفال و اشق

را در شدت باب کرم حل کرده سازند و باغی ادویه را کوفته و نیمه تانی **سینل**

افراص سازند شیرینی دو درم برای ورم جگر یا سنگ بین و برای ورم **سینل** **سینل**

**فرص سینل** **سینل** **افلاطان** **سینل** **الطیب** **سینل** **الذره** و سلج و رولند

شرابی نافع از برای سلق و قطع سبب خون از اعضای نافع و نافع از برای

اعضای نفعی و دویالی و پهای دشوی و سرفه و از برای جمع افعال **سینل** **سینل**



**اخطاطان** سادنج عدس مغشول و تخم خرفه متغذ و کثیر خنک و تخم خشک است که  
 و کلر خ شرف و الاطام و طاهر لطف و کل ار می مغشول و طبع رومی از ربک  
 به مختلف کوفته و بنجرت بلعاب و قطن نامرشته اقرص سازند شربتی بکنتقال  
 یا شیره تخم خرفه متغذ **فرض شیب** خون آمدن از اعضا که باشد باز دارد **اخطاط**  
**ان** شیب بمانی و کحل اصغمانی از ربک بکندرم که مار مرود و اید و لطف افا  
 از ربک درم دم الاغوی وضع عوی و کثیر از ربک و درم نمبره استخج عوده  
 اقرص سازند شربتی از ندرم تا بکنتقال **فرض شرم** که اسهال تا لطف لطف و نافع  
 است از برای اشتغالی فی که از بود کدیاست بکینه استغزاج و طوط  
 باشد **اخطاطان** شرم و پوست بید مسوی کوفته و بنجرت اقرص سازند شربتی  
 از کد انک ایند لطف تا بکندرم با سکه چسب یا شامند **فرض طار** نافع از برای  
 غیب خالص منعمل بعد از استغزاج و فرضی که بعد استغزاج و از ربک جگر او  
 سایر حبات صفراوی نافع است و شکی زافر و نشاند و حرارت جگر او عوده  
 را نافع باشد **اخطاطان** طاهر لطف و کل سرخ شروع الاطام از ربک  
 بنجدرم تخم کاه و تخم جارس و تخم کدو با ربک شرم درم راسوس دو درم شربتی  
 درم درم شربتی را لطف حل کرده صافی نموده باخی ادره کوفته بنجرت اقرص سازند  
**فرض بلبل** که منفعت دارد در طانی که با شرفه باشد **اخطاطان** طاهر لطف  
 و کل سرخ شروع الاطام وضع عوی و کثیر از ربک شرم درم تخم جارس و تخم  
 تخم خدر کادربک و تخم خرفه متغذ و اصل السوس از ربک شربتی درم شرفان  
 دو درم شربتی درم کاه و صفراوی بکندرم کوفته و بنجرت بلعاب ندر خط نامرشته

حرارت

اقرص



افراس سازند **فرض** طیاره یا قلع از برای حیات جباره و سحر و جادو و جادو کید مانی  
به صبح نرم باشد و زاده نبض کرده باشد **اخلاط ان** طبایع سفید و پنجم حاصل مان و  
کل شرح شروع الافحاح از ریشک منفی از یک پنجم درم لک منقشول بدو چینی آبلد و  
درم زعفران یک درم بدو افراس سازند و از سر و باشد صنع عربی و تیر او نشاسته  
از یک یک یک درم بود سوس و درم آفرود و اجزای مذکور نمایند **فرض** طبایع **یک** که  
رارت صلد و دماطس و حرقت بول را نافع است **اخلاط ان** طبایع سفید و  
درم تخم کابو پنجم و پنجم خرقه مقشره یک یک پانزده درم کثیر خشک که شبانه اوز  
در سر خسانده باشند و بریان نموده باشد پنجم درم کل و کل از منقشول از یک یک پنجم  
کفای فارسی و درم صندل کفید و صنع عربی و افراس از یک و درم کافور فیوری همدم  
بدو افراس سازند **فرض** درم با است اما ربار حب الیاس **فرض** **کثیر حاش**  
**افلاط ان** و در او حرقت درم تخم حاض نشند درم طبایع کفید چهار درم نشاسته  
صنع عربی از یک یک درم زعفران یک درم کوفته و پنجم با صلد افراس سازند **فرض**  
کیمتقال فوشن با ششاه می ماند **فرض** طبایع **افلاط ان** طبایع سفید و پنجم  
کل شرح شروع الافحاح از یک یک پنجم زعفران منقوده درم کثیر اوضع عربی از یک  
یک درم تخم کابو پنجم و پنجم خرقه مقشره یک یک پانزده درم کثیر خشک که شبانه اوز  
درم کافور فیوری همدم درم صندل کفید و درم سرطان نهی و درم سوس از یک یک پنجم  
کوفته و پنجم بلعاب بدو قطونا با لحاب بهدانه سرشته افراس سازند و بعضی اطبا  
مورد حاتم و سبیل درین نسخه بودن کافور داخل کرده اند **فرض** طبایع **افلاط ان** نافع است  
از برای اسهال صفودی و دموی و قطع آمدن از موضع که باست کند و صحیح و بود



را نسودند است و بر روی ریویزی تر میفند است **اصطلاح او ان** طباشیر کف نمناست وضع  
عربی دکهار فارس و کل ترخ شروع الافحاح حسب الاکس دانیون و شناخ کوزن  
محرق مغسول از ریگ تخم نم خمتقال زعفران چهار متقال پوست سنج انجا و کل ارمنی  
و خزلوب بنطه دارالباز از ریگ سست متقال مار و سرودم الدخون و تخم خاص از ریگ  
و دمتقال کوفته و تخم بایب بازنگ سرشته از ارض سنازند بپوشی کمتقال با اود به  
نما سببه **فرض طباشیر** به نسو کواب مزار امجد با ذرات حکم عماد الدین محمود حکم نامجا  
منقول از خط نموده گفته که این همه اختلاف که در فرض طباشیر است بحجت اخلط  
اعراض و طبیعت صادق که عارف با فزجه اشخاص باشد از برای شخصی بحسب  
تراج او دیگر فرضی تا که واقع باشند کم و زیاده در اخلط این فرض و در اوزان  
ان البته سبقت با بوانی عرض آن از دو محمل در فاعده ترکیب این فرض  
اینست که می باید که اشغال نوع ازین اود به چند مثل تخم کلنگ و تخم خزه مقرو  
مغز تخم جبار باد رنگ و مغز تخم کدو شیرین و طاشیر کف و کلنگ و صندل سرخ و صندل  
کف و تخم حماض و کافور قنطاری و کل شکر و کل نقشه و راسکس و تراوشانه  
وضع عربی و کل ارمنی و کل تخم و و زرشک منصف و سماق و بیره ما در صورت  
بدر سطح مصالح بعد از آن اود به از اخبار نماید بوزنی از مصالحی انقبضا کنند و سبب  
نیاید مثلا اگر چه بخت حرارت ذل و خفقال ترکیب نماید و اولی که بان بیشتر  
خصوصیت است نماید اخبار کند چون صندل بن و سنج و کلنگ و تخم کاه و تخم  
خا برین و اگر بخت حرارت کند ترکیب مثل زرشک و تخم کاسه و تخم اعراض  
کف مثل ریونید خسی اخبار کنند و از جنه سر و ششوت صدر کبر اوزب اسوس







سینه

آیدن مواد نسوی آنها منادی نشوند و در چنین که درین احوال داخل میشود و بواسطه  
 انست که مواد را بود وسط تعدیل فواید حاصل بالاندفاع سازد چون مردم را از لوی  
 کافور تنفر نام است زانکه شنبه اند که ضرر یابند تا آنکه اندل خود مانع را  
 و بیدار بویج در میان مرتبه نرند دارد و اگر در آن مرتبه بخت فرست بدن اند  
 در مقدار میان نرید مسکن تا بعلت فوی و منبع بیدار نمودن در انداختن اینها با اعضاء  
 شرفه کند پس فرمود که قبح انقطاعی کرده و در نیت داده فرصت با نتر مرد نام داده  
 و چون از تجارت موافق احوال مبطوسه آید از این اسم بسیار مردم  
 دانسته اند **اطلا بان** مردار بد صلبه آید تا شرفه از یک دو انتقال  
 صندل شرح و صندل کفید و کل موفور و کشته خشک منقشر کل مخرج مخرج القحاح  
 و تخم حاص و تخم خرمن منقشر و تخم کاسنی و تخم کزک و تخم کدو و تخم کدو و تخم کدو و تخم کدو  
 یک اسم انتقال نشاسته و کزک و کزک از یک اسم انتقال و تخم حاص  
 سفید بزرگ بویج دو انتقال کوفته و نیمه بلجانب بد در فطونا دو انتقال سرشته یعنی  
 دو انتقال بد در فطونا در آب اندک نجس اند و ادویه بن الیه تخم از اینها بلند  
 برشته و احوال سازند و فرموده بود که موم شامی میگوید که چون در احوال در  
 خوردن محتاج بگویند که در فطونا را ببالند و با تخم این فصل سازند  
 تخم بگویند می آید و در قبول گویند نزد جمهور است دارد پس حکم عماد الدین  
 رحمه الله علیه گفته که برداری که ادویه را از اینها ببالند و با تخم این فصل سازند  
 احوالی که چون آن را عمل یا مثل عمل منافعی آن احوال باشد و خواهد که  
 فوت آن بدخول بود در آن صعبت نکند و از اینها ببالند مناسب است

کنند



کنند و بعضی معترض که بعضی این است بسیارند که در اخراج این چیزی که در طبیعت  
در آن نهادی کرد در آنرا منقطع و بعضی بسیار در در سایر اجزا خشک سازند و بعضی  
و فنی که غریبی را از آن بگویند که از آن در فرسودار نیست غریبان در سایر که از آن خشک  
شود و در آن خود کند که زود در استعمال کنند فرسودار سازند تا زود خشک شود این فرض را  
مذکور نمی کنند نسبت به این فرض مقدار شربت بسیارند و از شربت آن که انتقال کرد در  
سازند و در آن ظاهر آن می لطف باطن می باشد در آنرا احوال بسبب از آن که ظاهر خشک  
گردیده با طشش نرم نماید و موجب سبب از آنرا می شود و در دیگر اطباء فرض در اوایل  
حیات نفع کرده اند بجهت آنکه علت مواد مرکب است پس استعمال آن فرض در اوایل  
حیات خلطی که با مواد آن ترکیب است موجب تصحیح مجموع مواد آن می شود و بعد از آن که  
مواد دفع شد و سود فرایح سادج باقی ماند فرض در آن حال نفع تمام دارد و در کمال  
فحش نیست عضو باشت با بادی باشد و گنبد موده در کمال حدت باشد او اوایل استعمال  
فرض بارده موجب نیست **فرض طبرقانی** نشود بدالبض **نسخه ان** طبایر شریفه  
بذات امر که مارج بلوط کندان فارس از هر یک مختلف کل مخلوط حب الکس ضمغ عربی برود  
لوداده باشد از هر یک مختلف تخم حاص و در حوق سناخ کوزن سوخته شده بود  
حب الکد در زرشک منقح نشاسته بریان منقح سادج عدس منقح حلوب  
سطح فرط طبرقانی در اینج منقح درین کل سناخ از هر یک مختلف تخم مرغ  
نشوخته کشته خشک بریان افان بادام الاخون دقانی کندر بود فنی کشته منقح انون  
از هر یک و مختلف کوفته و بخت فرض سناخ زرد فرضی بلینتقال شریفی کفوفس با یکی از آن  
دو دو با شرف تخم حرق منقح با شرف حاص با با بر دو **فرض فانی** **نسخه ان**







ارشد حکیم عماد الدین محمود حسینی شریازی این فرض برود و مصفی است و نافع است  
از برای اعتدال کند **اصلاط ان** طباشیر کفنده درم کل سزخ شروع الاقماح بیدرم  
منزخم که در شری و تخم کاه بود تخم کالنج و تخم خرفه منفرد از بر یک درم صندل کفنده درم  
کافور صیوری ابلدرم کوفته و بنج سحاب بدرفه با رسنه از فراص سازند شری  
درم و در بنج دیگر کوفته که از ان دولت بکدرم و در در سزخ از اطراف لفظ  
است و در زین شری این فرض و کوفته که اگر در پدرا بنج سفید بکدرم داخل نمایند  
لطیفه عجیب کند و از اخاضی است در سراو برید بیکر **فرض طباشیر فایض** نافع است  
از برای اسپهال صفراوی تخمات حاره **اصلاط ان** طباشیر کفنده و کل سزخ شروع الاقماح  
از بر یک درم تخم خاص و سماق منفرد و تخم خرفه منفرد از بر یک تخم درم کلناز فارس  
درم و تخم کوفته و بنج فراص سازند شری دو درم و در سزخ دیگر این فرض زن کلناز  
فارس دو درم و از بر یک از عنج و نسا رسنه ابلدرم و تخم داخل است اجزای  
کوفته و بنج فراص سازند فرضی دو درم شری با کوفته رب شری و اب سون محمود  
اگر در شری از ان مقدار یک تخم اخضون مذابده کند مبارک و در عمل اقوی **فرض طباشیر**  
**نافع** منقول از خط میر تقی که منواله از مجامع بخط نواب شری محمد باقر و الد حکیم عماد الدین  
محمود حسینی شریازی که در ان مجامع مجامع خود را از ملامت موده نافع از برای حرارت معده  
و جگر و پنهان خارد فنی که با سهال و وبالی باشد **اصلاط ان** طباشیر کفنده و سماق منفرد  
ز رشک منفرد از بر یک بکدرم صمغ عربی و تخم خاص نسا رسنه و کل سزخ شروع الاقماح  
دکل از شری از بر یک منفرد و دو به رسوای طباشیر و کل سزخ بریان کرده همه را کوفته و بنج  
افراص سازند شری کبتهقال **فرض طباشیر مسک** **نافع** تپهای صفراوی و جمع شری



چاره را سوز و آتشکی نباشد **اخلاط ان** به نسخ سید اسمعیل در زخمه طبرستان درم  
کلنج مفردم صنم عربی نشسته و تخم حاص و کل ارغوس و زرشک منصف مفردم صنم  
و تخم خرفه منقشر بریان کرده و کلنج فارس از بریک سه درم صندل کفید متعاصرو  
درم تخم ساسنوم ده درم زعفران نیم درم کوفته و پنجه افراص سازند شربتی  
دو درم با نراب سبب جمل **فرض طبرستان** به نسخ صاحب کمال در کتاب خود  
ذکر کرده طبیب کفید بخیر درم و زعفران جمل منصف صنم عربی و طین و ارسخ تخم حاص  
از بریک چهار درم نشسته بریان کرده دو درم و زعفران یک درم کوفته بنجای  
مدق طویله نشسته افراص سازند شربتی یک درم کفید منصف **فرض طبرستان** بنمای صفراوی  
و جبات چاره را نافع است در شکم نیند و فاطح نرفت الدم و تشنگی نباشد  
**اخلاط ان** و زعفران کل سرخ بخیر درم طبیب کفید و سماق منصف و زرشک منصف از بریک  
مفردم کوفته و پنجه کفید سه افراص سازند **فرض طبرستان** نافع از  
برای فحور و سایر بنیهای صفراوی و قههای چاره و از برای حرارت جگر و معده  
و اسهال صفراوی و اسهال ذومالی **اخلاط** طبیب کفید و کل سرخ شروع الاقواع  
از بریک دو درم و تخم خرفه منقشر و تخم کلنج منقشر از بریک سه درم منقشر جبار  
و منقشر کدو شربتی از بریک دو درم صندل سرخ و صندل کفید و زرشک کل و  
نشسته بریان از بریک یک درم کافور فیضوری ایکه ایکه نیم زعفران دو درم  
کوفته و پنجه افراص سازند شربتی دو درم **فرض طبرستان** نافع از برای بنیهای  
صفراوی و اسهال صفراوی که بسبب ضعف است و صفرا باشد و عدت ان تلخی در دل  
و حرارت و زردی رنگ برار است **اخلاط ان** طبیب کفید و سماق منصف از

ایک



از یک درم صمغ عربی بریان هشت درم یکدوم مغز درم یکدوم زرد شمشیری از یک مثقال یکدوم درم  
**قرص طبرکافوری** کور شش دل و کشته را و تپهای گرم را شود دارد **احطاط ان** طرح ششم  
زعفران طبرکافور کبر از یک چهار درم مغز تخم خار در از و مغز تخم خار باد رنگ و  
تغز تخم کدو سبز و تخم خرفه مغز از یک شش درم زعفران و کلسینه از یک  
سه درم کافور قصبوی یکدوم کوفته و نیمه بلعاب مدرفطونا سرشته افراص سبزه شمشیری  
دو درم با سبزه سبزه **قرص طبرکافوری** نافع از برای تپهای مغز و سبزه  
و کلسینه کلسینه و مغز خار از این کبده **احطاط ان** طباشیر سفید و درق کل سرخ و صندل  
مقاصری و مغز تخم خار و تخم کاسنی مغز و تخم کافور و تخم خرفه مغز از یک صمغ عربی کافور  
قصبوی یکدوم کوفته و نیمه بلعاب مدرفطونا سرشته افراص سبزه شمشیری با مثقال و  
فوشن ناشسته با قیست **قرص طبرکافوری** که همین منافع دارد و در قبض را بشاید  
و طبع را نرم دارد **احطاط ان** کل سرخ ده درم طباشیر سفید مغز تخم خار از یک شش درم تخم  
کافور مغز مغز تخم خرفه مغز شش درم مغز تخم کدو سبز چهار درم زرد شمشیری درم  
سبزه سبزه را در لعاب مدرفطونا حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته و نیمه بلعاب  
سرشته افراص سبزه **قرص طبرکافوری** نافع از برای اسهال و موی و فطام و التزم  
از بر موضع که باشد و مغز از برای سر و طوبی و از برای بوی **سهمان** طبرکافور  
صمغ عربی کلنا زعفران کلسینه از یک صمغ عربی مختلف ایون زعفران حب الدکس از یک  
با مثقال کل از شش مثقال قرن اس محرق مغز تخم خرفه سبزه از دهن و مار و سبزه  
تخم فحاص دم از دهن از یک دو مثقال کوفته و نیمه بلعاب مدرفطونا سرشته افراص  
سبزه شمشیری **قرص طبرکافوری** نالیف حکیم ابو الرکات اوجدهالی صاحب این



بدین این فرض با کسب فرصت منتهی در کرده با اعتبار از یک معتمد است در این بدین  
 نه با اعتبار الله معتمد در کیفیت فایده و العالی در این فرض منتهی معتمد  
 بلکه یاد در این اعضا بدین شکل فرودت ندوان فرصت نافع از برای حکم و دل در سینه  
 و معده گرم و نسکین التهاب و نورش حرارت و تبهای گرم و در مخفی نیش  
 سود دارد **احاطه این** حکم و درق کل سرخ و زرد منقطع از یک سینه درم و در  
 نسجه محمودی این در حاد و صغیر از یک درم متفرخ خارین و تخم متولد و سن و تخم  
 خرفه منقر و تخم کابینه و تخم کاهو منقر و ضدل نهاده از یک درم کافور بصوری یک  
 اجزا را کوفته و بیخته نعلاب در قهوه یا شکرسته افراص سازند بشری **فرض طهارت**  
**کافوری** تبهای حرارت درم و سینه و معده را نافع است و نفست الدم و نفی الدم  
 را نهایت سودمند است **احاطه این** طهارت کفید و زرد منقطع از یک است منتقال  
 تخم جماض و طین از نرس و طین مخموم و ضمغ عربی و خرب الیکس از یک در منتقال کل سرخ  
 شروع الاقحاح با منتقال بلوط شش منتقال که با سمی و بد لذریک یک درم کافور  
 بصوری یک درم کوفته و بیخته یا شوز در شکرسته افراص سازند بشری از یک درم با منتقال  
**فرض طهارت کافوری** از این ارج اهل العباد حکم محمد الملوک علو کمان  
 برای تب دق و سل و حفقان و حیات محرفه و قبی که با سهال باشد و نافع آرای  
 نفست الدم و نفی الدم و سهال و موی و کیدی در سهال و دمانی که در شکره نمودن در  
 جمع از افراص **احاطه این** قروار بدنا کفنه و طهارت کفید و سرطان مسوی و تخم  
 خشتی کشت کفید و تخم کاهو و تخم خرفه و کبر از یک در منتقال که با سمی در شکرسته  
 و طین منتقال شروع الاقحاح از یک در منتقال متفرخ خارین و منتقال ضمغ عربی



وب محرفه از یک منتقال قصوری بگذرد و عرفان دو دانک از بیم نفرض دو  
 دانک کوفته و پنجه باب بازنگ نرسنه از اراض سازند بر فرضی که منتقال شیرینی  
**فصل پنجم** از انفریح لوایب حکیم محمد باقر حکم باشد نافع است از برای خنثی  
 مذکور و در نسخه قبل و منفح سیده است **اخطا** طباشیر سفیدها منتقال کل شرح شروع الاقح  
 شش منتقال رب التوس کتیرا وضع عربی متعزیم که در متعزیم خیار یاد یک منتقال  
 سینل العیب کوفی و عرفان و مرور دنیا کفنه از یک منتقال کافور قصوری بلد  
 کوفته و پنجه بواب مدرفطو یا کشته از اراض سازند و با اثره زکریه بر مرض استعمال نمایند  
 و زیاده کرده شود درین فرض بر گاه اراده ریاضی نقیض باشد ریونیدگی و از برای یادگی  
 نقض تخم خاص بریان و طراست و طین از منغ از رنگد منتقال انجیر و صیدل سفید  
 از رنگ منتقال و از برای تقویت سوده منتقال و منضطکی و منتقال کسب شک  
 که منتقال و در بنیالت کافور اساقط کند **فصل پنجم** در نفع از  
 برای حمی ذوق و سل و تنهای حاوه با اسپهال خون بویک و بجهت خفقان حاره ما اسپال  
**فصل ششم** طباشیر سفید غنچه کما شرح شروع الاقح از رنگ شش منتقال کل از منی  
 چهار منتقال متعزیم که در متعزیم سند دانه متعزیم خیار منغ و متعزیم از رنگ سه  
 منتقال بازنگ مرور دنیا کفنه که بار عصاره الحبه افس از رنگد و منتقال ضدل  
 بقیه لعل سوده که منتقال کوفته و پنجه باب به شیرین برشته از اراض سازند شیرینی  
 باینتقال و نیم بارب شش کتیرا و در نقص از جریه با شکر مخمیدند و از برای اصحاب  
 سل سرطان محرف و منتقال اضافی کنند و از برای مذوقین کافور قصوری و عرفان  
 بوز رنگ منتقال اضافی فرض نماید **فصل پنجم** کافوری منتقال



از حیطه اول است که یکم محمد بن محمد حکیم باشد در فعال مثل طبرکافور لولوی نفیرت **سرخان**  
طبرکافور چهار درم که با شمع و کل از ریش از بر یک درم کلر ج شروع الا قحاح  
شش درم مغز تخم خاویز و مغز تخم کدو و تخم کرفس و مغز از بر یک نفیرت کافور  
نفیصوری نیم درم کوفته و بنجره یک با زرنک با انخاب در خط ماسرینه از  
سازند نیز بنی با کفکافور **فرض طبرکافور** **مک** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان**  
تب گرم بر اناج بود و موی در سعال مراری و اسهال لیدر نهایت سودمند است  
**اخطاطان** مغز تخم کدو و تخم کرفس و مغز تخم خاویز و مغز تخم کدو و تخم خاویز این مجموع  
را بریان کرده از بر یک شش درم صنم بریان و تخم خاص و طبرکافور و طین زرد  
از بر یک درم شش درم بریان دو درم و زرق کلر ج نیم درم کافور نفیصوری نیم درم  
کوفته و بنجره یک با زرنک با انخاب در خط ماسرینه از بر یک با انخاب با زرنک  
نیم درم و اب شیرین و اب مورد و عرق صندل یا شامند **فرض طبرکافور**  
**مک** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان**  
طبع و اسهال لیدی از اول اقوی است **اخطاطان** تخم خاص بریان کرده و کل  
مخنوم و صنم عربی و خمب الکس بریان کرده از بر یک درم زرنک و طین زرد  
کفید و زرق کلر ج سبب درم شش درم بریان کرده نیم درم بلوط چهار درم عرقان  
مغز درم که با شمع درم کافور نفیصوری نیم درم کوفته و بنجره یک با زرنک با انخاب  
نیز بنی بلدرم با کفکافور **فرض لولوی** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان**  
و فی الدم بر اناج است **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان** **سرخان**  
درم لیدر که با شمع و تخم خاص بری طریقت صنم عربی طاز بر یک و درم

سکالی



خسکی کش کفید بریان پنجم کوفته و بخت کفید کشته افراص سازند برین بکشتقال  
**فرض طباشیر سهال** نافع است از برای حمایت صنوبری نفوس معده کفید  
حرارت **اعلاط ان** طباشیر کفید بکدرم و نیم سفوفیا مشوی و فخر کلر ج شروخ الا قماع  
از بر یک بکد انک کوفته و بخت با آب کاکلیخ نازه کشته افراص سازند جمله  
بیشتر است **اعلاط این فرض** نیم سفوفیا مشوی در دجیره که در ضمن حار و خلطی  
ذکر کرده طباشیر کفید و عصاره زرشک از بر یک بکدرم سفوفیا مشوی و فخر کلر ج و  
کثیر از بر یک بکد انک کوفته و بخت با آب کاکلیخ نازه یا آب غنیم الشعب  
با آب کاکلیخ کشته افراص سازند برین بکشتقال **فرض طباشیر نیم سفوفیا** بلین طمع  
کفید و نافع است از برای حمایت عاده محرقه و از برای سرفه و خشونت  
سینه و ذات الریه و ذات الخشب صنوبری مسکن التهاب و عطف منقذ است  
و حرارت سینه و سس را سکین دهد **صفت ان** طباشیر کفید دو درم زنجبر  
بکدرم و نیم مغز تخم خیار سه مغز تخم کدو سه از بر یک بکدرم و نیم نشاسته صمغ عربی  
نیم تخم خشک کفید از بر یک بکدرم زنجبر راد و لعاب بذر قطونا اصل کرده باقی ادویه  
را کوفته و بخت با افراص سازند و در سایه خشک نماید برین بکشتقال  
بکشتقال **فرض طباشیر بلین** نیم سفوفیا مشوی از **صفت** طباشیر کفید چهار درم  
زنجبر نیم درم مغز تخم خیار سه مغز تخم کدو نشاسته صمغ عربی از بر یک بکدرم کثیر  
و نیم تخم خشک کفید از بر یک دو درم زنجبر راد و لعاب بذر قطونا اصل کرده باقی ادویه  
زنجبر محلول و لعاب بکوشیده افراص سازند برین بکشتقال و این نسخه یا نسجه هم  
اختلاف کرد در دوران است و بس **فرض طباشیر بلین** نافع از برای حمایت



خاره در اسهال صفرا و خون آمدن از شکم **اصطراطان** وزن کلزنج کشم  
ضمغ عربی کشته و کبر از بریک چهار درم شخم خاص طبرک کفشد از بریک درم کوفته و نمونه  
بلماب بدخوما سرشته افراص سازند شربی بکشتقال **فرض طبرک منقول**  
از خط براند محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود شراری **اصطراطان** نمونه شخم خارین نمونه  
کدو شربی و شخم خرفه از بریک بکفشد نمونه طبرک شروخ و شروخ شمشادیم طبرک  
بکفشد چهار درم کل از نمونه کبر از بریک درم با بکبر از بریک تنک بالعباب  
در قهوه ناسرشته افراص سازند شربی بکشتقال **فرض طبرک منقول** نافع از برای احش  
خلوه و اسهال صفرا و خون آمدن از شکم **اصطراطان** وزن کلزنج کشم ضمغ عربی  
کشته کبر از بریک شسته افراص سازند شربی بکشتقال **فرض طبرک منقول**  
احقر نافع از برای سلی و جبات و فسکه با اینها اسهال شراری و دو مالی باشند **صفت ان**  
وزن کلزنج شش مثقال ضمغ عربی بشا سته طلی ارشی کبر از بریک چهار مثقال  
شخم خرفه بریان نمونه شخم کدو شربی شخم شمشادیم کفشد کبر از بریک کفشد سرطل محون از بر  
بکده مثقال کوفته و نمونه بلوماب خوب اسفوفل سرشته افراص سازند شربی بکشتقال **فرض**  
**طبرک شربی** شخم و کلزنج کفشد کلزنج شروخ و الاضامع از بریک شخم مثال کفشد کفشد  
سرشته کلزنج شخم کدو شربی شخم مثال نمونه شخم خارین سدا نه متفرق رب اسوس زر  
شخم ضمغ عربی کبر از بریک دو مثقال اجزارد کوفته و شسته دو مثقال شخم خارین را در کلاب  
حل که صافی نموده آخر انطباق سرشته افراص سازند و اگر جور بسته باشد از نمونه  
ان زیاد شود در نود حسی و غار بقون کفشد از بریک سه مثقال (اضافه از برای ان)  
بمصد شربی از ان بکشتقال **فرض طبرک شربی** منقول از بیاض مجرب است کلزنج کشم

بکشتقال



باشد بجز موالده گفته که این مرض نیز در فصلهاست از برای عیانت و در وقت صبح  
و تسکین عطر و نافع است از برای زود و خوشنوت سینه و اجناس با این مرض زیاده  
از همه فصلهاست درین امراض **اصلاط ان** طبایع کفید چهار درم زنجبیل خراسانی  
سه مثقال مغز تخم خیار و مغز تخم کدو درین از هر یک دو مثقال نشاسته و صمغ عربی و کزک  
و تخم خشک کس کبک از هر یک مثقال کوفته و تخم زنجبیل بلوچ در قطره حلی کرده صافی  
نموده ادویه کوفته و تخم زنجبیل محمول در لعاب در قطره ناسته اقراص سازند شش  
بمثقال زعفران این باشد باقی می ماند و اخلاط این مرض با فرض سانی در دوران  
است و ادویه در وقت مساوی اند **فصل در طبایع منقول** از باض بجز موالده  
حکم مغز از باض بجز موالده حکم محمد افضل کرده **اصلاط ان** طبایع کبک و کبر او عفران  
از هر یک دو مثقال نشاسته مثقال درق کل شرح در زنجبیل از هر یک شش مثقال  
زنجبیل زرد آب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته و تخم زنجبیل از باض  
سازند **فصل در طبایع منقول** نافع از برای لطف الدم و عطف لیس و سایر جیبات حاره  
و قریب است این نسخه بر نفس **نسخه ان** طبایع کفید زعفران و کتر از هر یک دو درم و درق  
کل شرح در زنجبیل از هر یک سه درم زنجبیل با ب حل کرده صافی نموده ادویه را باقی  
لغواص سازند **فصل در طبایع منقول** از منهلج **نسخه ان** و درق کل شرح زنجبیل کفید با  
کرده از هر یک پنج درم نشاسته صمغ عربی کتر از هر یک دو درم زعفران کتر از زنجبیل را  
باب حل کرده باقی ادویه کوفته و تخم زنجبیل باقی اقراص سازند شش مثقال نشاسته  
این فرض تا دو سال باقی می ماند **فصل در طبایع منقول** **نسخه اول** طبایع کفید کل شرح موالده  
از هر یک شش مثقال صندل کفید لعلب نموده بمثقال مغز تخم کدو درین سه مثقال مغز تخم



چنانچه بنیدار متفرق است از کسب منفی صمغ عربی نیز در تخن منفی از بلاد  
 منفال ادویه را الوای بر تخن کوفته و پنجه و سر تخن را القدر حل کرده چنانچه  
 آدویه کوفته را همان سرشته افراص سازند اگر نیندین زیاده بملکوه  
 و خار ببول کفند از یک سه منفال اخرا و ما تر شیمی ازین فرص مقدار کثیفان  
**فرص طباطبای دیگر ممکن است که قلدی اصله طابان** طباثر کفید کل سرخ شروع افراص  
 از یک ده درم خاص و سمانی از یک پنجم درم کندان فارسی و صمغ عربی از یک  
 درم کوفته و پنجه افراص از یک درم صمغ عربی و صمغ صاب و صمغ صاب  
**فرص طراشیت** خون آمدن از جمیع اعضاء باز دارد خصوص از برای خون آمدنی  
 از بوسه و از برای لفت الدم **اصلاط** شربت شکر چهار درم خرگوش اسباج  
 از یک شسته درم زرد و کندان فارسی از یک افنادم الا خون لیدم حرق سدف از  
 یک درم افنون و زعفران و کافور فصوری از یک کلدانک کوفته و پنجه  
 ملات سد و طومار شسته یا بویا سد بن سرشته افراص سازند شیمی از یک منفال  
 نادر درم **فرص طین رومی** سرده و لفت الدم و سمال باز دارد و از برای  
 تن مخروبه نافع است **سهمان** طین رومی دو درم تخم خاص برمان کرده  
 زرد تنک منفی و طباثر کفید و حب الالکس و سا سلو کوط از یک پنجم درم  
 کپه بار سمعی و یک از یک شسته درم صمغ عربی ده درم کوفته و پنجه افراص سازند  
 شیمی از آن دو درم **فرص غیر** از زرا کلب محمد زنج و کزک است طعام آرد و  
**اصلاط انی غیر شهریب** بمنفال مروا بدو یا فوت رمانی و لعل خشک  
 منبی از یک پنجم درم دار چرخ و سا زج شندی مصطکی رومی از یک یک درم

مازن کشته و کزک و صمغ عربی از یک پنجم درم

بده و دل و درم و کزک و کزک  
 و درم و کزک و کزک و کزک

حر الالکس



حب انیسون و پست از رخ طیار کفشد و خود بندید و غنچه کلنج شروع از افعال از  
بزرگ و درم اجزا را آنجه صمدیه کردنیت بر روی سنگ سماق با کلاب صمدیه  
نماند و باغی را در دینوای مغز کوفته و بجزه بجزه برادر در روغن مصطکی که اختیاج اجزا را بان  
جرب کرده بگردانید و در دوزخ و کله چو در الجلبه کشته اقراص سازند شربنی  
دو درم با کلاب و عرق بید مشک و در شربن با شربسبب شربن و تخم و تخمک  
لها بر نند **قرص مخافت** که شرح ریس در فرابادین قانون ذکر کرده و گفته که هر چه  
است از برای تریک کفنه که با انساب و غنچه شربسبب و از برای صمدیه و  
اورام کفطحال و از برای بزقان سرد **نسخه ان** عصاره مخافت ششون  
طیار کفشد چهار درم کل سرخ پاک سنبل الطیب و از برای کلسنا برنجین  
پاک کرده ششون کلسنا را دو به را کوفته و بجزه بجزه اقراص سازند **قرص مخافت**  
به نسخه این جزه که در مشاج الادویه ذکر کرده و بنهای کفنه و پست بر نافع  
است و سرد بکتاب و بزقان سردی و در دیگر و بجزه زایل کند **نسخه ان** عصاره  
مخافت بست درم سنبل الطیب ده درم طیار کفشد چهار درم کوفته با شربسبب اقراص  
سازند شربنی بکدرم و بوضع اجزا را با بان شربسبب اقراص می سازند **قرص**  
**مخافت** صمدیه بکتاب و بزقان اصفه نافع با شربسبب و سور القبسه و استسقا را که  
با حرارت با شربسبب بود در **نسخه ان** عصاره مخافت بست درم طیار کفشد  
کلنج از برای کله درم سنبل الطیب چهار درم ریوند خطای زرشک منصفه ریسون  
از برای درم کوفته و بجزه بجزه کلاب مدینه و طونا که برنجین در آن حل کرده صافی نموده  
با شربسبب اقراص سازند **قرص مخافت** منقول از مجربات حکیمی **نسخه ان** عصاره



عصاره غنایت ربوید چینی در فی کلر خ عصاره آسینن را از زمانه از ربیک نامتقال  
و نیم کوفته و بجز مابک کشته تازه سرشته افراصل سازند **فرض غنایت** را خرداوند  
اما س حکم و بجز را نافع است و در استنفا و بزبان صدی را سود دارد **سخت**  
**ان** عصاره غنایت و بنج او جزو غفران و سنبل الطیب و لوبت بنج کبر از ربیک  
سود در م جمده و قسط و قمر مانا و حبه انان و دشن و جاشود در ز اوند طویل و کما فی سحر  
و کما در بولس و فصل شومی و بار رود که از ربیک بگذرد م شق و جاشود و بار رود  
که نثار ادرک کاسین تازه بختا نند حاصل شود و در بادن بدستنه مالند پس باقی  
داد و بر کوفته و بنجته بان بکشته افراصل بگذرد در صی بگذرد م شربی بلفصل استکین  
نخوردند **فرض غنایت سخت** کلر خ شروع الافحاح و لک مکتف و عصاره عا  
از ربیک بجز و بنج خرد متفرد و خرد و طشر کفندیم خرد و رب سوس ربع خردی  
کوفته و بنجته بکلاب کشته افراصل سازند فرضی نامتقال شربی بلفصل **فرض**  
**غنایت** منقول از ذره بیماری با سپرز و جگر و نههای گنده را سود دارد **صفت ان**  
عصاره غنایت عصاره آسینن صیغی در فی از ربیک بگذرد م لوبت بلبله رزد  
متفرد در م مصطکی ز غفران از ربیک بگذرد م کوفته و بنجته افراصل سازند  
بر فرضی بگذرد م کوفته و بنجته افراصل سازند بر فرضی بگذرد م کوفته و بنجته افراصل سازند  
بر فرضی بگذرد م با سکنین بخوردند **فرض غنایت** که سید اسمعیل در ذخیره آورده و نافع است  
پنهایی فرشته را در اخر قطع دهد و سودا بکشد و بزبان صدی بود در جگر و سپرز را این  
کند **سخت ان** عصاره غنایت بگذرد م سنبل الطیب و در فی کلر خ از ربیک رزد  
در م طشر کفندیم در م زنجین در م در م سحر افراصل سازند شربی نامتقال

اولی از



فرض عافیت که ذکر شد درین است **فرض عافیت** حیات مرکبه و تقویة انافع  
است و سور مزاج کبیر را بنویسند **نسخه ان** عصاره عافیت که در دم کلر خ  
مشروع الاعمال شصت درم طباشیر سفید حل درم کوفته و بنج کبیر و بنج کبیر و بنج کبیر  
سازند شش درم **فرض عافیت** دیگر که همین منقوت دارد **نسخه ان** عصاره  
عافیت شش درم کلر خ و سبک الطیب و طباشیر سفید از یکدو درم بنجین ده  
درم بنجین معمول افراص سازند شش درم **فرض قفاح** ادر اسهال فادو  
در دو پستنی افرقی را که با حرارت و اسهال باشد سود دارد **احتیاط**  
**ان** طباشیر سفید کلر خ کنار فاریس زرشک منقوع از حب اناج تخم حاص  
بریانی تخم کاسنی و تخم فربسک تخم خرفه مقتر برمان از یک یک یک درم کوفته  
قفاح ادر اسهون سبک الطیب و بنج کبیر و بنج کبیر و بنج کبیر و بنج کبیر  
بر یک بندرم کافور یکد انگ و بنج کوفته و بنج کبیر و بنج کبیر افراص سازند شش  
از یک یک منقالتا دو درم **فرض فوه** که بنج کبیر و بنج کبیر و بنج کبیر و بنج کبیر  
گفته که انافع است از برای حیاه طحال و وجع کبیر و تبهای فرزند **نسخه ان**  
قوة الصباغین دو وارده درم و بعضی پوست بنج کبیر و اصل السوس و زرا و بنج کبیر  
از یک یک یک درم و در بنج کبیر از یکدو درم و بنج کبیر و بنج کبیر و بنج کبیر  
البت که در بنج کبیر اصل السوس اصل السوس است ادر اسهال کوفته و بنج کبیر  
بنج کبیر افراص سازند بر فسی بوزن دو درم بنج کبیر با طبع بنج کبیر و بنج کبیر  
که با طبع اسهون **فرض فوه** دیگر سبب اسهول در فوه فود الصنع که از البهاره و بنج کبیر  
کبیر و پوست بنج کبیر و زرا و بنج کبیر و بنج کبیر و بنج کبیر افراص سازند



بر قرصی یا شعله شیرینی بقیه ص با سبک بچین زرش بدند **قرص نوه** نسیه در یک سو بدند بخت  
 آنچه در مرض قبل ذکر شد و از برای لفع طحال مجرب است **نحوه** فوه الفصح دوازده  
 درم پوست بچ کبر و ابرسا و زراوند طول دو درم کوفته و پنجه سبک بچین شسته اوص  
 سازند شیرینی دو درم **قرص کافوری** از افراغ شش درم مساند منقطع لب معده و  
 صفت کبد و سل فرود من تده عطن دکوت اناغ است از برای نفث الدم و غمی الدم  
 و اسهال خون **نحوه** کافور نیم مثقال و تخم کافور نیم مثقال و تخم کافور نیم مثقال و تخم کافور نیم  
 و تخم کافور نیم مثقال و تخم کافور نیم مثقال و تخم کافور نیم مثقال و تخم کافور نیم  
 هندیل معاصرینی شکر درم سرطان مسوی درم کافور نیم مثقال و کافور از بر یک بلدم  
 کلنج شروع الافراج چهار درم کوفته و پنجه منفر افر اص سازند شیرینی بختقال حبیب  
 بزران الطیار مع کفقه که بعضی اطبا طیار شیر سفید درم و تخم شش سفید دو درم  
 بر اجزای این قرص افزوده و این صورت در علاج این قرص سرد است در یک درجه  
 و شکر ربع درجه خشک است در آخر درجه دو درم **قرص کافوری** از شش کافور نیم  
 بن سبب منقطع لب معده و عطن زراوند کفوفه و کفوفه و طحال را معده است و فاطح  
 نفس الدم و غمی الدم است و مسکن التهاب حیات حاره و دن و سل **نحوه** ان طب  
 کفید چهار درم و زرق کل سرخ ده درم خود خماری خام و فاند و رب السوس از یک  
 شکر درم نبات کفید و زرخن و تخم کافور نیم مثقال از یک درم زعفران و کافور نیم مثقال  
 از یک درم اودره را کوفته و پنجه بلجواب بد فعل یا شسته اوص سازند قرصی کفید  
 و در یک درجه خشک نمایند شیرینی نادر و قرص **قرص کافوری** نیم مثقال از شش کافور نیم  
 طیار کفید چهار درم و زرق کل سرخ کفید درم تخم کافور نیم مثقال و تخم کافور نیم مثقال و تخم کافور نیم



بر یک چهارم خود خماری خام و ضمیع عربی و کبر الی بر یک درم اصل کبر منفرد صندل نعامی  
در پنجاه یا یک نسانسته و فند سفید از یک درم کافور قیصری و زعفران از یک  
یک درم کوفته و پنجه بلعاب مد ز قطن ناسرسته از ارض سبزه و شیرینی از یک درم ناسرسته و قوت  
از ارض سبزه با قوی می باید **درم کافور** سبزه سمبل در زخم آورده و طبا کفند و طبع  
مروغ الافماج و نمونم خیار و نمونم کدو شیرین و تخم خردق منفرد از یک نیم درم چهار درم  
سنبل الطیب و سنبل رومی و خود سندی و فاقه و رب اسبوس صندل سفید از یک درم و درم  
کافور قیصری نیمتقال تخم کافور سبزه درم کوفته و پنجه بلعاب بیدانه سرشته از ارض سبزه  
شیرینی نیمتقال با طبا سبزه نمونم **درم کافور** منقول از ذخیره سبزه سمبل جراحی نافع از  
برای حرارت کبد و قوت و جبات حاره و درق و دلول و سل **اصططان** زخم کدو  
و نمونم خیار با در یک و تخم خردق منفرد و نمونم بیدانه از یک نیم درم و درق کبر  
درم ضمیع عربی و صندل سفید است و کبر الی از یک درم رب اسبوس کس طبا کفند از  
یک سبزه درم تخم کافور یک درم کافور قیصری نیم درم کوفته و پنجه بلعاب بیدانه سرشته  
از ارض سبزه شیرینی دو درم **درم کافور** که همین منافع دارد **اصططان** تخم  
منفرد درم و درق صندل ده درم طبا کفند و نمونم خیار و نمونم خیار با در یک  
از یک درم تخم خردق منفرد درم تخم کدو و چهار درم رب اسبوس درم  
ز پنجاه ده درم کافور قیصری نیم درم کوفته و پنجه بلعاب مد ز قطن ناسرسته از ارض  
سبزه شیرینی نیمتقال نادر درم با مار اسبوس نمونم **درم کافور** منقول از ذخیره سبزه سمبل  
جراحی نافع از برای شوی مزاج حاره کند و جبات صفرا و **اصططان** و درق  
مروغ طبا کبر سفید صندل از یک درم کافور قیصری دو درم ناسرسته نیمتقال از ارض



بسیار از نوزده فرسی دو درم شیرینی بکفر ص با دفع نبوشند **فرض کافور** تا لیسیم حکم کرد  
در رساله مجربات خود نقل نموده که این فرض خاصه است **نسخه آن** کافور فیصوری چهار  
منقال زعفران سه منقال مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خربزین از بر یکدو درم عسل منقال  
آدود در ازرم صلابه کرده با عسل دارد که این فرض بسیار نوزده فرسی **فرض کافور**  
**دیگر** که همین منفعت دارد در استعمال کرده شود در مانی که طبع نرم باشد و اگر اراده منفعت  
کردن باشد که شمع آن فوول از بر یکدو درم کافور فیصوری دو درم و نیم کوفته و پخته  
تا آب عنب الثعبان و آب کبکبسی نازده افراص سازند شیرینی که منفعت آب کبکبسی  
بیا آب کبکبسی تا از نبوشند **فرض کافور** **دیگر** منقول از برای مجربات مبر از محمد باقر  
حکیم باشد بخط انوار الله مغفور نافع از برای جبات حاره و حرارت کند و بر فاق  
علیانی بود حرارت قلب را نافع است و خفقان حار را سرد دارد **اخطا آن**  
زرد شک منفعت و طباشیر سفید و زرد کلرغ از بر یکدو درم تخم کالنه مغز تخم خربزین  
مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه منقل منقل سفید تخم کاهو منقل از بر یکدو درم کافور فیصوری  
نیم منقال یکتور افراص سازند شیرینی دو درم **فرض کافور** **دیگر** منقول از کمال الصفا  
نافع از برای امراض حاره و تب و ذوق و غیره **نسخه آن** مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خربزین  
و اصل السوسن و تخم خرفه منقل از بر یکدو درم کلرغ ششدرم صمغ عربی طباشیر  
سفید کبر از بر یک چهار درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور  
فیصوری نیم منقال کوفته و پخته با عسل و طوناسی شسته افراص سازند شیرینی  
یکدو درم با آب بکرم نبوشند **فرض کافور** **دیگر** منقول از کرامتین شیخ ثناء فیضی  
جبات حاره و دفع سردی کندی **نسخه آن** کل منقله خنک کل ببلور از بر یک

دو درم



درم تخم خیار سه تخم خیار سه و طباشر سفید از بر یکد و دوم کافور فنیج کلر  
بدرم کبر اوضع عربی و ریکس از بر یکد و دوم کافور فنیج نیم مثقال و در نیم دبل  
بمثقال است نیم تخم و شکر سفید از بر یکد و درم ریون جنسی یک مثقال از بر یک یکد  
نیم تخم و شکر سفید البقد حل زده صافی نموده باقی ادر را کوفته بخته بان کشند  
دافراص سازند بشرنی بامثال با سبکین با شامند **اجل اط این فرص** منقول از ذخیره  
سید معصیل جراحی حل نقشه خشک و کهن بود خشک و درق کلر از بر یکد درم  
نیم تخم خیارین طباشر سفید ریون جنسی یک مثقال ریکس از بر یکد و درم کبر ایدرم  
فنیج عربی نیم مثقال برنجین خراسانی ده درم بدستور افراص سازند بشرنی بامثال  
با سبکین ساوج با شامند **فرص کافور** منقول از قرص بادش کولوانی شاهی  
مزاج را که از گرمی صفر باشد شود و در دوپ و در عصب را بیکد بود **نسخه ان**  
نیم تخم خیارین و نیم تخم کدو شیرین و حل سرح از بر یکد درم نیم تخم حروف مقطر خشی سفید  
نیم کافور مقطر ضمغ عربی از بر یکد یکد درم کافور فنیج درم کافور فنیج  
افراص سازند بشرنی از بامثال تا و درم **فرص کافور** دیگر منقول از کتاب نیکو  
که همین منقوت دارد **نسخه ان** نیم تخم خیارین نیم تخم کدو شیرین و درق حل سرح از بر یک  
د درم نیم تخم حروف مقطر خشی سفید ضمغ عربی صندل سفید و سرح از بر  
یکد و درم ریون جنسی یکد درم نیم کافور فنیج کافور فنیج کافور فنیج و نیم کافور  
و نیم بلعاب بندر قحط بلعاب افراص سازند اطفال را یکد درم و مباره رادو  
درم فنیج را سه درم با شامند **فرص کافور** دیگر منقول از شرح مولانا سید  
عمر مؤمن فرشی نافع از برای جبهات حاره و محرق و سعال و زرع تشنگی و خفقان حار درگی



چاک و قلب **نسخه** کل شرح شروع الاجمال و طبایع کفید و ضد کفید و غیره  
 و نسخ کما شریف و نسخ کما موقر و نسخ کما خرفه از برکت درم کافور و تصویر بی منتقال از عفران  
 سس منتقال کوفته و بخته با سبب شستن سرشته از اوصیاء از افراسیاب و اصری نبارک  
 و در سایر جنتک بنامند و احتیاط کنند در وقت خشک کردن فاسد و مریخ نشود  
 یعنی ریش غریب این کنند و بگرد و بگردند تا زمانی که خشک شود و جانت این  
 فرض را با نسیم فرض طبایع کافوری ذکر کرده و در نسخه حضرت اخبارات از عفران  
 داخل است و وزن کافور یک درم است و باقی اخبار از برکت کما در درم است  
 و کفنه که ادویه را کوفته و بخته بلعاید و سرشته از اوصیاء از افراسیاب و اصری  
 یک منتقال است و نوشته است ششماه نافع است و محمود بن ایبکس این نسخه را  
 در حاوی صغیر آورد و اختلافی که با نسخه حضرت اخبارات دارد آنست که  
 وزن کافور یک انگشت و وزن باقی اخبار از برکت یک منتقال و این نسخه اشهر  
 است و نسخی این فرض در ما به در حقیقت آورده و بعضی نسخ کما موقر کما  
 داخل است و زعفران داخل ندارد و کفنه که در برکت یک منتقال از اخباری این  
 فرض طوبه کافور و تصویر داخل نماید و نافع است حسب حقیقتان حارر روز یک منتقال  
 از فرض بخورد و کما اضاف کرده میشود و ز اخباری این فرض یک منتقال برورد  
 تا کفنه و در این حالت از اوصیاء طبایع کافوری نامند **فرض کافور دیگر**  
 منقول از سیاه فیروز محمد باقر حکیم باشد که مویزات خود را در اینجای نامی فرموده اند  
 و کفنه که این فرض نافع است از برای آنها کنند بزبان عربی و عربی است  
 حاده **نسخه** کل شرح شروع الاجمال و طبایع کفید و ضد کفید از برکت درم

نسخه کل



تخم کاسنی مقوی و معجزه در سردی و تخم کاسنی در سردی و تخم کاسنی در سردی  
بلعاب بد زطونا سرشته از اراض سردی و دردم با سبب جنین سازج و صحت کسند  
**فرض کافور** در کتب از کبکبات اختارات بدی نافع از برای حیات مؤثر  
ملین و تسکین عطر و تریق و التهاب **طباشر** زفان عینانی و تب منظمه فطاطع زف الدم  
است از حضور کاسنی **طباشر** کاسنی دردم کس و دردم تخم کاسنی دردم  
تخم خرفه مقوی با زده درم و زف کلر ج باز دردم است کسیر خشک بنجد درم افما  
و صنیع عربی و کل از برای دردم کافور مقوی بنجد درم کوفته و بنج بلعاب بد زطونا  
سرشته از اراض سردی کسند زفولسین ناسن سبب باقی است و بعد از آن عمل شود  
**فرض کافور** در کتب گرم و دردم میوه جگر را از گرمی مایند شود و دارد وی شناسند  
و خداوند بزفان عینانی را نافع بود **طباشر** زرشک منصف و طباشر کسند و کل رخ  
شروع الافماج از برای کسند تخم کاسنی دردم کسند از برای کسند دردم منور تخم جبار  
منور تخم کاسنی از برای کسند دردم صندل کسند دردم کسند از برای کسند دردم کسند از برای کسند دردم  
کافور مقوی کسند کوفته و بنج بلعاب بد زطونا سرشته از اراض سردی و دردم کسند  
درم با سبب جنین و در فرابادین سفای این فرض کسند با کسند فرض کسند کافور است  
و نسجه دیگر این فرض بطور مایه که تخم جبار و تخم کاسنی و صندل داخلند **فرض**  
**کافور** در کتب حیات جاوه و مخروطی و جوی ذوق را شود دارد و مقوی قلب و معده جبار  
است و چون این فرض را در جوی معطر استخوان نماید کافور را اسفاط سازند  
و در این حالت از اراض مایند **طباشر** سفید غنی کلر ج شروع الافماج  
صندل کسند از برای کسند دردم کاسنی مقوی کسند تخم کاسنی مقوی کسند تخم کاسنی مقوی کسند



از بر یکدورم نرسنه و کبر او وضع عربی ز غفران در از با نه از بر یک یکدورم کافور  
فیضوری سده درم سوره کوفته و بنجسته بر کفن خراسانی بجای استغفرل کرده ضامنی  
عموده اجر از امان سرشته افراص سازند شریفی کشفان نادره متفان و بویغی اذق  
بجهت رعایت معده و قلب و غده بندی و غیره شریف از بر یک یکدورم از انبند و محمد کربا  
راری گفته که از یکدورم مصطلحی بر افرازند اولی باشد سوره فیضی گفته که اگر کجایی خود  
نقدی مصطلحی باشد متناهی است اما انشت که از زود بود و غیره شریف  
برج دو بیاید از و **درم کافور دیگر** منقول از بیاض مجربات حکم محمد بن محمد بن  
نخط نمرالشیخ از برای جوارت و معده و جبارت حاره و بر تان عدالی  
**ان زرشک** شقی و طباشیر سفید کل شرح شروع الافماج از بر یک سده درم  
شخم کافور متفان ضعیل کفند از بر یک یکدورم کوفته و بنجسته افراص سازند  
بر فرضی دو درم یکفرض را با یکفراط کافور فیضوری تناول نمایند **فرض کافور دیگر**  
منقول از کامل الفضا و نافع از برای حرارت قلب و کبد و خفقان حاره و جبارت  
حاره و تپ و بنوعه **اطلا بان** مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خرزله مغز دانه از بر یک یکدورم  
ورق کل سده درم با دین یکدورم کافور فیضوری نیم متفان کوفته و بنجسته بجای استغفرل  
سرشته افراص سازند **فرض کافور دیگر** نافع از برای حرارت قلب و کبد و  
جبارت حاره و تپ و اسل و خفقان و ضعف قلب حادث از هر فرج حاره  
قلب **اطلا بان** طباشیر سفید و ورق کل شرح کل مغز از بر یک چهار درم تخم خرزله  
مغز تخم خار باد زنگ مغز تخم کدو شیرین صندل کفند کبد استغفرل شده از بر یک یکدورم  
شخم کافور مغز تخم کافور متفان از بر یکدورم و نیم کافور فیضوری در غفران از بر یک

سکه



سرطان پیری مسوی در لیس از بر یک بگذرد کثیرا کثیرا خشک متغیر از بر یک بگذرد نم  
نرخین خراسانی دودرم کوفته و بنجته بلباب بسدانه سرشته افراص سازند بر غمی  
بگشتن **نص کافور** که نافع است از برای خفقان و ضعف قلب و حیات مرگه و  
ضعف معده **احلاط ان** طباشیر کفید جدا و درم خود سندی سبک یا از بر یک دودرم  
و فرغش از بر یک بگذرد کفتر درم کافور فیضوری بگذرد مجموعا کوفته و بنجته  
بابی که بر نخین خراسانی در آن کرده صافی نموده مانند سرشته افراص سازند و در پشت  
آرد بر روی این کنند تا خشک شود بر شنی بگشتن **نص کافور** نافع از برای حیات  
چاره خفقان و سعال **احلاط ان** طباشیر سفید و ورق کلرغ صندل سفید و مغز  
تخم خابرن کاهو متغیر از اسوی کوفته و بنجته مخلوط نماید و ماری بر گشتن از مجموع  
نصف فراطی از کافور طلوع معقد حاجت داخل کرده با سبب برین سرشته  
افراص سازند و در سایه خشک نمایند بر شنی بگشتن **نص کافور دیگر** سعال چاره و  
سل و دوق و حیات چاره را که بر سره باشد و مند است از برای سر و پاره  
خشک کس و دبا و فودا و لغات بسدانه باشد و از برای دوق و حیات چاره  
باب انار برین و مارالقرح با مارالنجار یا استند برین از بر یک بگذرد و ورق  
کلرغ در لیس و طباشیر سفید از بر یک درم صمغ عربی و کبر از ناسنه از بر  
بگذرد درم تخم کاهو متغیر بگذرد و از زبانه از بر یک بگذرد کافور فیضوری نم متقال کوفته و بنجته  
بنجته بد فرط نماید سرشته افراص سازند بر شنی دودرم از تخم منقوس است از  
خردل نیز از هر دو یک حکم هماد الدین محمود **نص کابنج** فروغ فرزند خدیو سنان از نافع باشد  
فروغ در اربول کند **احلاط ان** شوخم خابرن مغز بادام برین متغیر و بر شنی و







را گویند و پنجه بان سرشته افراص سازند بر شنی دو درم ناما را الاصول یا بنا  
سکونین با شامند **فرض کبر** یعنی بر سر محمد تا قره در باض مجربات خود بخط خود  
فلمی نموده پوست شیخ کبر و حب الفقد از یک ده منتقال اسهول و قدری  
بگشاید زرافند طول و شکر یا بس حرف با بی در دفع هر کی و کونزد آن از  
بر یک سه منتقال اشق را بر که ابوری خسته حله کرده با فی اجزار او کرده و  
بنجه بان سرشته افراص سازند بر شنی دو درم **فرض کل** نافع از برای فروج  
از اجاد و دستهار ما و لغت الدم از هر موضع که باشد و حط بکند جنس را  
از افساط **اخلاط ان** یعنی شش بر کس کل اصفهانی ساد و پنج عدد کس مشمول  
دم الا خون از بر یک سه استار لادن سکی اصلی از عوانی از بر یکده درم  
گرفته پنجه باب یک یا رنگ و آب عصفه از ارض سرشته افراص از اول  
استعمال کنند و وجه اول از برای بسیدن خون از افضل بجه و وجه دوم از برای  
افراط طبع بر دار و وزن از او در قیل با در پارچه شنی و سه سوم با ساسا منله افرا  
لوصاره از پنج و آب عصفه از ارضی و از برای لغت الدم از شنبه باب لغت الحفا  
و از برای دو دستهار ما مارب شمول ساد و پنجاه **فرض کل** یعنی  
سید سمیع که در ذخیره ذکر کرده سر سه اصفهانی و ساد و پنج عدد دم الا خون از بر یک  
یک سه درم کنند فارس ما زو سر از بر یکده درم ششخ کوزن سوخته مشمول افرا  
مشمول از بر یک یک دم لادنی در عوان از بر یک بندام بر ساد و شش یک دم  
و نیم در شنی دیگر سه درم که با سمعی درین فرض داخل است و گفته که نخست  
از یک کفید و کل از این در آب باران نجاشند و بایست بگذارند و روز دیگر درم



ازین فرض در آن حل کرده باشند **فرض زمانه**

بسیار حاصل الضمان

نافع از برای جمع امراض طحال و کفنه که ادیان باین فرض زایل میگردد و صفت  
طحال را **اضطادان** که مارج چهار متقال فضل کفنه و سبب الطیب و اسرارون  
و اکتق از بر یکد و متقال اکتق را در سر خفا بنده و عمل سازند و بانی دوا گویند  
و بنجه میان سرشته امراض زنده فو رستعمل باین متقال با سنجین بروری با ساده

**فرض که با** بوی بر و امند و دو سنطار ما و لغت الدم و فی الدم و لول الدم  
و اقراطط انافع باشد و با لجر خون آیدن بر موضع که با سنجین دوا

و نموده فوت دید **اضطادان** که با رسم و افاق با دم الدخون و سنجین  
در طحال کوفته و بولست تخم مرغ کوفته و مضطکی کوفته و کندر از بر یک بکدم

نک کشته و کتر او وضع بوی از بر یک بکدم تخم حرقه کفنه کثیر خشک رنان و تخم  
جماض از بر یکد و دم افنون و بیدر افنج کفنه و کل ارمنیه و زجاج کفنه حرق از بر

یک زنجبیل در می مجموع را کوفته و بنجه سنجین استول بدین ان الحمل کفنه  
امراض سنا و تدبیر شتی بکدم و در زنجی دیگر تخم کافور کفنه و طیار کفنه از بر یک

و در دم داخل است **فرض که با** بنجه با سنان بریان ساوچ و کفنه  
ضعف و کبی بریان ساق بریان از بر یکد و دم محصاره لوی امیس افان با طیار کفنه

از بر یکد و در دم کوفته و بنجه سنان الحمل با با برب کلنا زجاج کفنه  
امراض زنده کفنی باین متقال کفنه سنا و با سنجین می باند **اضطادان** بر واره

با کفنه کفنه کفنه که با حرق کفنه خشک **فرض که با** بنجه کفنه  
که برفع این فرض و سنجین استول فرض چهار است که از سنجین دوا و در زجاج کفنه

و کفنه



و گفته که عمل این فرض در حیات بیشتر است **اعلاط ان** کشته خشک برانی  
کرده و خنکتر از بزرگ شدیم که با سمنی در داربند با گفته بد محرق هم مشمول در تخم حرف  
مغز از بزرگ پنجم درم طین مخموم و از نبات بدل این طین رومی و شلح کوان  
مکوشه پوست تخم مزه مکوشه صغیر عربی کبر از بزرگ سه درم دوزخ محرق بدر اینج  
کفند سادنج عدس منقوبول از بزرگ دو درم کوفته و پنجه بدستوار مغز افراص سازند  
و این نسخه موافق است با نسخه که این خرد در منابع الادویه ذکر کرده الا البکر در  
بعض نسخ منابع طین مخموم و سادنج درین نسخه داخل ندارد و شرح داد و نظر  
گفته که این نسخه بعد از فرض بد است مگر اگر در فرض بد کشته مشمول دو درم و  
در حقی سببانی بندرم داخل است و گفته که این فرض نافع است از برای خروج  
امعاء و اسهال خون و در دستار باد گفته و فی الدم و بسیار حرمان شش جنس  
و اسحاصه و بالجمد قطع بر نفث الدم بر موضع کربانست نماید و در نسخه منابع  
این خرد اخلاط جنین ذکر شده که با سمنی و در داربند با گفته و تخم حرف و نظر  
از بزرگ پنجم درم سناخ بزکوی سقوشه پوست تخم مزه و کندر و خود نماری از بزرگ  
سه درم کشته خشک برانی تخم خشک کس کفند تخم کاس از بزرگ سه درم دوزخ  
سقوشه و بدر اینج کفند از بزرگ دو درم کوفته و پنجه بعباب استغولی فرار او مافز  
در باض خود بخاطر نود سمنی نموده که با سمنی و در داربند با گفته و تخم حرف از بزرگ  
پنجم درم سناخ کوزن سقوشه پوست تخم مزه و کندر و کندر او صغیر از بزرگ سه درم  
کشته خشک برانی تخم خشک کس کفند تخم کاس سباه از بزرگ سه درم و  
بدر اینج کفند یک درم کوفته و پنجه بعباب در فطونار سمنی افراص سازند بر این



بگفتند که **فرض کبریا** است و دیگر که **فرض کبریا** در بعضی خود بخط خود می نوشته اند  
فصل کبریا است که در حق مستعمل در تخم حرفه مغز از بربک بنجر در تخم حاصل در شاخ کوزن  
سوزخه و پوست تخم مرغ که خسته و حل از بربک در تخم صغیر عینی بریان  
از بربک بنجر در تخم مرغ و کفزار از بربک بنجر در تخم صغیر کفزار  
مستعمل و طباشر کفزار و کفزار و کفزار از بربک بنجر در تخم صغیر کفزار  
در انبوت از بربک بنجر در تخم مرغ و در تخم از بربک بنجر در تخم صغیر  
کوفته و بنجر با آب سرشته از اجزای سازند بنجر با کفزار از برای فروغ مساجد  
تالیبت در تخم بنجر و از برای خوشنویس با کفزار در تخم کفزار **فرض کبریا** مستعمل  
از خط مغز است که کفزار در **احاطان** که با کفزار سمعی و مرور در کفزار در تخم  
مخوف مستعمل و سادج مستعمل از بربک بنجر در تخم مرغ و کفزار و کفزار و کفزار  
دلت کفزار بریان و صغیر عینی کفزار کفزار و کفزار کفزار و کفزار کفزار  
از بربک بنجر کفزار از اجزای سازند بنجر کفزار از اجزای سازند بنجر کفزار  
کوزن کفزار بنجر کفزار از اجزای سازند بنجر کفزار از اجزای سازند بنجر کفزار  
سمفندی که کفزار این فرض مثل کفزار این فرض است از کفزار کفزار کفزار  
مانند بنجر کفزار این فرض است مانند کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار  
تخم کفزار کفزار مستعمل از بربک بنجر کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار  
و کفزار کفزار کفزار و کفزار کفزار و کفزار کفزار و کفزار کفزار و کفزار کفزار  
از بربک بنجر کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار  
و کفزار کفزار کفزار و کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار کفزار



برمانی که در خشک با آب و نمو خنوز و کبر از ریک جدا منتقل از کوفته و بنجته بدو نمور افاض  
سیازند تشریح بگردم باریب تشریح جهت نفس الدم و با تشریح حسی که است در روح  
**فرض** منقول از خط بهر از محمد فرزند حکیم حماد الدین محمود حسینی تشریحی که همین منافع دارد  
که لول الدم را به نهایت مفید است و حسب ذخیره سید استعمل این فرض در فرضه  
کلید آورده **اخطا آن** که یا شمع بگردم و در نسخه سید از ریک که با سید درم است نشانه  
وضع خوبی و نمو تجم خنوز و نمو تجم که در تشریح از ریک درم کنار فارسی درم افاض  
و نمو در نسخه سید استعمل از ریک افاض و درم و نمو است کوفته و بنجته افاض از ریک تشریح  
که منتقل با آب بر تشریح تشریح خنوز **فرض** که با منقول از خط بهر از ریک که منافع  
دارد **اخطا آن** که یا شمع وضع خوبی و کل شرح شرح الافواج از ریک درم افاض  
از ریک و طبر کفید و السوس و کنار فارسی از ریک و درم بدر الفیج که در ریک  
از ریک بگردم کوفته و بنجته بدو نمور افاض سیازند تشریح سید درم **فرض** که با سید  
استعمل جراحی در ذخیره در مرض سن ذکر کرده و گفته که این فرض در اول سن حکمت  
بر انداختن خون با ششها بعد از فصد و سلبن و باید در که این فرض سالی فرض  
که با ششها جدا بود که از ریک که است که با سید و فر و از ریک کفید و  
در حقیق و سواج کوزن سوخته و سواج منقول از ریک سید درم و طبر شرح الافواج  
و تخم خنوز تشریح خشک و سواج منفع از ریک سید برمانی و کنار فارسی از ریک  
بگردم طبر کفید از ریک بگردم طبر و افاض و عصاره طبر انیس از ریک و درم طبر  
کفید از ریک بگردم طبر کفید و افاض کوفته و بنجته مع کنار فارسی سید درم افاض  
و از ریک ضعیف نشد سواج داخل نشد سواج منقول با آب آن افاض فرض سید



**فرض کبریا** و ذکر باکره من منافع دارد و **اخطا** آن منع و حور و طهارت و عفت و طهارت نفس  
از هر یک چیزی درم کند و دو درم افیون سه درم حب و خربزه و بقیع سمبل گفته  
که اعتقاد این است که افیون دو درم است و آنچه در نسخه است از خطار  
ما سحر است مگر گفته که اگر صانع کرکان نباشد عدل آن سیدروس کند تیری در  
درم یا بسمان **فرض کبریا** نفس الدم و بوسه و امیده و وسطا مار کبیری را نافع  
باشد و بالجمیع خون آمدن از هر عضو که باشد سود دارد **اخطا** آن که با و بسود  
کندر از هر یک نفی درم و دم الاغوش و طراست شترن و کل از نسی و اقا قبا از هر یک  
شش درم سکه تخم مقشر و تخم کدو تخم کدو تخم کدو تخم کدو تخم کدو تخم کدو  
بریان از هر یک یک درم صمغ عربی و نشا سسته و کبر از هر یک سه درم سکه کوفته و کینه  
بلعاب سده زطو یا سسته از اراض سازند و اگر احتیاج سحر باشد به دم سرد النسخ  
گفته اضافه از **فرض کبریا** نیکو کرده نماید و مندر است عمل از این فرض از دو درم تا سه  
درم است **فرض کبریا** منقول از خط جیم عطار الله شاگرد مرزا محمد باقر حکیم کاشکوری  
نافع است از برای کتفه و پنهانی کند و دو وسطا یا دومی نافع است کلینرخ  
رب اسوس و نشا سسته و سنبلی الطیب و مصطلی رومی و کبریا سمعی و این سنون اجزا  
مسادی کوفته و نیمه پسته و مغز افراص سازند شترتی از یک انتقال تا دو درم **فرض**  
**کوکب** گفته اند که این فرض اول فرضی است که با لیف کرده سیموس حکیم است  
و بعضی دیگر گفته اند که اول فرضی که با لیف سده اندر قدما حس است که خربزه و ساق  
قاروق است شنج دارد و انطالی گفته که وجه سیمو این فرض نفوس کوکب  
است که حسب این فرض سیموس حکیم سیمو بعضی اصل زده بود در علم سیمو



است که حل با شکر کرده بصفت و منافع این فرض شرح بر کفنه که سابقا ذکر کرده اند  
قدما را طبیبان در عظم است و مانند ناز از فرض گوشت این فرض نافع است از برای  
ضعف معده و قبضه سبب ضعف معده قبول حصول که منجر آن میشود از سایر اعضا نماید  
و از آنکه جنس را محض کند و طلا کرده میشود در ششانی پس ساکن میکردند صدراع را و نافع است  
از برای بر لانت و از برای در و دندان و لذت نشود میشود با قشر بر دندان گرم خورده  
پس ساکن میکردند در و از او نافع است از برای درد گوش و لفت الدم  
خون از عضو که باشد و از برای زردی و جنات منزه و ابره خون در آب  
منه جو که خورده شود و از برای سموم ملذوعه و مزه که در آب سرد است با شکر و از  
برای فروج امواته خون با شکر آب انشا میدهند شود شرح داده اند و گفته اند این نافع  
برای ضعف معده و مانع و کبد و طحال و از برای حصول غلظت و صدراع و فواق و  
نزف الدم مطلقا و درد گوش و زردی و فروج امواته فوینج حبیب <sup>الطالع</sup> نیز آن نافع  
گفته که چون این فرض را با سرکه انگوری سوده بر ششانی طلا نمایند در در را  
سودمند باشد و با شکر آب سفوف مرآتیه اسهال خون و فروج امواته که از  
مانع باشد و از برای فروج کلد و منانه سودمند باشد و چون غرغره کرده شود  
مجدول آن در مسیح خاق بلغم را باز دارد و منقذین و سید در سبیل در دخره آورده  
که طبیبان پیشین این فرض را بسیار دانسته اند و منافع بسیار نموده اند و از جمله منافع  
که ذکر کرده اند از برای آن است که چون با آب عطر که خوش حل کرده در گوش  
چکانند در گوش را زایل کند و کسانیکه جانوران زرد را در آورده باشد چون با آب



سدا خوردند سوودد و از برای اسهال و زجر اموار که از بنم شود و فرجه  
چون با نثراب منفصل باشد سوودد و از برای خنان یعنی خون با نثراب  
با مسج غرقه نمایند زائل کند شرح کفنه که خون خور بر عوده این فرض گوشت الارض  
است و اگر اطباء را اعتقاد است که گوشت الارض طلق است و بعضی را کمان  
انست که طین نشا موم است و طین من است که قول اول صحیح است زیرا که طین  
بمنجید محل معده و برکنه آن میکنند و قوت میدهد از ابا عماد آنکه جمع میشود حرارت  
معده در باطن پس سبب جمع حرارت در باطن قوی میگردد و فعل حرارت  
غزری در قوی جمع است در آن و تحلیل میدهد الفضول را و بر عید از آنکه  
فضول از اعضا در دیگر البصا نماید معده و باید در آن طلق منفعل میشود از  
حرارت غزری خناله سا بر او و چون وارد بدن شود منفعل میشود از آن  
تا منفعل شود از حرارت غزری کفیت بالقوه آنها بالفعل میشود و فاعل کند  
چون مطلق فعل میشود پس فعل آن در بدن کیفیت خواهد بود بلکه از است  
از آن در بدن از جو فعل و الفاعل خناله از گوشت مسما که تعریف فعل و الفاعل باشد  
پس کمان است که نسبت آن یکو یک همین اعتبار باشد و خناله است  
غزری دیگر که از عینند در بدن بر آنکه منفعل شود از حرارت غزری تا  
کفیت بالقوه آنها بالفعل شده فعل کنند **فرض کوب اصله این** شرح  
شرح بر کفنه که من در کسینم اجرای این فرض شرح را از فرمایند رسیده بر نادلی  
و نقصان و نور در اوزان و کیفیت زینت بگردن صدفی و چند بگردن و سبب العیب  
و سبب در طین مخموم است و سبب بروج از زینت چهار درم و نیم و اقیون و در حوال  
و گوشت الارض



و کوب الارض که ان طلق است از یک نخ درم و در بعضی نسخ چهار درم است تخم خشک  
 سفید شش درم و در نسخه دیگر مقدار است ذوق و اینست و بزر بسیار کوبس و بزر انج  
 سفید و مینو ساید و تخم افش از یک مشت درم صموغاد در شراب کانی تر کرده حل سازند  
 ربانمی او در راکوفنه و بجزند سونور فرافراص سازند بزرقی وزن بخدرم و در سبایه  
 خشک کنند شش کفوس صاب نیز ان الطبع گفته که مزاج این فرض نرم است در  
 شلت درجه دیانکه استعمال کرده بود و در ششماه انساخن او در ربانم اخبار  
 بدیعی بر نسخه کل ارمنی چهار درم و نسخه دیگر در چینی کجای ان بوزن ان اخرای نسخه  
 نسخ افزوده و از اخرای نسخ بر قسط و افنون و در عفوان و خشک شش داخل  
 ندارد و وزن کوب الارض چهار درم است و گفته که مرده ساید را در شلت  
 بگذارند و بانمی او در راکوفنه و بجزند بان بیشتر در فرض سازند شش متقال  
 و فوت این ثاد و سوال باقی می ماند حسب ذخره این فرض را در ضعف کرده و گفته  
 که در خطاط علیت این فرض را بیشتر تا طبع جوره با با طبع رازبانه جهت تقویت  
 کلبه سفید **فرض کوب** ز نسخه شش داو دو نو و بزر بسیار کوبس و تخم افش و در  
 و بزر انج کفدر مکی ضافی و سلخ و طلق از یک بخدرم و در نسخه دیگر تخم خشک  
 شش درم داخل است و گفته که تر زمین واجب است که افزوده شود این که  
 اخرا مصطلح داخل است از یک بخدرم با افنون که شش است و در بعضی  
 و قطع حرفت بول و بوضع گفته اند که این فرض را فرض کوب نامیده اند  
 بجهت وجود طلق در ان که نمایی کوب الارض است و نیز گفته که با بطار درم  
 و در سب این فرض و بفرافراص این لغت ان بود لکن در فرض

در نسخ و در عفوان



و میگوید اطمینان است که این فرض است و زیاد کرده بر اجزای این فرض از بازه را او نیز  
 گفته که این فرض معتدل است و حرارت در کوه و بایگ است در درجه اول و قوت  
 آن چهار انتقال و بیشتر از این فرض نادر انتقال است **فرض اول** اول و دماغ در کوه و کوه  
 بود و قوت دهد و خفقان حار و بر فانی غیبانی حار را نافع باشد و لغت اول  
 باز دارد **اطلاطان** بر او باید گفته صندل سفید از بزرگ یک درم متوخم خابین متوخم کوه  
 بنزین تخم کاه متوخم از بزرگ یک درم تخم خرفه متوخم سه درم طنبلیه سفید یک درم شروع الاطام  
 دو درم زعفران یک درم کوفته و بخته بجای بزرگ یک درم کوه کوه است از اصل سارند بنزین  
 بکشفال **فرض اول** کوه کوه اول و دماغ را سود دارد و قوت دهد و بعضی اطباء  
 گفته که این فرض از برای تقویت دماغ با نثراب است کوه خود کوه و کوه  
 و عرق بید مشک و عرق کاکسته و عرق بادبان چون در صلاح مشارکت کند  
 خوراند بسیار سودمند باشد **اطلاطان** هر دو درم کوه دو درم تخم خابین  
 متوخم کوه بنزین از بزرگ یک درم خرفه متوخم تخم حاص و کل کوه کل کوه از بزرگ  
 دو درم مشک شنی و غیره را از بزرگ یک درم و اگر حرارت در مزاج غایب  
 باشد بجای مشک کافور و بنزوری داخل نمایند و در تخم کاه متوخم دو درم  
 داخل است بنزین از بزرگ یک درم نادر **فرض دوم** اول و دماغ اول  
 و نافع است صنف باه لیب صنف و نافع و **فرضان** هر دو درم کوه  
 در انتقال طنبلیه چهار درم صندل سفید و کوه کوه و عرق دندی و صنف عرق  
 و زعفران از بزرگ و انتقال متوخم خابین و متوخم کوه بنزین از بزرگ یک درم  
 مجموع را کوفته و بخته لیب است از اصل سارند بنزین از بزرگ یک درم نادر دو درم



**ضمیمه اول** از مجرب است حکم احمد بن محمد نافع از برای حمایه و دق و لی با سبیل  
مراری و اسهال دو بانی باشد **نسخه ان** مرد از نافه طبر کفید از یک ده متقال  
سخت کفید کلینور کثیر خشک صندل نزع خم خود مقطر و رقی کلینور مغز تخم کدو نرس  
مغز تخم هندانه از یک ده متقال کبرائت کاسه از یک کبده متقال کافور قطبوری  
بنمقال کوفته دنجته بوجاب ز رطوبتا رشته افراص سازه نرسنی بامتقال **ضمیمه**  
**ک** مقبول از فرابادین قانون شرح رکن نافع از برای صندل و کدو و سر زرد  
و اعی و مدبول است و لقمه پخت کبده و لند و طعام بگوارد **نسخه ان** لک مشمول و  
نوه العسج و ابنسین و اسارون و برزاقش و دین رومی و تر ماد اتم نزع مقطر  
و زراوند طویل و ریزه خطای در بسوس و عصاره قنطاری و عصاره زرشک اخرا  
مسوی کوفته دنجته افراص سازه نرسنی بامتقال ماد و درم با انر به بناسیه یعنی صالک  
از برای امراض مذکور و با شامند و در کسری حساب ذره عصاره زرشک داخل  
ندارد **ضمیمه کدو یک** سده بکشاید و او را بول و حیض نماید و انواع استسقا را نافع **م**  
باشد و پتهای بلغمی را سودمند باشد **نسخه ان** لک مشمول و زرشک و غنیمت اللیب و  
نوه الصنوع از یک کبده درم رازبانیه و ابنسین و دو نواز یک بکمتقال تخم کایه  
و تخم کسوت از یک کبده درم کوفته دنجته لعل کشته افراص سازه نرسنی بکمتقال  
**ضمیمه کدو یک** که نافع دارد و انواع استسقا را به نهایت مفید باشد و امراض طحال **م**  
را نافع است **نسخه ان** در یکی درم سما می و سلیمه و دو از جنی و عصاره قنطاری و دین  
رومی و حلیق و خود بستان و پوست تخم کبر و ریزه خطی و رازبانیه و تخم زرشک و تخم کسوت  
از یک کبده متقال کلینور شروع الا فمیل و تخم کفید و لک مشمول و سبیل الطیب



و بعد کوفی که در یک سینه است فوه الصنع و فیصوم و فلفل و زعفران از یک سینه است ازار  
کوفی و پنجه مازنی که در آن زعفران حل کرده باشند بر سینه افراص سازند شریک سینه است  
و هرگاه که استعمال کرده و از برای استنفا باید که او قبلاً سینه بزوری در سینه است  
تعمول نماید پس اگر احتیاج نموده باز خود نماید تا آنکه مرض بعون الله تعالی دور شود **فرض**  
**لک دیگر** که همین منافع دارد **نسخه این** مرکب صافی و متقل از زرق و زعفران و زرد  
سببی و سله و از خرمی و کوفی و دارچینی و کل خافت و استین رومی و لک متقل  
را بوند چینی و زعفران و مصطلی رومی اجزای بی کوفی و پنجه بوند چینی و زعفران  
یک سینه است در هر یک از برای استنفا استعمال کرده باید که با سبکین بزوری با تریاب  
و بیماری که حاجت میانشانند **فرض لک دیگر** نسخه دیگر محمد بن ذکریا که همین منافع دارد  
**نسخه این** لک متقل و بوند چینی از یک سینه درم اسهاردون و زرداوند و خراج و حطمانا  
و مصطلی و زخم زخم و سبب الطیب و از خرمی و انیسون و زانچاه و ابل و متوادام  
نسخه و استین رومی و فوه الصنع و عصاره قش از یک سینه درم فصل و زنجبیل از یک  
یک درم کوفی و پنجه بوند چینی و زعفران و زرداوند شریک سینه است و در نسخه که زرداوند و پنجه  
خود قلمی نموده فصل لک درم و نیم و اصل است و وزن جمع اجزای که در این نسخه دو درم است  
و نیم است و انیسون و استین رومی و فصل و زنجبیل و اصل ندارد **فرض لک دیگر**  
سه گانه گناید و سوراغینه و حیات مرگه و استنفا رانافع را باشد و او را بر  
نماید **نسخه این** متوخم خیار و متوخم خیار و باد زنگ متوخم خیزه از یک سینه است  
سرفین یا دیان و انیسون و زخم کاسه از یک سینه درم لک متقل و فصل و زرداوند  
و عصاره استین و مصطلی رومی و نیم خود قلمی خاص و فصاح از خود و پنجه بوند چینی



نندی از بزرگی که درم بود یعنی نیم درم اجزاء را وقت و بنحیته خاص سرشته افراص سازند  
 شرنبی دو درم ماده درم زرشک منفی بکله و عرق بادرنجبویه چنانچه صافی نموده  
 نترات بزوری محلی نموده بمانند **قرص کلدی** مستعمل در معاجین کما **اصططان**  
 که مستعمل است درم لوف و درم کوفته و بنحیته شکر سرشته افراص سازند و در  
 خربال پهن کنند تا خشک شود و کما در شسته **قرص سمون** نافع از برای  
 معده بعد از نهمه حکم سازد مالبه لیکنین و آب سب برکدام که باشد در نهمه  
 و غذا در ایام خوردن این قرص زرباج خورد و این قرص مالبه اطباء است  
**اصططان** پوست بیلد کابی ده درم زنجبیل سب درم دایققل و شسطح نندی  
 از بزرگی چهار درم نمک سفید کربت زرد برودع محو و از بزرگی کتفان  
 جدره در آب سمون سه شبانه در نهمه کتفان افراص سازند شرنبی از یک درم تا  
 دو درم **قرص انبر بارلس** نافع از برای اخذ وقت الدم و نرفق الدم  
**سرخان** طین مخوم و سلنج و صمغ عربی از بزرگی چهار درم کلزخ شروع الافراج و کلنا  
 فارس و افاقیا از بزرگی درم کبر ایدم مجموع را کوفته و بنحیته کلنا تراب مطبوخ  
 کلنا خشک سرشته افراص سازند و در ساله خشک نماید شرنبی دو درم فوشس تا  
 ششماه باقی بماند **قرص یازبون** غیب غرقالض و حیات مرکبه و سنور الفیله و استسقا  
 رازمانی که در سرد خشکی دمان و تشنگی و خشکی طبع باشد سود دارد **اصططان** که  
 یازبون و سفید درم سرکه چنانچه خشک نماید و هر دو جوید و پوست بیلد زرد و شکر  
 طبرزد و انبر اساو و کوفته بنحیته بدستور مفر افراص سازند شرنبی کتفان **قرص یازبون**  
**دیگر** در استسقا که امواج فارص و در حیات مرکبه چون نماید اخراج صفرا و نهم نماید



و منده بکشاید **احلاطانی** تخم کاشنی ده و هم بر کاز رولون مذرود درم عار لئون سن  
کفند و کلر مشروسه الافحاق و تخم خیارین و عصاره عاقت از ریکو درم و تخم کوفته  
و نخته جدراده فرض سازند شیرینی بکفرص یا دو فرض یا یک کسب نازه و شراب  
ورد مکر یا بابا یک کسب و شراب دیناری **فرض مازولون** استعمال کرده شود  
استسقا و سرد بکنه اخراج ماز صفر و در جیات مازده از برای اخراج بلغم و  
منقح سد یا باز داشت **احلاطانی** بگردورق ماز رولون و نخت شبانه روز روز  
سرکه انگوری بچسباند پس از خشک نموده بکوبد بلغم مندی و ورق الحام از ریکو  
بنج و مجور کوفته و نخته بدستور منفر افر اص سازند شیرینی بکفنتقال **فرض مازولون دیگر**  
اخراج ماز صفر نفوت کند و جیات مکر و عمل کند و نافع است و این فرض در نخته  
بکوبند خوراندند هرگاه دانند نفوت قوا میکنند **نسخه ان** رولون خطای و عصاره  
نخافت و تخم کاشنی و تخم کاشنی از ریکو درم عار لئون سن کفند بخردم  
تخم کاشنی بکوبد و تخم ورق ماز رولون مذرود درم مجوره را کوفته و نخته یا باغ  
سازند افر اص شیرینی نازد و درم یا یک کسب نازه بنوشند **فرض مازولون دیگر**  
از بیاض مجربات محمد یا هر چه بماند و ارعاد الدین محمود **نسخه ان** تخم کاشنی ده درم ماز رولون  
مذرود درم و دو نخت درمی عار لئون بکوبد و دو نخت درمی نمون تخم خیار درم  
و نصف درمی کل سرج مشروسه الافحاق و دو درم و نصف درم عصاره عاقت  
بکوبد و دو نخت درمی کوفته و نخته بدستور منفر افر اص سازند **فرض مازولون**  
زعفران و لیبون و مرصانی و بزر اینج و پوست بنج قلع کوفته و نخته یا باغ  
افر اص سازند **فرض دیگر** حیض براند و تسبیل ولادت کند و افر اص نازده

راندو



از نافع بود **اخلاط این** فرنی صافی شده درم شش می پیچد آب و قوه الشفع  
و قوه نج و قوه مانا و جلت و جلا و شکر سلیح از بریل و درم کوفته و بخته بود کوفته از اراض  
کسی است شیرینی و درم **فرض** منقول از بیاض نخل بزرگ محمد بن زکریا و حکیم حماد الدین  
محمد **اخلاط این** تخم کاهوار با فلفل پوست خسته کشمش تخم خرد مسخته از ریل یک کلام  
ایون طسوجی کوفته و بخته منقار استخوان برشته اراض سازند مجموع یک شربت  
است **فرض مشک** نالیف محمد بن زکریا است معده و دل و جگر یار در نافع  
بود و قوت دهد و قوت و خفقان بار در اسود مند باشد و او جامع معده از ازل  
سکند و بوی دمان را خوشش آید **اخلاط این** مصطکی زوی و نقل و دارچینی و  
عود مدی و سنبل الطیب و جوز بوا و کباب چینی و سکه المسک و دانه سهل و او بوی  
انزج و فاقه کبار از ریل یک کشته مال مشک خالص یک درم کوفته و بخته کبابی  
شسته اراض سازند شیرینی و درم یک سکه المسک داخل نیت و در زن  
مشک خالص یک شغال است **فرض مصلح حرارت** و مسکن عطش در اسفار حوان  
در دمان لکاید و این را افزودند و بخته حرقت بول نیز نافع است **نخه ان**  
منوخ چهارین منوخ کدو برین از بریل و خرد تخم کافور منقش و تخم خرد مسخته از ریل یک  
ز سوسکس ربع خردی کوفته و بخته نایب خرد تازه و بلعاب استخوان برشته  
افراض مفرط سازند بر یک چون دانه با فلفل **فرض منقل** منقول از  
فرابادین کوفتانی ترکان اسود و در دجله و سبز و تراب مسود او می و بلغمی را  
نافع بود **اخلاط این** منوخ خارش و منوخ خرنه از ریل یک پیچد درم طیار لیب  
و حکم لست و تخم کوشش از ریل یک شده درم کل غایت و از سنبل زوی از بریل و درم



رئود جنی چهار دانگ و در نسخه دیگر نیم اونس از ربک درم داخل سواد مجموع  
را کوفته و بنجته بدستور مقرر افر اصل سازند شربنی دو درم تا سیت درم با اکتانج  
نازه و پنج درم کلفند **فصل مصل** صید کید و نموده را دور کند و در بیاچ بود بر الفع

دو و این نسخه تا لطف محمد بن زکریا است **اصططانی** کلنج شروع الاغماح  
ده درم سنبل العطب دو درم زعفران یک درم قسط پنج یک درم و نیم مصطکی درم  
منو بادام پنج یک درم و نیم مصل از زرق سه درم مصل را در شراب حل نماید و  
از سه را کوفته و بنجته با آب برشته افر اصل سازند بر فرضی سه درم شربنی در صید  
کید با اکتانج نازه با آب کفش تا آب زازبانه و در صید کرده یا  
عرق بادرنجور و در بوا سیر باب کند **فصل مصل** بنی دیگر که همین منافع دارد و

یکی از نسخه خردن از ادر سور مزاج کید و فی که با درم صید باشد ذکر کرده **اصططانی**  
مصل از زرق سه درم مصطکی دو درم و نیم سنبل العطب دو درم قسط پنج و منو بادام  
پنج مقرر از ربک یک درم و نیم زعفران مرکلی صافی از ربک یک درم مجموع را کوفته  
و بنجته بهوای مصل از زرق را در شراب کجاتی با آب گرم حل سازند نفس ادر  
را کوفته با آب برشته افر اصل سازند بر فرضی سه درم شربنی مقرر ص با  
در سور مزاج حار و یا مارا عمل یا یا شراب یا یا مارا الک کوش یا یا مارا در شراب در سور

مزاج بارد کید با درم صید یا با درم ملغی **فصل منوم بارد** **اصططانی** در سنبل  
و نیم خشی کش و نیم ما با از ربک چهار درم نسک و منو خیار باد زنگ و نیم  
خزیره منقشه و منو نیم کدو شربنی از ربک سه درم افنون کوز را بنج کلفند و  
و کبر اول سزح شروع الاغماح و طیار و نیم حرف مقرر از ربک دو درم حافور قنطاری

در اسفند



و صندل سفید و کشمش از یک ششغال کوفته و نیمه یک سکه است از اراضی سازند ششالی  
از یک درم تا یک ششغال و اگر در درم ساقی منصف و یک درم زرد در دوران مرضی افرانند  
نوی کرد  
را سس و فلفل و قرفه و سبک از یک سکه خرو  
ز عفران دو جزو افیون و پنج الفاح از یک جزو و سه ده بانگ سس از اراضی سازند  
ششالی بندرم تا یک درم یا بیشتر است خشتی ششالی **مرض نزلات** بالیف و الی الیه  
قدوة الحکما میر محمد دی قدس سره منع الصیات شرک از بر با عضا استغفار نماید  
**نسخه** دم الاخون و اثر زوت کف و حوض بندی و وضع عربی و مرکبی کصافی و  
ضرب سقوی در سکه از کونا فارس و افاقیه و قوی و شبات مانبا از  
یک درم افیون و عفران از یک درم اجزا کوفته و نیمه تا بی که در دوران  
جوشاننده صافی نموده باشد شسته اراضی ساخته در سینه خشک نمایند و در  
حاجت بکفرص سفید تخم سوخته باره کاغذ لیسکل در دم جده شسته و سوزن  
سپار ران زده باشد مالیده بر دو شقیقه و با قیج چسبند که با بر انده و جل نافع است  
**صفت این مرض** به نسخه دیگر حصص یکی بوشی در بندی شبات مانبا از یک درم  
و ایک صغ عربی مرکبی صافی دم الاخون که مورد از یک درم است افیون فراطی  
عفران طبعی کوفته و نیمه سفید تخم سوخته اراضی سازند مرضی متعده  
دانی در و سی حاجت بکفرص سفید تخم سوخته باره کاغذ لیسکل در دم جده شسته و سوزن  
سپار ران زده باشد مالیده بر دو شقیقه و با قیج چسبند که با بر انده و جل نافع است  
**مرض نزلات دیگر بالیف غیر الیه اساطان** از زوت کف و حوض بندی و وضع عربی  
افا قی و شبات مانبا از یک ششغال کل ارسی چهار دانگ بر اینج و حصص بندی از  
یک درم و ایک افیون و عفران از یک درم دو طبعی کوفته و نیمه سفید تخم سوخته



نرسند افراس سازند و در سینه خشک نموده در وقت حاجت بکوری که در سینه  
 قبل از کشیده بر سره پاره کاغذ مالیده برود و شنبه و با فوج بحسب **فرض زلزله** در  
 که الصیبات کلاکت بحشم و گوش و حلق و سینه نماید **نسخه ان** صبر سیفوری چهارم  
 ایون و زعفران از بریک یکدانک مجموع کوفته با یک مورد در سینه افراس  
 سازند و در وقت حاجت بکفص را بسفیده تخم مزج سازند و پاره کاغذ  
 بکوری که در سینه بکفص در فرض زلزله اول مالیده بر  
 دو صدح بحسب **فرض زلزله** مورد که همین منفعت دارد **اعلاطانی** برک مورد  
 و افاقا دو دم الاخوی و شبهار کند و در شب با ما پیش از برسد و انتقال  
 با انتقال ایون و زعفران از بریک یکدانک کوفته و تخم بسفیده تخم مزج سینه افراس  
 سازند و در وقت حاجت بکفص را بسفیده تخم مزج سینه افراس سازند و  
 بکوری که در سینه افراس سازند و در وقت حاجت بحسب **فرض زلزله** در  
 و غش را بر محکم که نافع است **اعلاطانی** است و فقط از قفس سینه  
 از بریک یکدم قرطاس مغزی سوخته دو درم کوفته بر کوری که در سینه افراس سازند  
 و در سینه خشک نمایند و بکفص را بر کوری سازند با آن مضمضه نمایند تا  
 خون بجاید پس غوره با آب سماق و کلاب دمان را بنینند و از طاقبت  
 ستون برداشته یا بشند پس روغن گل سوخ را گرم کرده یکساعت در دمان کلاب  
 و چند مرتبه با آن فرض مضمضه کنند تا خون فاسد تمام بر آید و آن است زخم کوری که  
 بر می آید بکفص و خوشه بر یا بشند پس بدین دارو مضمضه کنند تا کوفت سخت شود  
 کوری بود و حاجت دور شود **فرض زلزله** مورد **اعلاطانی** بر کفص مورد و بودنه و سینه

دندان



و کفنا فارسی و کز مارج و عاقر در حاکما و سبب بویست اما زرشن تکلفه بزرگه انکوری  
چونند اینده صافی نموده بان سرکه سفید نماید تا فرغ باد **فرض** در دستخوردن زرافه است  
از زربانی در دوسعه و در طوبایست را از سعه جلد دید و با کفنه نهایی بلغمی و نهایی کفنه  
زبال کند **اصطلاحان** موافق این شرح در فرا بادن قانون ذکر کرده بگردن صل شرح است  
کرده از افواج نسبت درم اصل السوس سنبل الطیب از جمله درم و در نسخه دیگر بعضی اصل السوس  
ر سوس است اجزاء الکوفنه و بنجه نمک است برشته از ارض سازند و در سینه خشک  
نماند تریبی در درم با سکنجین بزوی و فراج این فرض گرم است در بند وجود خشک است  
در سه ربع در وجود چون بفراید برین فرض نشنند منعمو نامشوی بجای نمک اجزای  
بعد بسته از ارض سازند مگر در فرض در مدین که شرح در فرا بادن ذکر کرده  
و در این حالت سبب اصل صفا شرح بر کفنه که این فرض در سینه در زبان  
و نیز شرح در کس این فرض را در موضع دیگر از فرا بادن قانون با سوس فرض و در دستخوردن  
ذکر کرده در وزن تفاوت است **اصطلاحان** بنسخه شرح بر کفنه و در قطن  
در از زده درم اصل السوس سنبل الطیب از یک چهارم مقدار و در نسخه دیگر اصل السوس  
سنبل الطیب است درم است منعمو نامشود درم کوفنه و بنجه سوس و در هر فرض سازند  
و در سینه خشک کرده با آب سرد و جلاب و سکنجین با شامیند **فرض** در دست  
**جمهور** بنسخه که بزرگه از محمد باقر در بعضی مجرب است خود بخود فله نموده **اصطلاحان** طرح  
شروع الافواج ده درم سوس دو درم سنبل الطیب و در مصطلح رومی از  
تولید بگذرد کوفنه و بنجه از ارض سازند تریبی دو درم **اصطلاحان** بنسخه سبب  
کردن ذخیره آوردن طرح ده درم مصطلح رومی بگذرد سنبل الطیب دو درم تخم کاس



متفرغ بنچدرم کوفته و بنفشه بدستور متفرغ افراص سنازند شربتی که بمقتال **فرض در** منقول  
از کتاس بولس نافع از برای حج کنند و زبل عطش نافع از شست **ششم صفت آن**  
ورق کلترخ آفتاب سینه ریش زعفران و اوقیا افراسیادی از برای یک  
یکدرم فند سفید ششدرم بدستور فرض سنازند **فرض در** بانها در دهمده و  
شبی که کتله و پنهانی در کتب و در دیکو بزبان زار ایلی کرده اند و سیده جگر کتله  
**اصلاط ان** کلترخ پاک کرده از افراص ده درم سنبل الطیب دو درم کلتر کفشدرد کل  
از برای یک درم عصاره قشاق یکدرم انیسون و کسطلی رومی از برای یک یکدرم زنجبین  
پاک کرده ده درم زنجبین را بقلاب حل کرده با لایند و باخی ادویه کوفته و بنفشه  
مان سنازند و افراص سنازند شربتی از کتقیال ناده درم با سکنجبین سافرج و  
سکنجبین از برای حبیب حاجت **فرض در** بانها به شش مبر از محمد بافر جلیم **صفت آن**  
ورق کلترخ یکدرم عصاره قشاق چهار درم کلتر کفشدرد درم اصل السوسن چهار درم  
سنبل الطیب ششدرم بدستور متفرغ افراص سنازند **فرض در** دیگر که همین شافع دارد و  
انوی و القع است از برای تریب بنوی **اصلاط ان** ورق کلترخ ده درم  
اصل السوسن عصاره قشاق و انیسون رومی از برای یک یکدرم کوفته و بنفشه لعلد شسته  
افراص سنازند شربتی درم با مار الاصول و کلترخ **فرض در** دیگر **صفت آن** شش مبر از محمد بافر  
و لاجیم عماد الدین محمود **صفت آن** کلترخ ده درم عصاره قشاق یکدرم عصاره این  
بدرم مصطکی درم دو درم و نیم سنبل الطیب انیسون و عود تند و آذرخش  
بریک یکدرم کوفته و بنفشه بدستور متفرغ افراص سنازند شربتی دو درم با لایند  
زنجبین **فرض در** بانها **صفت آن** صالح از برای حبیب است کتله و صیغ کید و بزبان

اصلاط ان

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including some large characters and smaller text, possibly bleed-through or additional recipes.



**اخلاط ان** ورن کل شرح بخبر و سنبل الطیب و دو درم طبرکفید و دو درم عصاره  
سنت درم کوفته و بنجته مابلی تر بچین در آن حل کرده سازند سرشته افراص سازند و در  
خشک است و نگاهدارند سرشته و دو درم ناس درم و بد آن شرح بر این فرض را در  
فرا باین قانون و دو جا و صفت کرده اول مرز به نام فرض در باطن شکر کرده بعد  
از آن در افراص با کسم فرض و در بنجته ذکر نموده **فرض در باطن** از افراج  
قدوة الحما و رئیس الاطباء سیدی رسندی و والدی قدس سره نافع از برای  
سده های کبد و بزغان و سوء القمه و استسقا و حیات مرگه و بلغمه و از برای رطوبت  
معه و موح ان و موح کبد **اخلاط ان** غنچه طلخه مزوج الاقماح دو از دره درم  
و سنبل الطیب السنبل از بر یک سنبل درم مسکاحی و پا و آورده و مصطکی  
رومی عصاره نخاع از بر یک چهار درم کوفته و بنجته منگ با کلب سرشته افراص  
سازند و در پشت خزان این نموده در سینه خشک نمایند سرشی از یک تنقال با سه درم  
با سبکچین بزوری بار و با معتدل با جابجیب فراج بر کدام کرمانند نهاد را و فیه  
و در درم سوده و رطوبت با کلفه اقبالی و با سبکچین سفوحه بر کدام کرمانند  
اوقیه و این فرض مجربست **فرض در دگر** نافع از برای ذرد سوده و اورام کله کرمانند  
و نه های بلغمه و در کب **سنبل ان** و رنی طلخه و اصل الملك و کل با بونه و افضل اسبناه  
که در یک بخبر درم او خرمی و صنبل شرح و مصطکی از بر یک سه درم اصل السنبل  
تقدیرم کرده درام کوفته و بنجته افراص سازند سرشته و دو درم با سبکچین با طلخ  
ریش با بادیان بخبر صفت و اعراض **فرض**  
است از فیه فصل برید طلخه و دو اوقیه سنبل الطیب و مسکاحی از بر یک کب







نخبط منواله است **اختصاصان** کمرخ شروخ الافماع ده درم عصاره نخت  
بجز درم سنبل روی سه درم مسهل ای زومی بکدرم ونیم سنبل الطیب و اسارون سبانی  
نخبات از خراشیدون از یک یک بکدرم کوفته و بنجسته بدستور منفرافراض سازند بر روی  
سه درم بکفرص را با این مطبوخ بخورند **اختصاص مطبوخ** پوست بنج کز فرسخ کفش  
بفرج را از بانه از یک یک ده درم تخم کفش در تخم را از بانه و ناخواه و اسون و تخم کسوت  
و سفاحی از یک یک پنج درم در چهار رطل آب بچوشانده تا بکمرطل نماید بالاند  
و کفک دارند و در وقت حاجت در یک دفعه از این مطبوخ یک اوقیه سکنجین  
سافرخ باروری داخل کرده بکفرص بیاشامند و بر نیش بکفرص ایادوار بزند  
بخورند **فرض ورد دیگر** منتقول از باض نخبط منواله نافع از برای درمعه و جگر  
و نهیدی مرگ از بلغم و صفوان **نسخه ان** کل نرح ده درم سنبل الطیب بکدرم در سوس  
و تخم خیار و تخم کاشنی از یک یک و درم کوفته و بنجسته بدستور منفرافراض سازند شیرینی  
کامتنقال ناسته درم یکی از منافرخ این فرض را از برای حمی البصا کوس که یکی از  
جبات بلغم است آورده و گفته که چون خورده بشود این فرض در حمی البصا کوس  
کامتنقال بکامتنقال فرض طبراب ابابار بود از هیچ بلغم کلمه کلمه نخت هیچ ده درم یاده  
درم سکنجین باب کرم بر زوره یا کلقه یا مار الاصول و بعد از ظهور تضح ماده  
حمی بترید بکفرص و غار لبون از یک یک بکدرم بدرد و درم تراب و روده درم  
بکفرص خیار بزرده درم که حل کرده باشند در آب نیم گرم بخواز کمال نفعیه در فرض  
باید دستور مذکور باند داد **اختصاص فرض طبراب** که این فرض مستعمل است طبراب  
کفیده درم کلنجه سه درم تخم کاهو منور تخم خیارین تخم کدو شیرین از یک یک



رب السوسن مگدرم نشا سنده و کبر از برکت سمدرم زنجبیر نیمه سوسن مگدرم و سوسن مگدرم  
لغات بزرفه و حاصل کرده صافی نموده اجزا را مانده است از اصل سنا زنجبیر  
ذخیره حوازم تنهایی این فرض را در غیب خالص ذکر کرده و گفته که برگاه صفرا و بلغم  
در غیب خالص زیادنی در دست یابند این فرض نافع است و اجزا این مساوی برود  
نسخه مسطور است وزن بر اجزا را تفاوت است وزن نسبت کلر خ ده درم  
اصل السوسن نیمه درم سنبل الطیب ستمه درم تخم کاسنی و تخم خیار از برکت درم گوشت  
و پنجه سوسن مقرر از اصل سنا **فصل در کسبی بد بد بود نافع است از برای**  
سیدهای کبد و طحال موده و حیات سوسن و ادوی و **اصططان** کل شرح شروع  
نصف درم رب السوسن نیمه درم قفاح اوخرکی و سنبل الطیب ستمه سیاه درم کل صافی  
وزن **اصططان** مصلی رومی از برکت درم مردر عفوان را در سر را کوری صفا بنده  
بماند و بمالند و باقی ادر را گوشت و پنجه مانده است از اصل سنا و از خوا  
باشند ادر را با سوزن مجموع عسل مصفی سسته ستمه سوزن سازند **فصل در در کتب**  
نافع است از برای تنهایی گرم کرب از صفرا و بلغم که گفته شده باشد و از برای درد  
معه و کبد و کتب سنا و بر فاق را سوسن و مند باشد **اصططان** وزن کل شرح  
شش درم رب السوسن چهار درم سنبل الطیب یک درم طیار کفید و درم عصاره  
غافق چهار درم گوشت و پنجه ستمه سوزن از اصل سنا زنده نشنی از کرم  
ناکبتقال **فصل در کتب اصططان** نیمه محمود سنبل الطیب که در حاوی صفرا و از  
کلر خ عصاره غافق و طیار کفید و سنبل الطیب ستمه درم رب السوسن  
از برکت مگدرم و در چهار درم سوسن مگدرم از برکت درم است باقی

باقی شرح



موافق نشود چاره صغیر است اجزاء کوفته و بنجینه پودر منقره افراس سازند تری از  
بلدزم یا بکنتقال حسب اختیارات گفته که قوت این در میان ششماه باقی  
است **فرض اضطران** بنجینه پودر محمد باقر که در رساله مجربات خود ذکر کرده  
وزق کلخرج پنجم کل بنجینه و سنبل الطیب از یکدو درم همصافه نغاف بلدزم  
کوفته و بنجینه پودر منقره افراس سازند تری از یکدو درم یا بکنتقال **فرض** که سدی  
کند بکناید و از برای حمایت مرکز از بنجم و صفرا و غلبه غرخالص و سطر العت نافع است  
ریانی که صفرا و بنجم مساوی باشد **اضطران** کل بنج دو درم مصطکی رومی بلدزم  
سنبل الطیب دو درم تخم کاسنی پنجم پودر فرض سازند تری بکنتقال **فرض** نافع  
از برای درد بیک و دراموده و اورام بلغمی معده و کبد و تشنه و جوع و سینه  
بلغمی **اضطران** کلخرج شروع الا فحاح لشن درم اصل السنبل الطیب  
از بیک چهار درم مصطکی رومی که با از بیک سه درم کوفته و بنجینه پودر  
مقره افراس سازند **فرض درد** اظفار حرارت کند و نافع است  
وجع و نفوی معده است و منع ایدن و آساده شدن بعد از غم معده و نفوی و ان لوم معده  
سکند و نافع است از برای حرارت و آساده شدن و طوبت و الغد معده  
و از برای تب های بلغمی و نه های مرط و آساده شدن **اضطران** کل خرج لشن  
کنتقال اصل السنبل الطیب و سنبل الطیب و بنجینه پودر منقره افراس سازند تری  
افراس سازند پودر منقره افراس سازند تری و در رساله محمود بن ابی اسحاق دردی  
صغیر از اسفلسا و سنبل کوفته کرده در زنی سنبل الطیب بکنتقال است **فرض درد**  
**فرض** نافع است از برای حرارت و سوزش و سوزش و سوزش و سوزش



و تپ بلغم مایه و سور خراج مارده معده و کبد **اصططان** کلنخ شروع الاقماح  
 ده درم مصططی رومی و سنبل الطیب و رازبانه و تخم کفش کاسنیج و عصاره  
 خافت و اسنن رومی از بریک بکدم کوفته و تخم کوفته و تخم کوفته و تخم کوفته  
 سفور افراص سازند شربی دو درم با اب از زبانه کفند انبالی از بریک کوفته  
 و این نسخه مریست **فرض در دجا کبوس** که در نافع مذکوره از برای فرض  
 فرود ثابت مساوست و اسهال بلغم کفند و نهادهای فرشته مایه فرض و مری را  
 که اینج بافتند بندهایت سیوه مندست **اصططان** کلنخ شروع الاقماح ده درم  
 انیسون چهار درم سافج سفدی اسبارون اسنن رومی مریزادام تلخ  
 بریک کوفته و تخم صبیبر سلجوقی چهار درم عصاره کفند درم تخم کفش بکدم  
 کوفته با اب کفش برشته افراص سازند و با اب از زبانه و سبکچین کفند **فرض در د**  
**سزاقیون** نافع است از برای حیثات ملتته و اورام کبد و برغان و حیات  
 مرکب از صفرا و بلغم **اصططان** کلنخ شروع الاقماح شش درم سنبل الطیب  
 و زعفران از بریک درم و سوسن مغز تخم خیار ترنخن پاک کرده کوفته درم صنف  
 حوی و کثیر از بریک بکدم کوفته و تخم افراص سازند شربی از کتفان کافور  
 درم **فرض در د کافور** حرارت نشینند و اسهال مری کفند و تخم کفش و حلقه  
 صفراوی را نافع است **اصططان** کلنخ شروع الاقماح شش درم تخم کفش  
 و زرا الحاص و تخم انجیر از بریک چهار درم نشانه کفند درم زیتک صنف  
 تخم کوفته از بریک درم کافور فصوری دو دانگ کفند از زعفران و سنبل الطیب  
 دو درم از بریک بکدم کوفته و تخم افراص سازند شربی کتفان و در نسخه مری



ابراهم در میان ذکر کرده در شرط العتس نه انچه داخل نیست و عظیم کف در  
درم داخل است و درون کافور یک است **فرض کل** نافع است از برای  
ضعف کبد و جبات مکه یک از صفرا و بلغم و این فرض نافع جمع ادویه است  
**اخطا** ورق کل نزع ده درم طباشیر کفید و عصاره غانت در السوس و  
سینل الطیب از بزرگ نخل درم زعفران و مصطکی رومی و تخم کاسنی و مغز تخم کدو  
و مغز تخم خازن از بزرگ کبک کوفته و بخت بعد از شسته از اراض بسیار بزرگی  
و درم با سکنجین سا فرج با سکنجین بر درمی پاژ و مغز باد با سکنجین **فرض کل**  
**فایده** نافع است از برای جبات اودت معده و کبد و سردی کبد و اسهال  
و بزقان را نافع بود و جبات بلغمی را از مانی که معده بسیار غلیظ باشد و زین را  
بهدایت معود دارد **اخطا** کل نزع و عصاره فستق و قفاح او در نویدی  
و قوط اسابین و مصطکی رومی و زعفران و سینجی سودا و سینل الطیب از بزرگ  
یک درم رازیانه و اینسون تخم کفکس و تخم کشت از بزرگ درم بود نه خشک  
فاندر خور بود از بزرگ و درم کوفته بدستور مغز افراسی سار و مغز از چهار درم  
تا یک مثقال با مار الاصول **فرض کل** عار که نافع ترص فیل دارد **اخطا** کل نزع ده درم  
عصاره نوقت شش درم عصاره فستق سه درم مصطکی رومی و اسارون  
و سینل الطیب و بود قماری خام و قفاح او از بزرگ یک درم مجبور را کوفته و  
بخت بدستور مغز افراسی سازند تشریحی درم با مار الاصول **فرض کل کافوری**  
سینل صفرا و مغز جازت جبات **اخطا** کل نزع شروع الا حلیج ده درم  
مغز تخم خیار و مغز تخم کدو از بزرگ نخل درم راسوس و درم سفوف یا مشوی نیم مثقال کافور



قبضه در ربع منفعل کوفته با خربزه تازه افراصل سازند شربتی که منتقل با شکر  
بدند در حیات را دور با بستن **فصل کل نفوس نفوسیت** فست کف در علوم دفع  
نما و ذایع است از برای خمی غشیه **اصطلاحان** کل مزج کاو عمان و تخم کاسه از  
یک شکر درم عصاره غایت که منتقل است در درم کوفته و نیمه از افراصل سازند  
شربتی از یک منتقل با دو درم **فصل کل** نافع از برای اولام بارده کف و معده و حیات  
بلغمی چون استعمال کرده با مطبوخ بود از تقیه علوم **اصطلاحان** درن کل سرخ پاک کرده  
ده درم عصاره غایت شکر درم عصاره این درم مصطلک رومی یک درم و نیم  
سینل الطیب اسارون و انسون و قجاج از هر یک یک درم کوفته و نیمه است  
مفرد افراصل سازند شربتی از دو درم با سه درم با مطبوخ اصول **اصطلاحان**  
پوست سرخ کبیر پوست سرخ کر قش و پوست سرخ بادمان و تخم کوفس و انسون و شکر  
با دو درم از هر یک یک درم کوفته با سه درم اصل است بچوشانند چون کف مل ماند  
ببالند و هر زوره با نزه درم یک که چمن منجیه با افراصل مذکور با شکر درم **فصل در زبون**  
این فصل از علم افراصل مذکور است در فحیات خود را کرده و اخراض باض نخط منوانند  
نقل کرده فلهی بود که این را شربت سرخ است در درم کوفته و نیمه شربت سرخ  
کفنه که در زبون نفع و است این فصل نافع است از برای حیات مطبوعه  
اورام کف و حیات سر کبیر زعفران و بلغم و درم معده و در مطبوخ و در و ان **اصطلاحان**  
**ان** درن کل سرخ ده درم سینل الطیب و زعفران از هر یک دو درم ز کسوس و زخم  
مفرد و نیمه از هر یک درم صمغ عربی و کبیر از هر یک یک درم کوفته با شکر  
افراصل سازند شربتی از یک منتقل با دو درم **فصل درم** منتقل از خط و جبهه است



حرجانی نافع از برای درد که صعب و قریح و منانه و از برای کسب لول الدم **اصططان**  
کل ارشی و طین مخموم و کلین فارس و ضمغ عربی و کشامه بران و طبانه سفید  
منصف از حبه و کلینخ و الاقماع و صندل سفید از یک یک یکدم و نیم طناب فارسی  
و تخم زرد مغز بران و از بود افاغیا از یک یک و درم کوفته و بخته افراص سازند بر روی  
بمختلف کنویز از بار بخت بیهوشن بخورند و در نتیجه دیگر بسید وزن مجموع ادر  
داخل است **فرض کل** که حکیم در شرح ذکر کرده گفته که نافع است از برای امراض  
کبد و معده و حبات بلغمی خاله و حبات مرکبه از بلغم و از بلغم سودا و گفته که کار خیره  
شده **اصططان** و ورق کلینخ سه مختلف کل یافت و عصاره یافت و از  
رومی و مصطلکی رومی و تخم کاسنی از یک و مختلف اسرارون و سنبل الطیب و از خرکی  
و اینستون در لوند خنی ذراتک منصف و طبانه سفید از یک یک مختلف کوفته و بخت  
بدستور مغز افراص سازند بر روی بمختلف **فرض کل کافوری** نافع است از برای  
طحال و معده و فنی که با حرارت باشد و صحت کبد را نافع است **نسخه ان** تخم زرد مغز  
کلینخ مروج الاقماع طبانه سفید تخم خیره و تخم کبد و سرخ و تخم خادین و  
حب الفقد و کمارح از یک یک ششدرم که منقح کول ربوید حبسی از یک یک و درم  
کافوریتوری بندرم کوفته و بخت با بخت افراص سازند بر روی بمختلف با  
سکینین روری یا ز **فرض خند** منقول از نجیب الدین سمرقندی نافع از برای صداع  
بارد و شقیقه بارد و از برای درد گوش بار و **اصططان** چندین زرد مغز  
و افیون و بیساید و اقل و برک سداب و فودنج و خردل اخرا مساوی کوفته و بخت  
بدستور مغز افراص سازند و در وقت حاجت کنویز از در زوفی از یک یک



عمل کرده در کوشش حکایت از جانبی که در جمع است مابعد گفته شود و در میان بی تحقیق ظاهرند

**نقطه بخان الکبرج**

استفاط جبین و اوجاع زمان را از روضی که باشد در این **نسخه** انقبون

چهار ستاره چهار دانگ فریبون نشت درم ابا قبا نوح استاره دو درم و

دو نشت درمی صاماد مصطلحی رومی و زر افون در خرج و سنا درج شدی از یک

سه ستاره چهار دانگ قسط تلخ و ابریشم خام و تخم کفوس و نقل از رزق و نور و حب

نیسان و نصاب الذر بره و سلیقه سودا و زر پناد و کونج غوری و قوف و شیطندی

از برکد استاره نقل سیاه و بهمن سرخ و بهمن کفند از پرید و استاره چهار دانگ

عاقه و حاد فضا محرق کلر و سر و مع الاقاع و مشکما لصل و نوح کالنج و در ارضی از یک

شش درم قاشق اوان نمر از جنان است و قاشق زین و ان سندان است

و تخم سداب و ما نخو اه و فواح اخرد و فواح گرم و حونجان و نوح فواح از یک چهارم

پرز انبج سفید استاره دو درم صنم غری و پوست نوح کفوس و نوح سکون استاره

نخوی از یک استاره دو درم برز نقل الحفاده استاره حب اخرد و فواح

نشت استاره کربز و در نقل ذکر او و زنجبیل و نقل کفند از یک نوح استاره سواد

سه استاره دو درم و چهار دانگ کندز در کربج استاره دو درم و چهار دانگ

و بلق منصف نوح استاره و چهار دانگ ترمودمانا شش استاره فائله بالصد و ابره صحیح

نقل اشی سه استاره امرد و بجان دو درم و درم او براره لیک از یک دو درم

و ح کفید و استاره دو درم املو و بوربار و از یک دو درم و درم سواد

دو استاره دو درم و چهار دانگ زره کرک و زره خرد و زره خواب از یک

در این نسخه کفوس و نوح کالنج و در ارضی از یک  
نخوی از یک استاره دو درم برز نقل الحفاده استاره حب اخرد و فواح  
نشت استاره کربز و در نقل ذکر او و زنجبیل و نقل کفند از یک نوح استاره سواد  
سه استاره دو درم و چهار دانگ کندز در کربج استاره دو درم و چهار دانگ  
و بلق منصف نوح استاره و چهار دانگ ترمودمانا شش استاره فائله بالصد و ابره صحیح  
نقل اشی سه استاره امرد و بجان دو درم و درم او براره لیک از یک دو درم  
و ح کفید و استاره دو درم املو و بوربار و از یک دو درم و درم سواد  
دو استاره دو درم و چهار دانگ زره کرک و زره خرد و زره خواب از یک

بلک



یکدیگر از این ادویه را بگوشت است گفته و پنجه و آنچه حساسند بکبت نعت دور  
در تراب انکوری بجاستند و بعد از آن با لاند و آورده کوفته را در آن حل کرده و  
را برشته بعد نعت گرفته سه مرتبه در آن ادویه روغن بلبان سه اسنار و باید کرده  
باشند مقدار تراب که بخواهد را در آن می جاسانند مقدار که بکند و بعد از داخل کردن  
ادویه در آن مانند بون نس میچورد و در یک سبکین با یک کلین کرده و شش  
جوش داده از آنش فرود آورده سرد کرده در صدف جنی یا راجاجی کنند و بعد از آن  
بکند مقدار ماده پر چهار دست سبی از آن محکم به بند بکند و در یک کاس کرده  
بر برند بر آن نس شامی و شامی از بر یک کفی و آب شش بقدر حاجت  
و سرد کند گفته اطراف سر از آن محکم کنند و در وقت طلوع بخار در آن زود و با شام  
بزنند تا فیه شود و بعد از آن از آنش فرود آورده با لاند و بکند و بکند و عظم و گوشت از دور  
کنند و مرق از آن با یک کوبیده کرده با شام بچشانند تا نماند این مانند نس داخل  
کنند در آن غسل مرق در روغن که باقی مانده است و بزنند تا غلیظ شود و بقوام  
غسل رسیده داخل کنند در آن بچون موصوف را در بر بزنند سرد کنند و در ظرف انقبیه  
بگذارند و شش ماه بگذارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و شش ارشش استعمال کنند  
که بسیار است از آن مسم فاسل است **قطار عیان** اگر به نشسته سحی بن برین خرقه  
که این دوا کند است و نافع است از برای جمع از آنچه بار آورده و از برای اوضاع  
زندان و اقطاط جنس **نسوان** افیون است چهار درم در پیون شش درم از افقا  
نیت و متقال همان آورده درم غفور شش درم بزا خیلان و فاسر شش درم از یک چهار  
درم ابریشم مقوص شش متقال مقوص شش درم تخم سداب و ماخواه و ففاح



گرفش از بر یک صندل درم غنچه گل سرخ مزروع الایضام و مشک بنویس و شیخ کالج از بر یک  
ششدرم تخم زرشک و منقل ارزق و حبس و فلفل اللذریه و سلیج سودا در درم  
دو درم پنج غنچه کوبیده و سلیج کوبیده چهار درم است  
سج گرش نوزده درم تخم زرشک و منقل حبس و سلیج کوبیده و منقل کزنب  
زرد نیست منقل صمغ کوبیده و میوه ساید از بر یک نوزده درم چند یک سنجاه م  
چهار درم و قی منقل نیست منقل فردمانا نیست منقل ساوج قندی نیست  
منقل نافله کبیر صمغ باله عدد در منقل زرشک منقل منقل اینی ده منقل  
تخم بجان بزرده درم و قی در می در فزده درم و در اینا سفینه بخورم تسکین  
دوازده درم و تخم زرشک و زعفران بره کاوا از بر یک دو درم زراوند طول یک و منقل  
و فلفل کفید از بر یک نیست منقل الحبوب و ان الکماست و بوزیدن از بر یک  
دوازده درم زره گز و زره خرس و زره غراب از بر یک یک درم او به  
کوفتی را کوفته و بنج صمغ و در شراب چند گشت شبانه روز جیسانده او به  
کوفته را داخل کوزه در دنگ سنگین نموده چند جوش بدینا چون لعوق شود  
آتش بر گرفته سرد نموده در ظرف چینی الکاوا از پس مزه بدینوزد و در شیخ  
رئیس داخل کرده معجون سازند **نقطار عان اصفه بنی شیخ ادریس** این  
معجون نیز از اطباء است و در منافع قریب است **نقطار عان اکبر**  
است **اصلاطان** بنی شیخ رئیس حبس دو درم و غنچه کوبیده درم مشک  
بنی دو درم آنک اینی ابيض چهار درم از قیون یا نوزده درم کندس دو درم  
فلفل سیاه ده درم ابریشم خام منقوض یک درم برزانشیح کفید ده درم قرفون غنچه







مبنی دو دانگ افزون بازده درم از پنجم نفع و تخم سبزه استخوان کراک  
زرد محرق سبزی از یک یک کوفته چهار سبزه از پوست تخم پاک کرده و فرو  
نول و طابلسفر لوت بنشیند پنج در پنج کابلی و ما نخاره و صغوفه ابر و حب کر از  
بریک یک درم کوفته و نیمه مجموع را در شراب کهنه خسانند مجموع را سه روز در  
عسل کف گرفته برشته و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه استعمال  
نمایند **نسخه سیمی** منقول از خط محمد باقر نافع از برای نشف رطوبات و تخمین  
لون و نفوس معده و نضم طعام **اخطاطان** کهنه یعنی مصطلی پنجم اینست ده درم  
تخم از بانه و تخم انیسون از یک یک درم خود خماری چهار درم زعفران یک درم خود  
و فر نعل از یک یک یک درم سار طردی و پنجم درم کوفته و نیمه شش درم متقال شش  
از طعام و بعد از طعام توان خورد **نسخه سیمی** منقول از خط بزرگ محمد باقر بن حکیم الدین  
مجموعه ششینی سترادی که در ریاض محریات خود فعلی نموده نافع از برای نفوس معده  
نضم طعام و از برای نشف رطوبات و تخمین لون **اخطاطان** کهنه یعنی مصطلی  
تخم درم اینست نه درم تخم از بانه و تخم انیسون از یک یک درم خود خماری چهار درم  
زعفران یک درم و سار طردی از یک یک درم کوفته و نیمه شش درم متقال شش درم  
متقال شش از طعام و بعد از طعام توان خورد **نسخه سیمی** دیگر از نظر سخاں فرحوم که نافع  
دارد **نسخه آن** رویند چینی ها متقال کلر خنج متقال فر نعل نیم متقال دینت سرون  
پسته دو متقال خود و نعلی تا خام مصطلی کشته خشک از یک یک یک متقال کهنه کوفته  
و نیمه سفوف سازند ششینی یک متقال **باب در قهوه طهنا** بداند در دستور عمل  
قهوه طهنا است که با برای بهره در هم روغن سر و نعلی که مطلوب باشد دو درم

نادو درم  
سایم



نادود دریم و نیم مویکریند پس بگذاردند موم را در روغن و در دکان این انداخته برین  
بر دو عصاره است ایامر لطو حیات ایچ مقصود باشد اندک انداخته دیده  
بر سوزند و کشتن تا بگذرد و مثل نخانی **فروطی** که اورام معده و جگر که سبب از اجار است  
باشند مافع است **اخلاط ان** صندل سفید و رقی کل سرخ از ریبک چهارم  
اطمیل الماک صارد درم عفوان دو درم کافور فیضوری نیم درم موم سفید ده درم روغن  
نیم رطل اخر انسوای کافور در عفوان در آب بپوشانند و بالاند موم را بر روغن  
گذارند پس آب مطبوخ را اندک اندک بر آن بپاشند و بر سوزند تا بگذرد  
سودا بعد از آن مطبوخ بکشد پس در اخر زعفران و کافور سوده را داخل کرده بپزند  
تا چون تلخی نشود در شسته نگاه داشته بپزند **دیگر** که بلین طبعیت نماید  
**اخلاط ان** موم رز و دو متقال در دو متقال روغن حب الخوخ که آخته پس بگذرد  
عصاره قنار الحما و سرشرم اندک اندک در آن داخل کرده در نادن پخته بر سوزند  
از مقدار که دیگر در آب از عصاره و سرشرم نداشتند پس تنخم خنطل  
شوده در آن داخل کرده فوری زره گاه اضافه نموده بر سوزند تا چون بر سوزند  
بر مات و شکم بماند که مرتب بلین بشود **فروطی** که اصلح بیوست مزاج بر آن  
نماید **اخلاط ان** روغن کل سرخ و پسته و روغن دانه نازه و زیت پودمی و فون  
در عفوان از مجموع سوزند **فروطی** میسر نماید **حرف** **الطاف کل سکنج** این معجون از  
اطباء فارس است شرحش گفته که این معجون بزرگ است منافع از برای امراض  
اطفال و صباغ عظیم است مثل صره و نفوه و زرد و فونج ایشان بسیار منقصت است  
از برای ارحام زمان بمعدل زیاده آمدن حبص است و ریاح رحم را تسکین گرداند



**اخطاوان**

بیشتر شیخ زکریا حضرت افریدونج سروج و سینه سودا و در تخم حمل و در ازبانه  
 در حینان و زرد اندک طبل و زرد اندک خرف مشک خالص و غیره اشهد از یک چهار  
 درم سب چهار درم و در سینه دیگر میل و اجبار درم افیون و فسطاط و جوز بودا و پوست  
 بلبله رز و از یک دو از زده درم و در سینه کوبی مشت درم فلفل سیاه چهار درم و در  
 و چون کسر ماورد سب زرد و زرد سوس از یک و درم سکنج و در سب و در سب در خان  
 از یک است شد درم ما خبثت و سیاه کوفی و در عفوان از یک و درم منات فودادی  
 پانزده درم مورد درم درم و جوز سرد و جوز لاله از یک و درم کوفته و نیمه  
 بعل سروج از عوه برشته در ظرف جنی که با زرد و در دست حاجت کار آمد  
 قوتش تا پنج سال باقیست و در سینه دیگر مسطور است که در امانی خشک را کوفته و نیمه و نیمه  
 نتوان که درخت در سینه حساب زده و جدر ابا الیقین بعد از این در سینه از شش ماه  
 از یک درم نادر و نفعال و اجزای این نسخه سی و چهار خرد است شوای منجونی کسرنا  
 و غسل و مسج و وزن آنها دو است و سب و نیم درم و فرادش گرم است و در از در اول  
 و خشک است در درجه سوم **معجون از آن مستعمل در کاسکینج اخطاوان** فصد الدبره  
 و اظفار الطیب و کندر از یک چهار درم و در سینه و در عفوان از یک یک درم و در  
 چهار درم مشک بنی و عود دندی از یک یک نیم درم کوفته و نیمه و سب و سب و سب  
 کشته برشته که با خمر شود پس استعمال نماید و فواید در سینه بدل سب  
 سبجانی مار و غسل آورده و این به خرد است و در سب جمع است درم است و در سب  
 از گرم است در از درجه دوم و خشک است در و سب در درجه دوم **کاسکینج**  
 بیشتر سب را سبیل که در زبیره آورده سب سودا و خبثت افریدونج اصل سروج و در ازبانه

در حینان







دورق طلا محلولی غیر ششیم بر روی نیشابوری از رنگ مختلف بقوت زرد چهار  
مقال نشانیست و در مقال آمد بر حد شفاف و ندر است که از از زره کرده  
در پیه کرده بر سجد نشانیست ملام بسوزانند چنانکه سینه خسته و بحد خرق باشد چه  
اگر اندر سجد چه از آنکه سینه خسته شود و پوش زایل میگردد و از در صره کتابی کرده پس روز  
واقفش بکفند در حال طاری نام ذخیره بر دست از رخ گذارند و اگر بجای سه زره چربی  
دیده کوسفند یا بشد بهتر است پس از از زنجبال بر آورده مدنی بکشد بر روی  
ضیک سماق بسیارند تا چون بیا کرد و جوهر را نیز ساییده بحر خسته بر رنگ سماق  
انداخته بکشد بسیارند تا چون بیا کرد پس دورق طلا را حبل کرده در نهایت نوبت  
پس باقی اخبار را کوفته بحر صفتی نجه بر یکجا کرده بر رنگ سماق انداخته بکشد  
بسیارند که اخبار بکوه مخلوط شوند و قوت اجر السیب گرمی سخن زایل نکند و پس بر  
مجموع دوده که ذکر میشود داخل کرده چند نماند که دوده با خبر آنکه مخلوط کرد پس ششم  
کشد **کحل الجواهر** که درین کحل الجواهر داخل میشود است حصص لیان آتش مبرم کافوری روشن  
زیتون روغن بلسان زردغن زردنمان را نسخ شماره انبوس سفید سفید کرم و  
و لیان مور شمع را در دو وقت داخل کرده در آنش ملام بچوشانند پس بگرد پارچه  
کتابی که باب رازبانه بازه است بر کرم و در کلابی که در آن پوست بلبله  
جوشاننده باشند و اب انار نیز در آن سماق و لیمو از بازه بگذراند  
خشک کرده بپزند فیلهها ساخته در چرخ گذارند و کرم موم روغن بر روی آن  
کرده بسوزانند و چون روغن کم شود باز آن موم روغن بر روی آن کرده دوده از  
بگذرد سوری که انبر برای اجد و خان روغن با و گذارند **کحل الجواهر ششم** و یک

باز



با قوت زیاد مروارید کفتره بوی کس محرق سکه فوج بندی نو بار  
که مانی فرقت زید البحر از چنگله منتقال ما بفران چنی و نیر کس افلاک صبی از یک  
بانتقال نو بار اخضر بندی منتقال جوارید با کلاب بر خشک سماق صلابه کرده باقی  
ادویه کوفته و بنجسته سر ایلی کرده بگو مخلوط نموده نگاهدارند **کحل الجوار لولوی** نسخه  
عمده **الا** طبیب میرزا محمد رضا جمال مولف **اصلاط ان** مروارید کفتره و منتقال عمل خسته  
فروزه نیبا پوری ساذج مشغول و فرقت نیبا سفید است فلیع مشغول نشسته از یک  
یکدم طبیب سفید و نیر کس از یک منتقال بسید محرق مشغول یکدم و نیم آقا قاضی  
بندی از یک یکدم از زردت یکدم و نیم پوست عید از یکدم کافور  
یکدم سر سره صفیانی بد بر با عود و منتقال بد نور نقره کحل ساخته در سره آن چنی  
نگاهدارند و بخشم کنند نه نسو مگر که بسید کس که در زخردار کرده نصب کرده و  
اطفار اطیب و کذرو و بسوساید و کوفتی از یک چهارم رشته و در وقت  
در خرفان از یکدم و در مشک بنی و عود و فماری خام از یک یکدم ادویه کوفته  
و بنجسته سوزا در سراب انوری حل کرده ادویه زبان زرد و افراس ساخته  
در سار خشک نمایند و نگاهدارند و در وقت حاجت بکار بندند **شکر اشعر**  
**فانص** نواید بسیار و در زخرد و اسپال کیدی ذرا کرده **اصلاط ان** یکدم کحل جو  
و با بیهت رطل آب بزند و عود که بکشد رطل آب بماند پس از آن بکشد و اگر  
داند که هم بکشد کحل حاوره مشغول اضافه نمایند و با تیره رطل آب بکشد و با  
کنند و اگر ضمه بسیار ضعیف است لطاف کرده بکشند **کحل الحنی** از قیراج  
حضرت علامی کشیدند و والد ماجد مولف کس سره العزیز **اصلاط ان** چوب صبی



چهاره متقال آرد کندم دارد بخورد از یک متقال کشته خشک نموده در ظرف  
 خنک کس تخم و از یک اونس مجموعا سواد می جویند کوفته بنفشه برغن بریان کرده  
 نریت نقیسه پنجه متقال و نریت اسفودر کس متقال تیره زنجبیل مراده متقال نبات  
 کفید بقره ضرور برف بدست عرف کافور باریان حل کرده داخل نموده با نشی آرد  
 تا چون حریره شود خوب خنک را با دار چینی و عود الصند و دانه سیل بوا از یک متقال  
 زعفران بکند کوفته و بنفشه داخل کرده سرد یک را بکند بنجوی که بخارد آن برودن آرد  
 بسرود آرد زده زمانی صبر کنند که صحت حرارت آن نیکو شود پس  
 بر نفس برداشتی که بر گرفته دیگر در روز بزرگ بر کرده سرد یک را با سینه بکند و  
 صبر نمایند تا عرق آید پس روز از بر خود پیچیده زمانی صبر کنند تا عرق خشک  
 شود پس آن آب در شش سال کرده در عرض شش روز بر روز یک بار صبح و شبی شام  
 بخورد و آن اثرات بارده و در دریا برد و ضعف و مانع در طوبیت از اناقع  
 است **کلله بنج** مور از لوبت شنبلیله که بیلد زه باست یک در دو با و صبح آن  
 فلد قلی است و بعضی گفته اند که مور بسلطان است تقیح کرد و با اول لغت شدی  
 بمعنی مویه است و بیلد بمعنی مرکب از مویز است **اصطادان** بنفشه بنج بر کس گفته  
 که مویز از ترا کبب اطباء ریند است کثیرا نفع از برای انزخار موده در بردن آن  
 و ضعف اسوده از بردن و رطوبت و از برای سرفه بلغم نهایی کنند  
 دغس و حنظل و عصار البول و پهن و برص و مرض سهر و صیق النفس و از برای  
 اصحاب سبیل بر گاه نموده باست خمی و از برای کسر عظام و کس که بدن او سرد شده  
 باست و از برای لوک و اصحاب او را هم طحال و فسیله نموده باشد با آن است

و از آن



و از برای دیگر و قوتی و اسقام استغفار و از برای زکاتنی که در امام جمعی بر نفس کردند  
و از برای احتیاطی در تمام امور و در اربع حادث در مفصل و نفس و دوزخ و نور در فصل  
**اصطلاحان** بلبله سباه پوینت بلبله امه منفی و فصل و زنجیر و سبط و بندی و فلک و  
و نمک هندی سباه و نمک سرخ لفظ و نمک زرد و نمک طعام و نمک دریایی و نمک  
و نمک هندی بلبله نو از دوزخ و نمک بلبله منفی و صنف فارس و کونیز و حب النسل و زیره کمالی  
و سافیر هندی و نمک زرد و نمک زرد و نمک زرد و نمک زرد و نمک زرد و نمک زرد  
یعنی این ادویه است فیصل و آن خست فیصل است و الطوط و آن کشت کشت  
است از یک چهارم چهار شنبه نیم رطل و چهار اسنار موزیدانه بیونی  
آورده بکشد متفصل امه منفی و در صنف متفصل فایده شش رطل و نیم دروغن کهنه رطل  
و در نسخه دیگر دروغن کهنه رطل است ادویه را کوفته و بنجته موزیدانه در آب مخم  
بمالاند و چهار شنبه در آن نجاستند و امه را شش کوفته در است و در رطل از یک سبانه از  
نجاستند پس بکوشانند تا بمانند رطل باقی بماند و بمالاند و مزه دویم مالوده را  
در دیگر کرده و چهار شنبه بمانده را در آب موزیدانه مالند تا بلندی بنکو و بمالانند و  
فایده را در آن حل کنند و با شش ملایم بنزند تا فایده حل شود و بکوشند و آن آب  
لقوام غسل و بعد از آن روغن کهنه را در آن اندازند و در صنف و در آن مخلوط شود  
روغن باقی است و بچسبید است و جامه پس از آن فرود آورده و در ادویه را  
مال سرشته در استعمال نمایند و زردی از صنف متفصل یا چهار متفصل بچسبید است لفظ قوت  
و پس از آن حساب نزد آن الطایر این شکر را بماند تفاوتی ذکر کرده نوعی کبابی  
بلبله سباه و بلبله کبابی و کبابی نیز امه منفی و کبابی فرقه منفی آورده و در آن بلبله



کرمه

نموده و بعد از آن که گفت درم آورده و وزن باقی آورده را با کثیر خشک از ریزید تخم  
 و خشک قهوه و طوطی را بنا بر دوزن زرد را بکشد و پنج درون فلو خشک بر آورده  
 درم و وزن تخم را همین آورده است و بجای آنکه که در اجزای کثیر بر آورده و وزن  
 از این که ذکر کرده و گفته که کثیر آید و تخم مرغ را در دوزن آب بریزد و در دوزن آن  
 مانند پس سالید و خیار کثیر را در آن حل کند و سه من در ده استار فایند چند در آن طب  
 بگذارد و باش مطابم بخوشا کند و تخم مرغ روغن کهنه با آن با بریزد و بکوشد و بگذرد  
 ناقوام کرد پس آورده را با آن بریزد و شش چهار درم و گفته که این ترکیب سی در آن  
 نیز فایند در روغن کهنه درم و شش گرم است در آن درجه اول و خشک است سی در آن  
 درجه اول در شش سفای مساویست با شش من الطابع الا انکه بلبه سیاه و فرفه  
 را بجای داشته تورن پنج درم و بجای کبود فلفل و بجای صوف فار صمغ الطعم  
 آورده و گفته که مویز و شیر امده را در شش من آب بریزد تا بدو من برسد و وزن فای  
 در شش من فو آورده و گفته که شش منی تخم درم است با شش من آب با شش من  
 و حب و خزه این کل کلک را با شش من کلک کلک منوری ذکر کرده با غنفا در آن  
 ترکیب از اطباء بر آورده است یا با خیار امده که در این نسخه را از بندگی زجر آورده اند و  
 خود ذکر کرده اند و گفته ان با شش من الطابع مساویست الا انکه وزن خیار کثیر  
 درم است و وزن ابی که مویز و شیر امده را میجو شانه دوازده من و در دوزن روغن  
 کهنه سه من و در فلفل داخل ندارد **اخطا در آن** نیز در آن بلبه سیاه کوبیده  
 بلبه و امده منقح از ریزید تخم فلفل و در آن فلفل و فلفل و در آن فلفل و در آن فلفل  
 و نمک و نمک در آنی و نمک طرز و وزید الوار بر و سنان العصاره و شرح

بلدی



ندی و جز لواد فرقل و صوفار رس در رنگ لسی لکفته نشود و حبه لسی و کپوت کرمانی  
 و سافج ندی و تخم کرفس از رنگ بنجدرم زرد کفند مقفتر و جفن بادام سبزین بار و  
 داخل کرده بقوام آورند باقی او را کوفته و نختمال همچون سازند بنور ششری تخم  
 درم **بیشتر** یا با مار حنظل و انچه مناسب باشد و ماده درم جاز بود **مکمل کلج**  
 نافع است از برای برفتم استنفاء ادرج کبد و طحال رسده و ادماسیل و مریست  
 در منافع مذکوره **اصطادان** بنسخه شنج رس پوست بلبید زرد است درم سیله  
 پوست بلبید از رنگ مانده درم اندک شنج رسه رطل نمز رانی پنجاه درم نمز رانی  
 برهنه کرده بکطل او بر ریش نموده رطل ارب روی آنها کرده بچونشانند تا آنکه  
 اینست رطل ارب باقی ماند بس او بر انبوی مالند و نقتازند و بهالند و بیزند مغز قلو کس  
 خیار شیر که اشته از او در کرده باشد بکطل و در آن اب مصفغ داخل کرده بکوشش  
 بیدند و بمانند مالید بکوهنت کند و بهالیش با زغالی موی پس بکشد بس داخل  
 کنند در آن زغنی کبختارزه بکطل و در نسخه حسب میزان الطباع وزن روغن کند  
 استار است و ها کنند برهنه نماند مخلوط بکوبد بشود در هم شدنی بشود و در جوش  
 دیگر داده از ریش خود آورده بکند لک مشغول و کبیل الطیب و ذوق و طرح  
 شروع الافحاج و قوط اسالون و فودر بون جینی رنگ ندی بونج کسین اسما لوبی  
 و نهار بقول کفیتش از رنگ شد درم کادرونس و سیله لوبی و زرد اوطول  
 و اسارون و مصطلی و خود بدان و خنط انا در رنگ کالی و سنبه سودا را از رنگ چهار درم  
 عصاره نعافت رستین و کوبند ندی و فجاج از خاز رنگ بنجدرم تخم کسوت در ریش  
 و اصل السوس و سفونما از رنگ ده درم تخم کرفس و قوط و جاز از باز و اسون

فایده تصفیه رطل دوران در داخل کرده نشود  
 دوام عمل بسیار کند



از سینه درم زرد کفید یکصد نخه درم زرد کفید چهارم درم زرد کفید درم زرد کفید  
برک مادریونی است درم و داخل کنند در این یکطل است و سه دقه دروغن کنی و باید  
با دوام شربن و بچونشانند تا آب دروغن بماند بالا نهد و او را در این جریب کنند و در  
فانید مخرج مذکور مخلوط سازند خلط مسکود و در ظرف حنسی لکها در اند شربن چهار درم با  
شربن یا مارالین یا آب حنسی و بعضی گفته اند شربن از چهار درم است یا شربن  
و این نسبی هر سه جز است بفرمایند دروغن و درن او را در سینه را بود و مفید درم است  
و در این شربن است و در آخر در اول در یکدره در ربع درم و در نسبی ذره بجای کما در کس  
کما فبطوس است و این نسبی اصح از نسبی ذره است خلط کلاخ دیگر از ثابت است  
درم نسبی ان مادریونی مدبر و غار بقون کفید و کفید مدبر و پوست بیدر در از یک  
بچیدرم عصاره این سه درم غنچه گل سرخ شروع الا فلاح و تخم خیار تقشر تخم کلنس از یکدره  
درم در سوس بکدرم بر تخمین ده درم او را در کوفته و تخم بر تخمین لغوام آورده اند  
شربن سه درم **خلط کلاخ** نافع از برای استسقا از قی حار و او حاوی کفید و مسکه و مایل  
**اخلاط ان** به نسبی ثابت این ذره و غار را استسقا از قی حار و او حاوی کفید و مسکه و مایل  
گل سرخ شروع الا فلاح و تخم کلنس و تخم خیار تقشر از یکدره درم در سوس بکدرم  
مدبر و غار بقون کفید و کفید مدبر و پوست بیدر در از یکدره عصاره این  
سه درم که با این یکصد ده درم او را در کوفته و تخم بر تخمین را در استسقا از قی حار  
بچونشانند و بالا نهد و باز بچونشانند تا بقوام آید او را در سینه را بود و مفید درم است  
سیدر سمبل که در ذره در استسقا از قی بکدرم بر کما در سوس بکدرم در سوس بکدرم  
و خشک کرده باشند و پوست بیدر در و غار بقون کفید شربن از یکدره درم

عصاره

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including some large characters and smaller text.



عصاره استن سدرم ابرک و کل سراج و تخم کاکس و تخم خاگرد و سوس از برک و  
درم کوفته و تخم زنجبیل منصف و فلوکس چهار سوز فایند از برک یک تا زده درم سه را با  
اب که اخیره بقوام آورده آرد در همان بر شد شربتی از دو درم تا چهار درم  
**کلکلیج مازبول** برکت مازبولن مدبر و غار بقون شش کفید و پوست بلبه زرد  
از برک یک نیم درم تخم کاکس شروع الا قوام و تخم کاکس و تخم خاگرد منصف و عصاره  
استن از برک و درم زنجبیل خراسانی و فلوکس چهار سوز از برک شصت درم  
این برود در آب نجسانند و بمالدند و بمالدند و بقوام آورده باقی آرد و کوفته و  
بخته بان معجون سازند شربتی از دو درم تا چهار درم با شیر شربتی یا خرب و بکند سب  
و یا شش درم منبوان خورد **کلکلیج** نافع از برای امراضی که نافع است از برای  
هنها کلکلیج با برود و شش است در آن امراضی وقع کرده باشد بسبب روت  
**اصططان** ورق مازبولن مدبر و غار بقون شش کفید و پوست بلبه زرد و تخم کاکس  
از برک یک نیم درم ابر سدرم ربوزد جنی و عصاره غار شش و منبوان و سنبل العلیب  
از برک یک نیم درم کوفته تا سدرم عسل منصف معجون سازند شربتی از دو درم تا چهار  
درم با شیر شربتی یا خرد آن از اثر مناسبه شش درم از این منبوان خورد **کلکلیج**  
**مازبولین** منقول از فرابادین فلکس شش تا شصت منصفه **اصططان** ورق  
مازبولین که گفته در سر که انوری خبسانده خشک کرده باشد و پوست بلبه زرد  
و غار بقون شش کفید از برک نیم درم عصاره استن سدرم ابر سدرم ابر سدرم ابر سدرم  
شروع الا قوام و تخم کاکس و تخم کاکس و سوس از برک و درم زنجبیل  
منصف و فلوکس چهار سوز فایند از برک یک تا زده درم زنجبیل خاگرد فایند



بالبصل حل کرده با لادن و زرد نافع است و باقی او در خشک را کوفته و بنجسته بان چسب  
نماند و معجون سازند شربتی از دو درم ناسه درم و این شکر عوارزه خرد است با فایند  
دورن او در به با فایند نفاذ و در ام است و در آبش خیا که نامت بن قره بشماره نمود

مقید است در حرارت در وقت خشک است در جودوم **کلکلیج مازرون**  
**ملین** شکر دیگر **اصلاطانی** زرد کفشد میزد پخت بلند کبابی و مازرون مدبر و عصاره  
افسین و زرد و صنی و عار لیبون شکر کفید از رنگ شکر درم مغز تخم خاویز و تخم کاس  
و کلکلیج و ابرسا و راتلسوس از هر یک دو درم زنجبیل و شکر کفشد و فلوکس خار سزار  
هر یک شگاه درم روغن بادام شیرین دوازده برده و کوفته و بنجسته بر روغن بادام  
شیرین دوازده درم زرد و بلبل را کوفته و بنجسته بر روغن بادام حرم نموده بنجسته بر روغن بادام

شربتی سه منقار با شکر شیرین از انتره ناسه منقار خاویز بود **اصلاطانی** به  
شکر دیگر محرم در **کلکلیج مازرون** ملین مازرون مدبر و زرد کفشد و پخت بلند زرد  
از هر یک شکر درم عصاره افسین شکر درم کلکلیج از هر یک دو درم روغن کاس  
و دو درم با زنجبیل سفید و فلوکس خاویز بنجسته بر روغن شیرین سازند شربتی با چهار درم ناسه

بزرگ **کلکلیج مسهل** در ارض بلغمی و ارض سوداوی که حادث از سودای مخوف  
با روغن بادام شیرین است **اصلاطانی** و زرد کلکلیج کیمین غسل مضمضه در منقار  
سفید دوازده درم زرد کفشد با زرد درم زنجبیل دو درم و زرد کلکلیج را در غسل مالمند  
و باقی او در به کوفته و بنجسته بان شکر درم چهار درم در آبش کفشد و در آبش  
نماند و از این کلکلیج ساخته نمائند کلکلیج ساده باشد درم از آن بسطک  
سفید بخورم زرد کفشد چهار دانگ و زنجبیل نیم دانگ اصل کرده بخورد و شربتی

از کلکلیج



از صلبین از دو دم تا دو از دوه درم است **درم** الا لام لمن مسهل بلغمی شکر مانور بلغمی **درم**  
در دوطوطه آذوقه است و سفوفی یک بار سه درم ربع درم است و گفته اند که ربع شکر  
سپس سفوفی را در بر حل کرده لطف از آب تا مانند کسب است که اسهال صفراوی کند و آب کبابی  
سفوفی را منقح فرم در آن شراب داخل کرده اسهال خلط بلغمی میکند و سنت منقح منقح  
نماند بهتر بسفوفی با انقبوسن پس در کتب که این بر دو مرتبه است پوزن در آن شکر منقح  
منقح میزد و در مسامند و طعم این بر دو مرتبه تحقیق است مانند طبیب بلغمی بمان جد و حق است که  
تبر سرد از اسفوفی و سیل طلع او تراب او و میزند آشته مانند **طوخ** که چون  
بر موده **طوخ** نماید بلغمی لطین کند **طوخ** باده از منی در دهن منقح در راه کا و خندان  
کرده از اسهال و بلغمی بر موده **طوخ** نماید **طوخ** که چون بر موده بماند فی آورده  
و چون بزنانف بماند اسهال کند **طوخ** بر سنج کبابی منقح و عصاره فینا را تمام از یک  
سه درم در اسنک و حرقی بقیه از رنگ های زرد زرد زرد بر سنج درم عکرنیب  
ده متقال بوم زرد و بجمدم موم را در بر که اخته باقی آورده کوفته و بجهت بیان  
سیرشته چنانکه در کتب **طوخ** نماید **لعون** **سنبلی** امراض بلغمی سینه در بره انافع **درم**  
است و سرفه بلغمی در بود ضیق النفس را سود دارد و سبب است از اخلاط فاسده پاک  
سازد و **اطلاطان** سینه سبب است که در دهنه آورده در سنبلی زهر اسود در صبح بچرخند  
**الغیا** **لعون** از اول **اطلاطان** که فصل شوی خشک کرده سه درم ارسه او دو درم مراب  
زود خشک از یک یک درم کوفته و بجهت نفس مضع رشته **لعون** سازند و سبب است  
از ارسه **لعون** نماید **لعون** **ابری** مثل **لعون** سفید دوم است و منافع  
**اطلاطان** ابرس نیم کوفته و بجهت زود و فا خشک از یک است درم در **اطلاطان**



این بجز نشانه چون بدطل است مانند صافی موزه یا بدطل قند نشانه لغوام اورند صبح درم  
 و شام درم کون مانند **لغون** لغت القوم را بار اول در دو جبر با صلح آورد و  
 و اگر راست شود و **اصلا طان** است برکت بر تو با این که بسایان الجمل از یک  
 نسبت درم متوجه خابین متوجه که در شرف از یک است درم طایفه تمام خود متوجه از  
 کده درم بیات تصدیق درم بدو نیز نسبت نمایند و هر دو را با و در شاکه که لغت  
 این لغت مانند **لغون اصل** معنی است و معنی از زاده کند و نسبت را نافع باشد **اصلا ط**  
**ان** بگردید با لغت و کون است این را بگردید بمقدار هر طری عمل مصلح داخل کرده بند  
 تا لغوام محصل یاراید در طرف جنبی نگاهدارند شریک او قسبه **لغون اصل**  
 به نیمی دیگر اتقع و عدل از اول **اصلا طان** چهار لغت یک جزو شکر کا و باره و دو  
 جزو لغت و فایندی بجزو و مجموعا یکی کرده شیرین شریک او قسبه صحیح و یک او قسبه شام  
 لغت مانند نافع با و **لغون زرغانی** سوال به من را ارد و او از اوصاف گذر  
 سده بکتاب بدستیده را از یم و طوط پاک ساز و **اصلا طان** تخم نمایان برمان  
 کرده و موزر مصلح از دانه از زمین موزر جلوه موزر بادام شیرین موزر بادام تلخ او یک  
 شش اوقیه و در نیمی دیگر که شش درم است موزر قندق برمان کرده عسل البطم و  
 اصل البطم وضع برین از یک است اوقیه قندق لغت دارد با قند و آرد خود و  
 برونه حسی است که سه و ناخواه و حرف با بلی و مینو نشاید و هیچ کس در زیر یک  
 یک اوقیه گذر و در عقوان از یک نیم اوقیه گذر و در نیمی دیگر شریک او قسبه  
 سازند و در یک به خشک مانند و هر دو در صبح کفوف است کفوف کفوف کفوف کفوف  
 به یک مصلح عدل شش لغت مانند **لغون زرغانی** فو بیج و امراض بخاره صد و در

مانیام



نافع بود **اصططان** زبفت خشک در دم فکوس خراب بر پنجه درم خوردند برون آید  
در غناب ده دانه سببانی است و از جو شاییده بالاند بس شکر طرز دهنش  
اضافه کنند و در صفت آثار روشن بادام ترش داخل کرده بچونشانند تا لغوام اکلی  
صفت آثار کل بخت خشک داخل کرده بچونشانند تا لغوام آید پس صفت آثار  
زبفت خشک داخل کنند زبفتی از بجز درم تا یکدوم بجز درم طبع گرم دارد **لغوم لوم**  
سرفه بلغمی را نافع بود و در باریق صمغ باده است و باید را قوت دهد و در کس که دارد  
**اصططان** بگرد سرد بپاک کرده و در نم غنی از من کاه و بزینا مهر است و تا بکن حاصل  
مصنع لغوام آوردند ترش از بجز درم لغوم تا بند **لغوم حب صنوبر** ضیق النفس سوداوی  
و بلغمی در سرفه سوداوی و بلغمی در سایر امراض بارده سوداوی و بلغمی در سرفه نافع  
باشند و سینه و ریه را از اخلاط غلیظ دیده پاک گرداند **اصططان** نیز حافظه  
و نیز بادام ترش منقرضه منقرضه و در بخار و خشک و زود فاخته خشک اجراما  
کوفته و بخته بکلی که اصل السوس وجوده و کاه در زمان دوران بخته باشد بمانند بر او  
دوار درم از این لغوم تا بند **لغوم حب صنوبر** که صفت نافع دارد **اصططان** که  
صنوبر وضع عربی و ایرک و کبر او بدرکنان برمان کرده اجراما و کوفته و بخته باشد  
وزن مجموع ادویه حاصل مصفح است و در طرف جنسی باره ای که کاه دارند و صبح  
درم لغوم تا بند **لغوم حب صنوبر** که اصل است از زرد زرد برای لایح ماده نافع است  
**اصططان** که حب صنوبر الکا منقرضه درم کبر انوشخ حصار وضع عربی و نیز بادام  
لایح منقرضه و سبب در سوس و نیز انوشخ شطمی کف از یک است درم حله متشکل و  
نم کنان برمان و بر سبب و سبب انوشخ منقرضه از یک است درم



زاد بانه دو درم خرمالین و عمل مصفح من روح کاو رخ دستار خرمالین در روغن  
کاو و عمل زرد تا مهر انشود آدویه کوفته و شسته بان لبرشید و در نسخه دیگر لبت و درم زرد  
در خرج اطفاقه او برید و کوفته و شسته و شسته بلوغه **لوق حب الفطن** از ضایعیت جاکوس  
است و جلی القدر و عظم المصح است اعاده شهوت پناه میکند لوق زرد تا سس از آن  
و صدرا اضافی هموزن و منفع بسیار است و نافع است از برای ضعف کرد و شانه  
زایل میکند و نافع است از برای ضیق القدر و **اطلاطانی** حب الفطن  
بسیار درم دار چینی و قزقل و مغز جنوزه و تخم انجبه از هر یک درم شش قاع مصری و  
زنجبیل از هر یک درم و در شش جوان مغز درم قسط بخت و تخم کتان برمانی و مصطلی روی  
از هر یک چهار درم آدویه کوفته و شسته با شسته درین عمل مصفح شسته در ظرف مایه  
نقاد دارند شری از آن دو منقال قوشن یاد و سال باخی می ماند و باید در کله این لوق  
راجا بنوس نامیم دوار الفطن ذکر کرده و مناخر از اطباء باسم مسجون حب الفطن آورده  
این شرح دلاور و جن لوق حب الفطن ذکر کرده در روی او در آن باب در  
کردم **لوق حب الفطن** نسیمی دیگر ماه را قوت دهد و کوحه النور و طوبیت صححه را نافع  
است و کرده و مشابه انافع است **اطلاطانی** مغز جنوزه مغز نبد وانه از ریک  
است منقال حله و در کتان برمانی از هر یک درم و منقال نرم کوبیده عمل مصفح یاد و شب  
ایلو روی با شسته لغوا منقار شد **لوق خشک** در نهایت نفع است از برای  
تقوت پناه از نافع است از برای عسر البول و سنگ کرده و مشابه **اطلاطانی**  
سنگ تازه را کوفته و آب منقار کرده از سر آن بر کرد و بر روی آن کرده بگوشانند  
و منقار منقار شسته و پس از فرود صافی نمایند و در آن آب بریده یا تخم خشک

ناره لفظ



تازه داخل کرده بار کوشانند و صافی نموده مرتبه سوم بخشد تازه داخل کرده بخوبی  
و بالانند و با عمل با فایده بقوام آورد و در هر یک از آن زنجبیل و دارقطنی از  
هر یک یک درم داخل نمایند شربلی یک اونس **لغون خشک** نافع از برای نفوس الدم  
و حیات حاده و سرد و در سینه **اغلاطانی** ضمغ عربی و کلخ مترواح الاغماغ از  
پنجاه درم کنه و تخم جنجی کس و کبر از زرد و درم طایر کفید یک درم راسوس دوم  
ادویه را کوفته و بخت منسج الفواقم لغون آورده ادویه را با آن سرشته با طبع زعفران  
باز زنجبیل محلول در آب ساق منسج **لغون خطمی** که از برای جمیع امراض حاد است از  
شدت حاده باشد تا قوت **اغلاطانی** تخم خطمی نیز منتقال اصل السوس  
بست منتقال و نیم سوره در آب باران بخشد ضمغ خوشاننده اغمدار  
که نصف آب برود صافی نموده با عمل مصنع و با قند کفند لغوام آورند کبر  
کفند و ضمغ از زرد و منتقال و نیم خشک کس کفند منتقال از السوس منتقال  
کوفته و بخت با آن سرشته شربلی منتقال **لغون خبار** درم حلقی و در شربلی  
خسوف زیان را نفع دهد و شرفه و امراض سینه را اورید را زایل کند و طبع را نرم  
دارد و اغلاطار سینه در پیک کند و اثر برای ذرات الخبث ذرات اربه  
و ضیق النفس بود **اغلاطانی** نیمه سید منظر اللدس کفای غفای حسانی  
بنجاده در سینه کفند و در نیمه خطمی کفنده درم کتر است شد درم و در نیمه  
دیگر شانه درم است نور منفع است نیم درم حل نفعه و اصل السوس از زرد یک یا زرد درم  
و در نیمه دیگر از زرد یک یا زرد درم است بر زعفران است درم مجموع را در کفیت رطل  
آب بخوبی نمایند تا لذت بماند باید دید و در نیمه دیگر بجای انصاف رطل آب کفیت است



است در نیمه گرم خیار سرد را با مالند و دیگر باره با مالند و مگر کل منسجم در گرم فایند  
 اضافه کنند و لغوام آورده روشن نموده تا دم داخل از جهت حاجت لغوم نماید  
**لغوم خیار نیمه گرم** در بعضی **اصطلاحات** کل نموده خشک بمشغال  
 غناب جراحی است دانه سپستان پنجاه دانه میوه نرطالیغ منقح از حبس  
 دانه خراشیده ده درم خشی کشک نموده کوفته نسبت بمشغال زود فاختک سه مثقال از دانه  
 و کبر از هر یک سه مثقال از پسته کوفته سه مثقال منقح الود و درم برسان بمشغال  
 انجور زرد است دانه محمود را در یک بشافند و بدست مالند و با مالند و فندک کفند نیم  
 اضافه کنند و با پسته کوفته و بدست مالند و با مالند و مالند و مالند و مالند و مالند و مالند  
 تخم خیارین سه مثقال دانه پسته نیم مثقال نیم مثقال نیم مثقال نیم مثقال نیم مثقال  
 مهند و کرام و سلوکن سی ای در هم میهم زد و در خوردن رخ حاصل است و بفایند  
 بر ششک گویند از هر یک سه مثقال دو مثقال مالند و بمشغال کل خطی کفند نیم درم  
 در بجهت بان است و دروغن با دانه پسته نیم مثقال اضافه کنند و بر سر نموده با مالند  
 مخلوط شود و لکان دارند شربتی با **لغوم خیار نیمه گرم** در بعضی **اصطلاحات** کل نموده خشک بمشغال  
 و با آب گرم حل کرده با مالند و برایش بسیار ملامت نیند مالند و مالند و مالند و مالند و مالند و مالند  
 قدری زنجبیل داخل نماید صورت است و اگر نموده داخل نماید مانند ملس این  
 زیاده **لغوم خیار نیمه گرم** حکم سرد کار را می نموده خوردن آورده و کفند و ملس  
 است خصوص با زواجی صدر و حلن و در **اصطلاحات** کل نموده خشک بمشغال  
 و یک با زده درم خیره کفند ده درم زنجبیل حراسانی ده مثقال زنجبیل حراسانی  
 با زده مثقال این همه را در آب گرم حل کرده با مالند و ملس این همه را با مالند

لغوم خیار



عمود از زمین نمودن بقوام لعوق باشد پس در یونانی نیم متقال سوده و اصل مانند  
روغن بادام ترش یکدم اضافه نموده بکار برند اینها مجموع یک نیت است و این  
لعوق خیار نیز ساده است و کاهی تقویت کرده و دستمونیای ششوی از زیر سفید بر رو  
غبار لعوق بر بس سفید محققا حال از بر یک نمقداری که رای طیب اقتضا کند  
**لعوق خیار سبز** که ذات الخبز و ذات الیه و اورام حلق و کمال الصوب را

نافع است **لعوق نسیان** فلسوس خرد بدترینجا متقال در آب گرم حل کرده بمالند  
پس کثیرا وضع بادام دارد و با قله از بر یکدیگر هم نمیزد و ام ترش معتقد نبات سفید  
از بر یکدیگر درم نرم لوبیده بان برشند و منقار سنجق را روغن بادام ترش بچکانند  
و بر برنند ششوی یک اوقیه **لعوق خیار سبز** که سبب امیل در دخره در ورم کلیه باز دارد  
کرده **اطلاطان** عمل خیار ترش بر عمل الجرمیک حر با همه استجه ششمن کند با لقوام  
اید ششوی یک کفچه **لعوق انجبین** منقوت دارد و طبع را نرم کند و وضع درم نماید تحلیل  
دهد **اطلاطان** یکند انجبر زرد و در آب بچوشانند و بمالانند تا قدری انگین مصنف

بچوشانند تا بقوام لعوق نماید عمل خیار سبز اضافه کنند و بکار برند **لعوق زنجبیل** ضیق  
صوت بلغمی را ناطع بود و باه را قوت دهد **لعوق ان** یکند زنجبیل یکصد درم در شراب  
پاره بچسباند و هر روز شرابا پاره کنند تا نرم شود و پرورده کرد و پس از نرم بگویند  
و بچاه درم در فصل نرم سببده نایست پنجدرم زعفران و یکصد و شانصد درم  
نثار سبز عمل مصنف باشد طرز و نحوه درن ادویه بقوام آورند در صبح یک کفچه بخورند

**لعوق کلک** سل و سرفه حاد و حیات حاده را که با سعال باشد سود و در **لعوق نسیان**  
بپاشند سفید پار درم نوزخ خیار بن نوزخم کند و ششوی نوزخ خورده وضع عالی دانند سل



از یک مقدم نشاسته و کبر از بریده درم نبات کفشدن متفقال غسل مضمضه کفشدن  
متفقال نبات و غسل البوام آورده او در بر گرفته و بنخته نایست درم روغن بادام  
تیز بز چر نموده بان بهامیزند و لوف سازند شربتی از سس درم ناده درم سر زردی مانند

و اگر حرارت زیاده باشد عبوض شهید برنجین کنند و بیداریم کافور فنبوری بنفرا بند **لوف**  
**خشکس** از زرا کبیب کیم اشرف متفقال از خط و الدار کیم حلیم ابراییم علمی نموده که  
نان مرصای لبی خد صی یافته و کسانیکه میل کرده بودند از بجه ایشان بمفدمات سل

**صفتان** ابرسا زعفران و اسطوخودوس از یک یک بنمختفقال رازبانیه درم مسک  
از یک یک متفقال رسا و سائل بنمختفقال کاذر بان کفشدن متفقال اصل الکوس حل خطی کفشد  
از یک یک متفقال تخم خشکس متفقال تخم استقباخ زرد فار خشک از بریده متفقال  
پوست خشکس با نژده متفقال مغز فیدی خام کفشدن متفقال غنایک دانسه که یکیش کفشد  
پنججاه متفقال فایند کفشد متفقال نبات کفشد کفشد پنجاه متفقال بدو مغز لوف سازند

شربتی و در متفقال باب کرم **لوف کرب** اخلاط و مواد غلیظ را از سینه پاک  
کند متفقال بلغمی در بود و کوه الصوب بلغمی را مانع بود و بالجملة مانع است از برای جمیع  
امراض بارده حادثه از نو لود بارده در سینه **اصلاطان** اب کلیم نخه و فشرده

یکیش و تخم سسل نم من زرد بقوام او زرد پس حسب الصنوبر کباب و مغز سینه دانسه از یک یک  
تخم نشان برهقان و جلد از یک یک تخم سس زرده درم آرد با قلا دو درم کوفته و  
بنمخته بان برتند لوف سازند شربتی سجد درم با شکر **لوف کلیم** کفشد سجد ابل زرد

آورده که مانع است از برای زفکی صند **اصلاطان** برگ و شباخ کلم بر از برتند  
و بمالانید و غسل با سس لوف آورده و قدر انکوزه در ان حل کرده بکار برید **لوف کرب**

متفقال



منقول از بعضی بخط خود یعنی بزرگوار محمد باقر حکیم است که در اینجا مجرب است خود را ذکر نموده اند **سهمال** صغیر  
کند در هر خشک را نافع بود **سهمان** انجریز دوده دانه کا در میان شده درم خناب و پسته سنیان از  
برکده دانه کل نقشه پنجم درم جوشاننده بمالدند طویلس خیار بزرگ شست درم برنجین حرا سنیان  
پا ترده درم در آن حل کرده صفای نموده در روغن بادام شیرین بگذردم داخل کرده نموشد موهف کند  
بصورت است که این دوا در مطهر جابت مذکور شود و با سبب منجوع مسهل می باشد **لوق لبوب**  
نفع آن در دوا برای نفوس تپان و ایدک بهمانست نافع است **صفت آن** تخم خشک  
کفید و نمزادام نمون و نمز لجنه و نمز قند و نمز جنوزه و نمز حاصل تازه نمز اداکان و نمز  
خمیره محض نمز حبه الزلم نمز الفطین مفر حبه السیمه نمز تخم خیارین از بریکها منتقال محجورا  
بر از در می سنگ با تیره کا و صلبه کرده با چون در ستم شود بگذرد خشک است شمع روده منتقال  
بزر اینج کفید متراشته نمز نمزی از برکده منتقال نوح نفاع و نوح موشه از بریک منتقال  
خار خشک چهار منتقال و در دوش شیر کا و در کاوشس بچشمانند تا به نلت سرد نس مالند  
دیالامید و نبات کفید برطل در آن حل کرده بقوام لوق آوردند پس نسوب داخل کرده  
ببزرند تا بگو محظوظ شود از آنش فرود آورده منتقال مصری و دار چینی و همین کفید  
همین نوح از برکده منتقال خفته الغد مصری برکس منتقال زعفران و قشر شنبلیله از  
بریک منتقال کوفته بخوبی با آب بشوید و بر روز صبح بکمنتقال و عصر منتقال از لوق سازند  
**لوق کلسج** جهت جبات حاره و جبنه در ذات الخب و موی آوردند و سبب و  
نرفه مفید است **اصطلاح آن** کل نوح شروع الا قماح نسبت منتقال صغیر عربی کبریا  
تخم خشک کفید از بریک منتقال رس سبب محلوک و پسته سنیان از بریکها  
منتقال لاده و پسته کوفته و بنجه یا دوشاب انوری لوق سازند **لوق خشک**



از پیر بجهار تنفصال ادویه کوفته و بنجته باد و شنبلیله که در اراضی رومی فام مقام نزار است  
خسبی خش است **صفت آن** خسبی خش شمع برده با پوست و تخم نیچاه عدد و در یک نزار است  
بجوشانند تا باقی بماند رسد صافی شود و قند کفند و عسل مضع از یک ما در داخل کرده  
بقوام آورند پس شیره منجورده و شیره خشک و شیره حب القطن و نشانه از یک  
چهار نوزده داخل کرده باز بجوشانند تا بقوام آید بکار برینند و اگر دانه سیل وضع عربی و  
رب السوس از یک یک و کوزه زعفران شسته باشد کوفته و بنجته مروج که بنجته است در ظرف  
خسبی لکها دارند شیرینی یک اذیبه **لغوی خسبی خش** دانه که اراضی ترکی خاره زمزمه از نافع  
است **صفت آن** مغز خیارش بخورم مغز بادام تخم ششدرم صمغ عربی **لغوی**  
درم زعفران یک درم نرم کوبنده ششدرم ششدرم دانه اصل السوس لولیت خسبی خش  
بنج برده از یک یک مقدم در آب جوشاننده چون به نیت رسد بالاند و فایزده  
درم و شکر طرد باطل داخل کرده بقوام لغوی آورند و آدوبه کوبنده داخل کرده بکند  
و در ظرف خسبی لکها دارند شیرینی یک اذیبه و بضع در جنین نجس فلوس خیارش درم  
و کل بنفشه خشک پنجم و سب حجابی بزرگ است دانه داخل نموده اند و در وقت  
سرخ شدن اجزای آن آرد با فله درم و روغن بادام شیرین سی درم داخل نموده اند

حرف البیضا را الاصول نافع بسیاری در ذر عرق است و منقوی معده و حار است  
نافع است از برای اسهال مزاجی **اطلاط آن** در پنج کفند مگر شسته و کشته خشک  
و ساق میوه از حب از یک نیچاه تنفصال در سبب مثل مجموع آدوبه را بر روی است و پنج  
تنفصال از آن نباشد مانند آرد اسهال مزاجی را بعد از تسکین بریان نمایند بهتر است

نوار از همین



**ما را اصول** بدانند ما را اصول طبعی است اگر پیشتر نبولم آوردند اثر این اصول بودند الا  
انما طبع را ما را اصول گویند **ما را اصول** که اصل در جمع ما را اصول است نقل کرده اند از  
قرابادین یونانی اما موافق آن بر آنچه معلوم شد و این ما را اصول نافع است از برای  
استفاده سردی موده و جگر و طحال و جمیع امراض یعنی **اصطلاحان** پوست بخی کبر و بخی  
از بریده درم تخم کفش در از زیننه و انیسون از بر یکمیدرم خوشنایند با لایند و با شامند  
و در نسخه دیگر آورده که اکین داخل کرده باشند و از برای استفاده قفاح او حوسل  
و خافت و آفتین رومی و کما فی حوس و کما در کوس از بر یکمیدرم اضافه نمایند  
**ما را اصول** منفول از قانون شیح در حسن نافع است از برای نفع سینه و از برای بوس  
و در جمع کبده موده و استعمال کرده مسکود و با او همان و غیره همان **اصطلاحان** پوست بخی کبر و بخی  
و بخی را از بانه و بخی کفش و تخم از زیننه و انیسون و سنبل الطیب و رسیا و شنان و  
سنبل رومی و نمونز نفع مصلی رومی از بر یکمیدر حوض خاست خوشنایند با لایند  
و با شامند از آن بقدر حاجت **ما را اصول** منفول از تکریم شیح داود النطانی  
منافست از برای حیات بارده که بطول انجامیده باشد و مطلق سردی باشد و  
کد و موده را مسکود و مندر است در قسم زیننه که در اندو و در حصاة کله و منانه نماید  
**اصطلاحان** پوست بخی از زیننه و پوست بخی کبر و بخی کفش و تخم از زیننه و  
انیسون و تخم کسوت و سنبل الطیب از بر یکمیدرم فوه الصفا یعنی مصلی رومی از بر  
یکمیدرم و نیم ناخواه بکدرم پس اگر عدل را صنف در موده و با لایند با لایند و بخی و بخی  
صنف در و باغ باشد پوست بخی کبده کبلی اضافه نمایند و اگر صنف در و با لایند و از بخی  
باشد آفتین اضافه نمایند و الا صنف و با او آورد و اضافه نمایند از بر یکمیدر کورند



بسته درم و موز منصف در لغت بجهت مجموع او در حبه او را با سیل مجموع او در آب  
 بچونشند تا آنکه نشت آب مانند مال بندد و بد آنکه این مار الاصول به فتح سده میکنند  
 در اسرع زمان و برهان راز این سفید آنکه محرف شده باشد از اخلاط با دمان این  
 موجبست **مار الاصول** بالیف حسین منقول از کتاب العبدی جلد و طحال  
 کتبا بد و فو و مزاج که از برودت باشد یا صلاح آرزو و نهیهای کنند و استغفار از ارباب  
 گرداند **اخلاط این** پوست نوح کبرج کشش و نوح راز بانه از بزرگت متفالی قفاح  
 از حرم نوح او در از بزرگت متفالی منصلی سبیل الطوبه الضامن و کوه و بستان  
 از بزرگت و درم با او در دوزخ است و سکاخی و پوست نوح کبرج کبرج و کافوس و این  
 و کلرغ از بزرگت درم ابجر در دانه موز منصف درم آو در نیم کوفته در  
 سگی کنند و چهار رطل آب بر روی آن زرد و پزیز نار مع مانند مال بندد و چهار رطل  
 از آنرا بگذردم روغن بادام شیرین و بگذردم روغن بادام تلخ داخل کنند و بر روغن  
 قدر در آن با دو ارگرم و انشال آن باشد مانند **مار الاصول** منقول از فرابادین  
 متفاح اخلاط حاره است **شکرین** پوست تخم کاسخ نیم درم تخم کسوت شش درم  
 بست عدد سپستان شکر زده عدد در شکر دوم شکر زده درم است او در راجه  
 رطل آب بچونشند تا بجهت پس مال بندد و در سر فور بچونشند مانند  
 درم ناست درم سلجوقین ساده سرد کرده مازوف **مار الاصول** نافع از  
 برای نفوس و در درک و او جامع برای صل و در ستر خار که از برودت  
 باشد **اخلاط این** پوست نوح کبرج کشش و نوح راز بانه از بزرگت متفالی پوست  
 نوح خنظل و قبطر لونی و فیش و ما نخو اه و اسبنول و شیطوخ بندی و نوریدان

اما



دما بر مریح از بیک تخمفصل در سه رطل آب بچوشانند تا بیک رطل رسد و در بی او فیه  
از راه بیدرم روغن حبث الخروج میباشند **مار الاصول** نافع از برای استسقاء  
دقیق مائی و از برای فالج و نفوسه و اسهال **نسخه آن** پوست پنج از زبان گوسفند و  
ادخر یکی از بیک ده درم تخم کشتی و اینسون در از زبان از بیک چهار درم مصطلکی روغن  
و سنبل العقیب و قهقیر او حر و حطابا از بیک درم و نیم حنظل و اسارون از بیک  
بکدرم خود بطن ناخواه بوزیدان تخم حنظل و سنجیه سبزه از بیک درم و نیم منقح است  
درم مچو او در چهار رطل آب بچوشانند تا بیک رطل رسد با لند در روز چهارم فیه از راه  
با دو درم روغن بادام شیرین در روغن مسدا بخورد و معالجی که حکمت امراض مذکوره مناسب باشد  
بباشند **مار الاصول** که رفع امراض رنجی نماید و دقیق رنجی در استسقاء طبعی را نهایت نافع  
است **اصطادان** پوست سح از شش پوست سح از زبان از بیک درم تخم کشتی و تخم از زبان  
و اینسون دو و فوفطر اسپایون و زرد کرمائی از بیک درم جموده و سح او حر و دقیق او حر  
از بیک چهار درم تخم مسدا و کعد کوفی از بیک درم درم سنبل العقیب مصطلکی روغن از بیک  
بکدرم و نیم و فوفطر و سنجیه و حنظل و عود کشتی از بیک درم و نیم سنجیه بکدرم و نیم  
موز منقح طایفه سبب درم از راه نیم کوفته در چهار رطل آب خالص بچوشانند تا بیک رطل مائی مانده  
سپس بکزد از آن چهار او فیه وصل کنند در آن فنداق و یونان نیم شفقال معجون سحر میباشند و چند  
روز تا نماند مداومت نمایند **مار الاصول** که در امراض منعی و خصوص منهای منعی بعد از تصحیح باه  
بجنت او را رسیده اند **اصطادان** سح کشتی سح از زبان سح او حر و سیاه و سفید از  
بیک کف مصطلکی روغن و تخم کشتی از بیک درم حنظل در بکدرم آب بچوشانند تا نصف  
رطل رسد صافی نموده بکزد او درم از راه کرمه دو درم کلقتد اقبالی در آن حل کرده صافی



نموده باشند **مار الاصول** کهنه صبح کواد بلبه غلظت **افلاطان** پنج گوش رازبان  
پوست پنج کبر از برکده درم اینست و دو تخم گوش از برکده درم نفاقت و اینست و  
کفاحی ماز آورده از برکده درم فبطور اینست درم در دوش آب بچینا کند تا  
در سه صافی نموده بر صبح درم از اینها مازده درم کفاحی ماز مازده درم مسطلی  
سوده درین **مار الاصول** داخل نمایند **مار الاصول** که جمع اراضی ریحی که  
ریاح محوره باشند نافع است در صبح ریحی نموده در اینند است نمودند است

**نخون** پوست پنج رازبان پوست پنج گوش از برکده درم پنج از خود اینست  
از برکده درم مسطلی و ناخواه در دمانا و بوزنه کوی از برکده درم زنبقون  
نقد درم خوشنما نموده در صبح درم از م کرده کلکینن صبح نقد درم درانی  
اصل کرده مرنبه دیگر صافی نموده چهار درم روغن بادام تلخ اضافه نموده باشند مازده  
اگر صبر استقوی ده درم داخل کنند و سرور در آفتاب گذارند و بر روز دوازده  
درم با دوشنغال روغن بیدارنج باشند تا نوبت **مار الاصول** سرد باشند و

پنهانی بلغمی را نافع بود و شور شراب باز دیگر را که از بلغم باشد سود دارد و فستق  
باشد مازده از استغفران ماده و صباد مغز را که از برکده باشند با صلاح آورد  
استغفار اسود دارد **افلاطان** پوست پنج گوش و پنج رازبان از برکده درم  
ناخواه و اینست از برکده درم سنبل الطیب و از خود کلخ شروع الا جمیع از برکده  
درم مجبور در دوش آب از اینها نصف رسد مازده درم مازده درم مازده درم  
با سکه درم روغن بادام شرن تلخ با مازده مازده مازده **مار الاصول** قوی  
از سر اول **افلاطان** کبر از برکده مازده درم تخمها از برکده مازده درم فبطور اینست

دفعی



دقیق و عاقل و حاد و خصل از ریگ است درم فسطیح و ناخواه و زراوند و طبل از ریگ  
درم سوز و تخم سداب و در مانا و شیطا ح بندی از ریگ درم چندین سوز درم در  
سینه من آب بچوشانند تا نعلت بماند پس با لادن و جانشانند و در بعضی نسخ  
سیاه و انصارون از ریگ درم و مصطکی رومی و حیدر از ریگ درم بر اثر لای بند کوزه  
افروخته و در نسخه دیگر در تخم در است از ریگ درم پوست پنجه نوزاد بر ساد و درم  
افزوده شده **مار الاصول** که ماضی است از برای فتنه سده و از برای فتنه سده محرمی کبد  
نهایت سوزند و فتنه در مزاج حرارت بسیار باشد **اصططان** پوست  
بنج کفنی و بنج راز از بنه و پوست بنج کبر و اصل التوس و بنج او خرازد و بنج  
مصطکی رومی و ابن سینا در روز جنبی و فسطیح و فوه الفضا بنج از ریگ درم حیدر  
درم سوز دانه برون آورده جلد درم پنجه راز و دانه حیدر سوز سوز جوشانیده و  
صافی نموده تریخی جلد درم ماسکه درم روغن بادام تلخ و شیرین با لادن صوفی در ادخله  
عنقظ کند و عمر النبول که لیب سواد و عنقظ باشد که در تمامه جمع شده باشد سواد دارد  
**اصططان** راز از بنه ابن سینا تخم انفس و بنج از بنه که با مایه بره که مانای تخم کسوت ناخواه  
از ریگ یک گشت و بنج زرد فوه الفصع و سنبل العلیب و بنج مهک از ریگ است درم  
نوزاد طایفه دانه بر برون کرده است درم پنجه راز و فوه الفصع در ادسه من آب جوشانند  
تا نصف باشد و مایه در روز جلد درم از ابا چهار درم روغن حبث و فوه جانشانند  
هم از ماسه ساد و بنج الفصع است **مار الاصول** ماضی است از برای حاکم که ماهه آن  
در کف از ضمیر او دم عنقظ باشد و نوزاد است از صداعی که شکر است که در انحصار  
درم که از کبد بر روز و استخوان کرده میشود این **مار الاصول** بعد از فصد کحل ماضی است از برای







امراض صفراوی باشد باید که بر روز پنجم من سنگ بر یکدیگر نیز بر سر چشم حوان که زیاد  
بر روی نر باشد و در وقت چهار روز از را بدن او کد شسته باشند گفته در وقت  
سنگی با صفراوی کرده بچوش آوردند و خوب آنچو پوست جدا کرده خراشیده بر نهند و مقدار ده  
درم سنگین ساده صادق الموصوفه و یک فاسق سرکه انوری حادق در آن انداخته نهند  
و از زرش فرود آورده بگردانند تا سرد شود پس از او در پارچه ابراس و پنبه انداخته بگذارند  
تا تمام آب حکیده شود پس از او باز در وقت صفراوی کرده بچوشانند تا کف می آورد کف  
از او بگردانند چون دیگر کف نیاید صافی نموده مقدار سنگ او قدر بر از آن وزن کرده تریبت  
بیلو فر مختفالی داخل کرده سه مرتبه باندند و در وقت صبح و سه مرتبه نوشند چنانکه فاصده سالی  
دو دو نمیکند بخوبی باشد و در وقت شام بخورد نموده نوشند و بود از نوشیدن روز سه  
ده باز در وقت دوم راه برزد و جل روز نوشند بر گفته بسیار مسهل نوشند باین صورت که در وقت  
خراشانی ده متفالی زرخین خراشانی باز در وقت صفراوی فلوکس خراشید باز در وقت صفراوی کلفند  
ده متفالی در تمام مار الحین یعنی سه روز جل کرده صافی نموده در وقت با دام نرس داخل  
کرده بپاشند و اجزای به نگرار در وقت درین روز نیت چنانکه مسهل در لایم نوشیدن  
مار الحین نوشند و استخوان کمر باز یاد برای طبیب و اگر نموده غلیظ باشد و در معده  
ضعف باشد سفوف حلی مالبنانی مسهل استخوان حسب خسته فرود برزند بعد از آن بر شست برای  
کلفند آغابی از بر کده متفالی در آن محل کرده صافی نموده و اگر مار الحین برای  
امراض صفراوی نوشیده شود هر روز سه او فیه از آن بگردان ده متفالی سنگین  
آدمیونی که در وقت صبح و نیت در با سنگین است از کرده نشد داخل کرده سه مرتبه نوشند  
نموز در امراض صفراوی که در وقت شام بخورد مسهل خوردانند چنانکه مسهل با



منهبل را می طیب انقباض کند نسوان دادند اما راجحین را از اصل روز زیاد نسوان دادند  
امراض سوداوی این باشد لا جورد و منتقال سوده بر وزن بادام زین بکنتقال حرمت  
بمخول تخاج و منتقال رسته حب خضه و بوزن لفره با وزنی طلا بجمیده و بنت خواب  
فرود زید بعد از آن بهار آب نمک نم بوشند و صبح خسته در اسانی خاکس خا شکر کجین  
اقیمون از بر کده منتقال در سینه و آفره ماد الجین حل کرده معافی نموده با روغن بادام زین  
بکنتقال داخل کرده با شامند و غذا نخورند آب کشتت جو جو مرغ خورد و بسیارند  
که شب معجون را بپزند و صبح در منتقال سفوف سودا را با بادام زین داده شود و اگر انقباض  
باشد فرود و کبک منهل داده شود و غذا از اینام و کبک ما را الجین نخورند عیان مرغ  
و قیسه شور با و قیسه مرغ و زره و کبک ما باشد و در امراض سوداوی منهل کبک با کبک نازه  
و اسفناخ و کابو عنب الثعبان داخل نمایند و در امراض سوداوی منهل کبک با کبک نازه  
و کافور بان و شانه و داخل نمایند **ما و الجین** به شکر سوزا محمد با صمغ باشد و اول صمغ و اول صمغ  
بمخود کبک شکر از می کرد در بعضی که خوابت خود بخود در جرم نموده بگردند کبک در سرخ  
و علقهای با شکر منهل کابو عنب الثعبان و شانه و کافور بان بخورند و در صبح یک چهارمین نموز  
بشر از آید و شکر و کبک شانه الفدر که خوب کوشش آید بعد از آن سنگین ضدی کرد و کابو  
سر و کبک را بر ضد در شکر با سید و منتقال داخل کرده بخوشانند الفدر که خوب بود و کبک نازه  
بمالند در زرد آب از اعین نخورد و نیز از این می تواند خورد و اگر دیگری بخورد می تواند خورد و شکر  
و قیسه میباشد که این زرد آب را با شامند و فاصله میان هر دو روز قریب بر مرغ غنچه باشد  
و اگر در شمار خوردن سرد شود بسیار که دیگر بار اندکی گرم کرده با شامند بعضی نموده با کبک نازه  
استامیدن فانی و خورد و در ایام زرد آب و الجین از کوشتهای شکر مثل کشت بره

در آن



وزیر عالی و خرد و کس بجه شوره یا دند و بیم شوره و بلا و و اما مثال اینها ساخته بخورد و طعم مساب  
نوری و بخار در بنیاد خورد و کمر درد دارد **ماوالجن** نافع از برای اصحاب سودا بکشد  
بشر بر سرخ و در دیک سنگی با سنگی آرد به باش بلام کویشتانند و مفید در متفالی بر که  
انگوری بر آن زیند با بریده کوه محمود را در پارچه را بکش و دوش انداخته بکفانند و چون  
تمام آب جلد شود مفید است و متفالی از آن است جلد را اگر کفند دیگر بار بکشند و کف  
از آب بکشد و باز در متفالی سنگین افیمونی داخل نموده کوه میمانند خندانند فاصله سال  
برد و دفعه دوم کف بخوبی باشد و زوی شکم را از این صرخ و زهره کاد حریب نمایند

**ماوالجن** نافع است از برای ابراض سوداوی خصوصاً کف با افیمونی بنوشند **نسخه اول**

بکشد بر سرخ و بکین و نیم طی و باش بلام کویشتانند است در م سنگین مایه در م بر که  
انگوری با پنجم در م آب ایمنون بر کرام که باشد از آن بکشد و در آن داخل کرده بر بنشیند تا شکر  
بریده شود پس در آب کس انداخته است از آن بکشد و همانی نموده در آب دیگر از آن بکشد  
و کف از آن بکشد و بکف بر بند و طبعی داخل نمودن افیمونی در آن نگاه اخبار استامبدن آن  
افیمونی نماید است که بکشد شکر در م افیمونی و در حریب کف می نموده در کین طی با تخمین  
میمانند چند انقوت افیمونی تمام در ماوالجن ایس میمانند و باید که برای که کف از کاد  
نظیر الجن اخبار کرده میشود صحیح الیدی باشد یعنی از شکر باشد و از اج خشم باشد  
در مایه از یک تره را بکشد و جلد و از آن بکشد آن گذشته و ششماه نشود باشد  
و در یک آن بر سرخ باشد و بر روز ششماه در کاس بود و شکر زرد اسفناج مانی بخوردانند  
و نیز اول روز به مرفعی که خوانند حرف نمایند و در وقت عصر کاس ماوالجن بخورد  
**ماوالجن** به نسخه جلم علی الدین محمود حسینی شرازی در بوکبات خود فخر نموده اند



**صفت دین** بگویند بزیر سرج بود از وقت عصر مقدار یک چهارم تیر ترود و سستی باشد

بجوشند و کف از آن بکنند چون دیگر کف نماند و در وقت طلوع سستی از قیوم اصل  
کرده است چنانچه در وقت سحر در وقت سحر خفا کند فاصلا میان زرد و زرد است بخوبی باشد

در چهار روز در میان بگردان منجم نشود پوست بپسند زرد و پوست بپسند کاپلی بود  
پسند سباه سرف سینه از رنگ سه متقال کلرغ شرفخ الا قیوم سبستان از

رنگ دو متقال غبار ده و در آن کرم کسوت واقیوم از رنگ متقال است بخت نند و  
صبح بمالند و فکس خیار سوزن زخم از رنگ متقال در آن حل کرده در مزه دیگر بمالند

در میان سوزن و اگر از دست در مزاج غلبه نماند ادره نکرده را با سباج  
فستق و اسطوخودوس از رنگ سه متقال کاوین با در کجور از رنگ متقال

بجوش نند و بمالند و کسندی یک متقال سرور و نموده باشد و در روز سهیل  
خود میان زرد و اب با نماند در انام استامیدن ما و الحین غدا استامیدن بحسود اب

و کثیف پلند و تر باشد که مصالح آن نماند از رخ و اصل باشد و از خود نماند نماند  
و کثیف در رخ تهر خور است و در روز سهیل غدا خود اب باشد و غدا ای در

تبادل نماید و از خود نماند از روز تهر غدا و در آن کباب و کباب و عرف بند  
نیک نماند **صفت دین** که با ما از الحین داده است و در مزاج حرارت نماند

**صفت دین** از قیوم و سباج فستق از رنگ متقال حلق سباه بکنند و حلق  
را بگویند نماند روز در سحر که انوری کسانند است در آن داخل کرده کجاست  
و در وقت جوشانیدن سباج را کوفته در کس کثیفی کرده و در آن آب ارند و

کفرا نماند حلق مقوار اب بسوزد و قیوم را در کس کثیفی کرده در آن اندازد  
و لقا







مشهور است بسیارند تشریح دو تمثال با بار الحین میباشند **ملین** که با بار الحین داده شود **زنجیران**  
از همین ده درم بید سبزه خاریقون کف در دستمالی در نون و برفاچ سفید از هر یک یک درم  
کوفته و نخته کوفت است از آن با بار الحین از شش درم تا چهار درم **بار الحین**  
به نخته کف در دستمال نخته در مالنجو لیا ذکر کرده **اصططان** یک درم شش درم تازه و در  
که علف از شانه و فانس و کادریان خورده باشد صبح و شب سکنجبین کلک کند و پاش  
ملیم کجوت نند و چون کجوتش را یک چهارم اوقیه سکنجبین سگری و یک درم سرکه انوری در آن بریزد  
چون شکر بریده شود از آنش بریزد و لحظه بخورد پس صافی نماید و آب صافی را بچاش  
و نصف آنرا بکند و چون دیگر کف نماید و از آنش بریزد و زرد چوبش کفند و در میان  
اب سرد نشد و بگرداند تا سرد شود **بار الحین** مانع از برای کسی که صفرا در معده اولول  
کند و از معده لوی کفد و جمع بدن رود **اصططان** شکر زرد و کفند و کفند که علف  
از آن کفند و کافور کفند و در آن پیچورک کنار شانه داده شود و بچاشند و سکنجبین  
ساده شکوه استخار بر آن بریزد و از آنش بریزد سر آنرا او شده بکوردند تا سرد شود پس  
صافی نموده در هر گطل از آن پنجاه ماشومی دو درم و یک گندمی بکوردند و کفند و کفند  
نیمتقال سائده اول مرتبه است درم زنجیر حراسانی منصف در آن حل کرده صافی نموده در اول  
دار و در اصل رده جانت مندی کفست مالنجو و مرافی میازند و سکنجبین  
**بار الحین** از شکر منبازد چنانکه ذکر شد تا ناید که معالج لطف در حین است  
و خوب آن کفند و همش از ملاحظه معده غافل نباشد **بار الحین** بنفشه اوقیه یا زنجیر  
است از برای همین در دستمال **اصططان** یک درم شش درم کفند و در یک سبزه  
بجوشی آرد ده یک نیم اوقیه سکنجبین بروری حار یا چغندر زردی منصف

نصف



نزدیک تمام است و بجز از آنکه خوب انجرا خوب جدا کرده خراشیده بوی خوش و آتش فرو  
آورده بگذارد تا سرد شود پس در پارچه کبابس آردم نمی انداخته از آن بگذرد و در کبطل  
آب این بگذرد نمک در آن می ریخته و در بقیه کوبیده داخل کرده بچوشانند و کفند  
از آن بگذرد چون ذکر کف چهار و صافی نموده نلث رطلی از آن از آن بپاشانند پس  
در روزی که آنک بپزند تا آنکه بپزد و آنکه بپزد پس بپزد سنی که این ما و الحین وضع  
رطوبتی را بسبب خلق و استسفالست بدون آنکه از می کند و از آن اجسام ما و الحین  
است که شرفه را گرفته باشند و اصلح ما و الحین از برای خوردن است و لطیف فر  
گرفته اند نیز است **چین** شکلی نفس در بود سرفه بلغم را استود دارد و چون چهار  
ادویه اینها بگذردم روغن بادام شیرین و زرد **اضلاطان** انجرا زرده دانه مغز طافی  
منفع از لوی بازده درم غناب و سببانی از بر یک یک دانه ترسانان شده درم  
اصل استوس خراشیده بکوفته نمقدرم زوفا خشک بچردم جو مقشر تکوفته نمقدرم  
تخم خطمی و تخم خجاری از بر یک درم حمد را در دور طل آب بچوشانند تا بیکرطل سرد بمانند  
روغن مغز نموده لکار بریزد **ما و الشبیر** استیخه فلدسی زافع است خلف مراری و پنهانی لرم و  
بسیار شکلی **اضلاطان** بگریه سولق شبر و انمقدار آب در آن داخل نمایند که از روی  
سولق بر کرد پس بچوشانند تا غلیظ شود پس بیالند و بپاشانند از آن وزن  
چهل درم با سکه درم چل شبر و سکه درم صمغ عربی و یک اونس رب به شیرین **ما و الشبیر** که در  
بسیاری از اراض مشعل است و در اراض در بر مرض که مشعل است ذکر کرده شود  
**اضلاطان** بگریه جو حید و از آن مقشر نمایند و مقشر از آن در غناب جو حید و از آن مقصد از  
که جو مایس و آنکه پس بیالند و بپاشانند **ما و الشبیر** استیخه فلدسی زافع است خلف مراری و پنهانی لرم و



ذکر کرده گفته و بگویند این بود که از جو مقشر بزنند و آن سرد و تر است **و حد** اخلای را  
نیشکنند و بول برانند و پشمهای حاره و چکر ام را سود دارد و از آن خون صالح معتدل بکشد  
شود و در شکلی نیشاند و در باغضا برسد و زرد بکشد و معده و امعاء و کلبه با دیگر  
بود و دفع مفرات آن بگلین باشد **ما را شیره** بکشد جو مقشر رسیده و از آن  
بکوفند یک کلبه از چهارده کلبه آب داخل کنند و بچوبستانند و کف از آن بکند چون  
بختر شود از آنش بردارند و صافی نموده سرد کرده نگاهدارند و بکار برند **ما را العسل**  
معدوم است و در اینها طام آورد و بول براند و مفاسل را سود باشد  
و با الحمد جمع از اراض بلخی زانواع بود **اخلاط** آن بکشد عسل سفید مضع و من و در  
من بچوبستانند و کف از آن چهارمین از مجموع همان پس نگاهدارند و بکار  
این ما را العسل ساده است و اگر نموده خواهند در حنث شش متفان زعفران و خونهای  
در تجیل و خور بود بسیار از یک چهار متفان قانده مصلی رومی از رنگ شش  
بکوفند در کسبه لسانی کرده در وقت طلوع در یک اندازند و متصل کسبه است یا  
به پشت کفچه بمانند تا فوت آید و ما را العسل باز آید چون چهارمین رسد کسبه را  
بکوبند و نیشاند و در کفند و ما را العسل مفرات باصحاب از حبه حاره و  
دفعه اوی فرا جاد مصلح آن را بوی که خامه است و گفته که اگر ما را العسل را  
سرد کرده نگاهدارند و این خرد در نهج لاد و بورد کرده که اگر ما را العسل را بمصلی اومی  
در مغز آن در تجیل و مفر نصل و در بفض کوفند و بخته داخل کنند که اومی زیاد  
شود **ما را الفرع** مستعمل در بسیاری اراض حاره و در مرض که منجیل است  
و ذکر معالجه آن نیکو جو باشد **صفت** آن بکند یک کلبه و از آن بکشد

باغی الا



با پنجه آرد و جو یکیزد و بگذارد بر پایه یا بر اجزای و تنوری که گرمی آن فرو نشیند باشد  
و گشت در آن تنور گشت مشوی کرد و پس از تنور کردن آورده کل یا تخم را  
از آن جدا کنند و سران را بر بریده نفسا زرد و آب از آن بگذارد و صافی نموده بپزند  
یا بخ سرد کرده با آب و صوبق شیو یا بنها با شکر تصفیه یا شامند بدن را قوت دهند  
و با همین از امراض را نافع باشد و از بزرگی اسهال و غی و فحش مزاج حار باشد بهمانت  
مفید است **مار اللحم** گوشت بز خاله ششماه یکین تنه تر از مرغ و گاو آن از دیگر  
چهار قطعه در پنج و طبعه جوح از بزرگی سه قطعه سنگی از مرغ و گاو آن از بزرگی  
دو رکشد و زرق نموده و صندل سبز و صندل سفید و غنچه کهنه سبز و گشنیز خشک و طبخ بپزند  
از بزرگی پنج مثقال کل نغشته سه مثقال بسا سه و ساج بندی و دار چینی و دانه  
ایلی از بزرگی و مثقال بادرنجبویه و عود زندی از بزرگی که مثقال کوفته بر آن باشد  
سبب ترین از بزرگی یکین تنه تر کلابت نیم من آب جدا آن یکین عرق  
بدینست مثقال بدستور در بسن عرق کشنده و در وقت عرق کشیدن  
چهار دانگ خشک شنبلیله دو دانگ بردانی اینسین بر نازد و در نرسد و کل کل بنویسد  
مثقال و آب و چهار یکین بر سرد اصل است **مار اللحم** که همین منافع دارد و نموی باه  
**اخطا** آن گوشت بز نیم من بر گوشت مرغ جوان دو قطعه در پنج چهار قطعه  
طبعه جوح نموت فطوره مجموع را از استخوانی ز چربی جدا کرده در زرق نموده طبخ بپزند  
و گشنیز خشک و کل سبز و دار چینی و مثقال مصری و همین سبز و صندل سفید و سنج  
بندی که مثقال کل کاذرانی سه مثقال کوفته بر آن باشد یکین یکین از زرد و صبح یک  
جدا اولن و کلابت و عرق بدستور آب زردک و آب سبب ترین







واندی ملک داخل کنند و در حوش داده مانجه نمود و اگر طبع نرم باشد قوی صغ  
عربی دقت است بر این کرده و طبع کفند سوخته باضا کنند و اگر دقت بر این ضعیف کرد  
مخصوص در وقت خوابی لغوض آب میوه یا تراب ربیانی کنند **ماد اللحم** که نفوس  
دار و اوج است و وقت خوابی و همی بوم استغواخی را تا مع است **احلاط ان** گوشت  
نیست تازه بزغاره ششماه قره زرد از جربی در استخوان جدا کرده آب سبب شین  
و آب بیهوش و فکله بر روی آن کرده در قرح و استق بدستوی فرعون کشند  
**ماد اللحم** از اقراح مولف نفوس بدن در جمع و نه ناماید خستون و استیاه که  
بهاست نفوس و استیاه است و ناقصین از امر این را با صلح آورد و بدن را  
قره کند و زرد زخار را بگوگرداند **احلاط ان** گوشت بزغاره ششماه بکین شتر مرغ  
قره فطره در لبح نه فطره گوشت بویه یا زرده فطره مجرب از جربی در استخوان جدا  
ورق کرده صندل کفند کشته خشک و از نیسل بواغی کلرغ در ارجین از یک مختلف  
گوشت بر آن باشد و در پانل نفره کباب شتر شسته کرده صلب غرق بود شک  
اب زردک از انار شین از بریک دوشن آب سبب شین دوشن آب به  
شین این شک آب کتری عوق کاوورین اثر بر یک بکین داخل کرده عوق کشند  
بسن در آن عوق بکفانی بکصد عد و در این شرح بکن نقد مختلف مصری از بریک  
بست مختلف خونین و سادج فندی و در آنه نیسل بواغی خسته نعیمی کل کاوورین  
از بریک و از ده مختلف و نیم طرخ بکهار بکین شتر مرغ در خطای شسته از بریک مختلف  
بکین تمام است مختلف در ارجین شسته زرد بک عوق کشند و در شتر مرغ  
غیر شیب و شکر است و زعفران از بریک مختلف بر دمان بجهت بد و این



ماواللهم مجربست **ماواللهم** نافع له برای ضعف بدن و ضعف قوی **ضعف**

قلب و از برای دردم رحم و عسر طبع و لرج رحم و درشت آمدن خبص و این ماواللهم

از برای بر کار تواریب امیر الامریه و در بر خست حضرت مصل ای حضرت خاتمان عظیم و

سلطان المکرم محمد شاه کورکان خلد الله مله و سلطانه بالبقه و به نجره رسیده نفع

بنهایت نموده از از برای چندین ساله فرزند را دفع نموده **اصلا طریانی** گوشت

بر خاله فریه بکین و چهار و یک تبریزی مرغ جوان فریه در زاج و سینه کوزار از برین فریه

مجموعه گوشتها را از جری و در جوان جدا کرده و زوق نموده در دیگره کباب نیم

خام نموده طیار کفند کشته خردک و خا خشک از هر یک دو مثقال و نیم قوه انصافین دو

مثقال غنچه گل سرخ و کاذریان از هر یک مثقال و از خردک دانه سن از هر یک

یک مثقال و دو دانگ بنمونه و اصل کرده عرف کاذریان عرق بدست عرف غنچه

عرف بنوم و عرف خارشتر و آب انگور انور بکند و رطل و آب خالص لغد ضروری

بر روی آن کرده عرف کشند پس بر آن عرق غنچه کتب کل بنمونه از هر یک مثقال

و نیم کل کاذریان بنیجه مثقال کل سرخ نازده دو رطل و در جنبی را از انصار کل مشقی و

در بندی سمونی گویند بکوزان و اصل کرده مرتبه تانی عرف کشند و در وقت عرق

کشیدن غیر شهب و مشک منی و در عرق این از هر یک یک مثقال در کبسه کنانی کرده

در ظرفی که عرق در آن بکند یا عرق بر آن بکند نافع باد **ماواللهم** نافع از برای تقوی

معه اصحاب زوق و حی لوم استغرافی و نامعین از اراض حاره و قنکره معده ان

ضعیف باشد گوشت بز خاله شش ماهه فریه بکین طبعی حویض مرغ و در لاج از هر یک

یک مثقال و نیم گوشت بار از جری و در جوان جدا کرده در دیگره نفعه بانس طلسم



کتاب سیم نام کرده سینه غری و سینه و کله و سینه از ناز و در کله و سینه  
 و کله از سینه سیم من بغض نمازه و بیست و یک از سینه سینه سینه سینه  
 بزه کرده در سینه سینه و اصل کرده باطل است و عرق سینه و از سینه و این  
 و از سینه سینه سینه سینه و سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 که عرق سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 کما عرق سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 قوت و عرق سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 نماید **احاطان** حل است چهار ماه یا بیشتر سینه سینه سینه سینه سینه و  
 استخوان پاک سازند و عرق نموده درده از سینه سینه سینه سینه سینه  
 کت شد رم و سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 و چون کت است از سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 از سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 است کت را سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 و طرف اول از سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 اول خوب است زیرا که طرف دوم سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 مانده فاسد نشود و لکن طرف دوم خوب است در سینه سینه سینه سینه سینه  
 که بر روز بعد از خوردن از آن سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 اصغری و باطل سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 داخل میبندد و اگر باطل سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه



از برای نفوس باه و اگر قدری بفرست عرق کنند بر همان بچه نهند مگر در  
افوی **ماوالله** که نفوی بدن و قوتهاست خصوص نفوس باه و این ماوالله بر ما  
موصفت است که از اخراجات است که جمع نموده میان دست و نور و ما و ما  
**اصطلاح** بگردم عرق فطره و در اوج دو قطره در جرح و استخوان جدا کرده  
ورق نموده در اجسی و در نقل و فنجی کلر و در پنل و در فطره از برسد و در  
کوفته در بر کمانی و جانی خطانی برود است از برسد و این کوفته در عرق  
بگذرد نموده بر این است تا شنیده و در یک نفه کرده کتاب نیم خام نموده  
کیا بهار در بالیش مسخی نازده یعنی ما مالس نفه کرده با بالیش سر طاس که است  
طاس در میان دیک طلان با و برید پس در یک جو بخشی سه شقال و جو شحال  
و همین نرخ و همین کف و تقاض از در یک کبک شقال در غلاب عرق بودک عرق  
کاورمان عرق یا در بخور از بر یک نیم من و نیم حسانه پخته کرده بهمن طی  
رز دگر رسیده از نری در استخوان میان باک کرده زبره نموده همه در آن دیک  
کشد و بکطل گوشت بزغاره چهار مار در اثر زبره کرده در آن دیک اندازند در  
دقیق کس بفرست نشی از بر یک کبک شقال و مصطکی رومی سلاک که با پنج  
شقال نبات بگذرد همه را ساقه باشد باشد و من و دیک را بر کوشش و لغوی نازده  
مخوده بپوشند و اطرافت از آن بجز مگر بد که ساقه این بزبون برود و با شش تلخ  
عرق کشند و چون دانند که طاس برود و در دیک بر گرفته آنچه از عرق در طاس  
جمع شده باشد بگردم و در شش کشته و کیا بهار را نماید از در و باره کتاب  
نازه بدستور در آن با بالیش که از در بدستور همه را عرق بکشند در عرق کشته



عرق نماز بجای قهوه و آب نموشند و از آن کی یک یک بگذرد ساخته باد و پاره با  
همان کتاب نماز برشته کرده با چله و دمانال بخورند **ماوالله** از اقراح مولف گفته  
راجه پنجم ز خواندن که بهایت تقوی است و خورشید **اطلاط ان** کوشش  
برغاله چهار ماه بر طبل در پنج جوان و فرس چهار قطره که ماوک سه قطره نموده از چربی و استخوان  
جدا کرده و درق نموده و آن سه میل صندل بگذرد و شکر بگذرد و غنچه کل سزخ از بریده متفقال  
گفته بر آن پاشیده در دیک لقره کتاب نیم خام نموده بکدی که گوشت رطوبت  
بس دهد و رطوبت آن خشک نشود پس کل سزخ نازه او درین کل سزخ نازه بر طبل  
از ششم خام ربع رطلی صندل سفید است متفقال همین سزخ همین بگذرد متفقال مصری از  
یکه متفقال کل قسبی و در ارضی که از این فارسی کل مشک و بندی کل سبونی گویند از  
هر یک نگاه متفقال و در ارضی و دانسه میل لواسا و ج بندی از بریده متفقال کل کاورین  
کبدانی بمن رطلی کل منورین رطلی خونجان ده متفقال کل بد مشک نازه بر طبل باقی  
بر ربع رطلی کلاب و آب بنفشه و آب انور و عرق بد مشک و آب سیب  
شیرین از ریک بکطل و آب شیرین و آب هم و دو آب انار شیرین و آب این  
تاب از بر یکد و رطل او و برادر این ابها تا نیم مجسانند که شب نور و روز دیگر  
با یکمن زردک ریزه کرده در دیک داخل نموده بد بس نور منفر عرق کشند و در وقت  
عرق کشیدن غیر شنبلیله شنی زعفران از ریک بکمتفقال سوده در ظرفی که عرق  
در آن بچکد که از بند برد و پاره زرشخ خوری از آن دو پاره شام نبوشند **ماوالله**  
او اقراح مولف **اطلاط ان** کوشش برغاله فرس بکطل سزخ جوان فطوره در اراج  
دو فطوره را از چربی و استخوان جدا کرده کباب نیم خام نموده کل کاورین کبدانی طبایر



نصفه کل سرج از بریده متغیال کل بنویز تازه سجد دو اگر تازه ان نباشد کل بنویز خشک

بمن رطای بعضی ان کنند که استسج ناز و لطیف رطای صندل سفید سوزده بمن رطای

کل بنویز بمن

کل بنویز بمن رطای سیرت تیرن ویزه کرده بکل اسب انار تیرن دوز رطای صندل

خوبه بکل بنویز بمن رطای سیرت بکل بنویز بمن رطای سیرت بکل بنویز بمن رطای سیرت

بغیر نشسته در ظرفی که در ان عرق کشته شود بگذارند تا عرق از ان جدا شود بر ان که انچه شود

**ماوالله حمید** نافع برای نقض ان ماده و ضعف بدن و قوتها و تقویت موده **احمد طایف**

جرب سببی اسبی خندا و متغیال قرفل و دار چینی و قافان کبار و جوز بو او بسیار

و با زبان حطای و کل سرج و کل بنویز بمن رطای صندل سفید مضطکی رومی و رطای

و کبابه صنی و استسج و من سرج و زرد تیار و سلیمه شیه و شتاقل و زعفران خشک و عود

بندی و تخم بنویز از بریده متغیال لوزید ان غیر شکر از بر یکم مختلف شکر کافور

در و متغیال کوشک زره کوشک سرج و کوشک کوشک کوشک کوشک کوشک کوشک کوشک

بجوی جدا کرده از بر یک یکین کوشک کوشک کوشک کوشک کوشک کوشک کوشک

عرق بوشک و کلاب و عرق کافور و عرق بهار نارنج از بر کوشک و اب لقدیر

کفایت شکر بمن ادویه راد و عرق تا و اکتسب نجسانند شکر و غیره مضطکی

در عفران در باره کنالی نشسته در بجای که عرق میچکد که از ان جدا شود عرق کشته و عرق

کشته شود در دروزه در شسته کنند و در جای سرد بگذارند و بر روز سه باره در شخ خوری

از ان بر ناستا با ناستا شود در نسج دیگر چینی آورده که اول زنیه طوم را در عرق عفران

کنند پس او بر ادران عرق خندا بنده مرتبانی عرق کشته و در از بر شکر کوشک

و غیره و عفران بر دمان بچه بندند تا در بجای که عرق در ان میچکد که از ان جدا شود **ماوالله حمید**

کوشک



که تمیز منافع دارد و در فراوان را نافع است **اصطلاح** مرغ جوان فرود  
 قطع مکن تبریز را از استخوان و چربی جدا سازند و باید که گوشت بزه بقیع  
 استخوان چربی بکین باشد همچو اسردنوده و از جنسی سبدنی و صغیر فارغ بود و در این سینه  
 سیاه و عود الصب و قرفل و مصطکی رومی و ماشخو اه و صندل کفشدوختی و زرنبار و جوز  
 بوات و سیاه و دانه پهل بود و زنجبیل و سنبل الطیب و سادج بندی از هر یک دو مثقال کوفته  
 بر آن پاشیده و یکسکه از زرد و زردش با سینه منبر سگلاب و یکمن عرف مشک  
 و آب بقدر ضرورتش بلام عرف کشند غیر شکر نیم مثقال در جاق زعفران  
 میجود که از زرد و بر صبح شام سه بار از شرش خوری از آن با شکر **ماد اللحم** که علاج  
 مصلح مزاج ناقصین از امراض بارکوه است و حقیقت و غش سست رود مزاج را  
 سبب دهند و زنگار سبز و نیکو که آید و لغویت فوئها نماید و نفوی باه است و در ارطباط  
 نماید امراض رحم را موافق است و این نسخه از اقراض محمد بن دارباری است

**اصطلاح** کل بابونه و بولست بزبون بسته سنبل الطیب و بهترین سبز و کفشدوختی  
 و در جنسی سبدنی و شش فلفل مبری خونچکان و دوح زرا و زعفران و کفشدوختی و مشک  
 طراشع و سوربخان و ابله منصف و کشته خشک و کشته کفشدوختی و صناعین و زره کمانی  
 از هر یک سنار کا و زبان و باد زنجبیل و فرخ خشک و سبب و کحل سبز و کافور  
 و سادج بندی خضه القصب مفری و صندل کفشدوختی و عود و خاری خام و زرنبار با و بان  
 خطای و بولست از زرد و اینسون و تخم کاسنی و خار خشک از هر یک در سنار ابرسم  
 خام و بلبله کامل منصف از لوی و بلبله سیاه از هر یک نیم استار و نفع از اطباء این  
 ماد اللحم یا نژده سنار چوب چینی نیز داخل نموده اخیر از انکو قشر سبز شکر و زرد طریقی







بمقوی با کت بدن را فوت دهد و فریب برداند و زنگ را سوز و بگویند از **اختلاف** آن  
 در دگ سینه سینه جهانی در چینی کل سوز کا و زبان بهین سوز کوفی شتافل مصری ریحین  
 از رنگ نوبه هم کوفته کلاب عرق بسک شتر کا و از رنگ دو سیراب صحر  
 نیم سینه جهانی بر روی آن زده عرق کشند پس حب خسی اعی اصل نوک سوز و در صنی  
 و حصید الشعب مصری در کفائل و فلفل و بسا و بر لبه هم خام و تخم کدر از بر کله و نوره  
 کل کا و زبان سوز و صندل کفید و خود خماری و مایه شتر اعوانی و آستینه و بهین سوز  
 بهین کفید از رنگ کتو که صطکی رومی پنج ماشه حد و از خطای کتو که سوز کتو  
 خالص و غیره از رنگ سوز او و به اینم کوفته سوزای مشک و غیره و زعفران در  
 و یک کرده عرق مذکور بر روی آن کرده کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو کتو  
 از رنگ بازده استار سینه جهانی فریضه حوان فریضه کتو نوبه و از آینه نقطه  
 نختک زحاکلی بچاه نقطه در ارج و سنگوار از بر کله نقطه همه از جری و استخوانی جدا  
 کرده و تن نموده در آن اندازند و عرق بهار بارنج و عرق کا و زبان و عرق ما و کتو  
 از رنگ پنج سینه جهانی داخل کرده عرق کشند و در وقت مشک و غیره زعفران را در  
 پارچه کتانی بسته در دمان تجمه باد جایی که عرق در آن میبکند از **ما را اللهم** عظیم المنافع  
 است تقوی آورد و نشاط افراید و نفوس نوسان نماید خصوص فوت باه  
 بر اینهاست نافع است و زنگ را بگو و سوز کرداند **اختلاف** آن قند سینه است  
 استار سینه جهانی و اگر کوه بسته باشند عیوض قند سینه حرما با منور کشند کتو  
 و عرق میبندن پنج سینه در خم کرده لغد ضرورت بر روی آن کوده هم را در  
 سکنین است در جایی گرم و فتن کنند و بگذرانند که جو کس خورد و از خوشش بود

این استار سینه جهانی  
 استار سینه جهانی







بوی مرغ و ده بر قند سیاه یکین و نیم پوست و خجسته بخت بست بر پوست پخته کبابی  
یک سیر اند منق و بادبان از بر یکیم بر یک سنبل و کتان پنج از بر یک بالصد عدد و خوشان  
مصری و دار چینی از بر یک پنجه لقاخ و بدر اینج کفید و لفت ردی از بر یک دو پنجه است  
بیزر و نارنج پوست رز و از رخ در زرباد و انیسون از بر یک پنجه لعل است  
نوله نام نخواد دو نوله سلیمه و دو نوله سمره را بکوفته یکی کرده در خم نموده بقدر ضرورت  
بر روی آن کرده خم را در سر کفن سبب دفن کنند در جای گرم بگذارند که خوش خورده  
و از جوش فرشته رسد پس از این دستور عرق کنند پس این گوشه را بپزد و گوشت  
بز چهار ماه یا بزغال فریه بگذارد که باشد دو سه روز منق فرید و قوطی در این منق  
قطره کباب جوانی منق قوطی نام نخواد که ترا بندی لوه گویند باز زده قطره کبوتر بودار  
آمده و کربامک از بر دو قطره کنجشک سبز حاکمی پنجه قطره همه را از احشاء و امعاء پاک  
کرده و جری و اسخوان نموده دور کرده گوشتهای خالص از عرق نموده داخل سبب  
و کشته خشک و صندل کفید و فلفل و عود و فاریخ خام و صندل صغیر و کل منق و زبیره رمانی  
بجز لودا نام نخواد از بر یک نوله کوفته بر آن با شیره در یک نفره کباب نیم خام  
نماند پس آن کباب را در یک کوزه عرق کند و بر روی آن نموده قلاب  
و عرق بهار نارنج و زردک زبیره کرده و سبب شیرین زبیره نموده و منق شیرین  
پاک کرده از بر یک پنجه بر داخل کرده گوشتهای نامر آن شود پس بشور آن را  
عرق کنند پس انورق و ابر روی و دار چینی و کشته خشک و سبب زخ بندی و بسیار  
بجز لودا چشته و سنبل الطیب و همین کفید و همین منق و صندل کفید و زبیره و سبب لودا  
و صغیر و کل منق و کفیل و خوشان و کل منق و زبیره که در این زمانه و بزبیره خشک از بر



یک سله نولیم کوفت بکنند و عرق نوکورد خسانند و روز دیگر عرق کنند و بنشینند  
وز صفوان از برکتور سوده در پارچه کنای بسته بردان نیجه بندید و یک  
چایکه عرق در آن بچکند ازند **اللهم** از فراج کترین صلیم معتمد الملک علی بنان  
محدثای عظیم المنافع است از امراض بارده و نفوی قلب و جمع انفسه  
رب سیه و کروه است و خفقان و غش بارده و ضعف یاه از روده را نهائات  
مفید است و **اصططان** کونست نه ملک چهار ماهه یا کونست بزهار  
فرس از شش و جری جدا کرده بکنن بر مزاج فوری سه قطره در آنج حدی قطره سنبله  
کوار از اندکی کوه و بلوی فسطاه کونند کف قطره و سراج نیشک ز جانی و محفوظ کوار  
جانی کور و از راه وقت فطوره جری در استخوان جدا کرده و رقی نموده در میان کوه  
الباب ششم خام نموده بس و در چنین سینه بی سینه سبانه و عودندی و عود الصلیب  
و ابله و دوس و زلف و مصطلی رومی و خوشیانی و زرباد و سسل الطیب و حلا و لول و سبانه  
و سسافنج بنسقی از یک کیمتقال از او انکوخته و داخل کرده لیدر اضحاج است  
بر روی آن کرده خون کشند و در وقت عرق کیدن غیر سبب در متقال مسکت  
کیمتقال بردان نیجه بندید **اللهم** از فراج علامه العلماء السیدند و اجد ماجد موفت  
میر محمد بادی قدسی شیره نافع از جمع امراض بارده خصوص امراض بارده و عضاد و سینه  
و خفقان و غش لیب کونست **اصططان** کونست نه چهار ماهه فرس از جوی و در استخوان  
جدا کرده بکنن بر مزاج مسمن و یک کیمتقال از برید و فطوره نیشک ز جانی نسبت رخ  
فطوره کوزرانه پرواز آمده سه قطره بر از جوی و استخوان جدا کرده شیره نموده در صحن  
و سبانه سبانه و عودندی و عود الصلیب و صوفاریک و در فصل و مصطلی رومی و سبانه

و سبانه



و صندل سفید خولجان و زرباد و جوز بوم و سنبل الطیب و کاسنی و دانه سیل و لوبان و ساج  
بندی از یک کتفصال و در نسخه دیگر از یک کتفصال است و زنجبیل دو کتفصال سرد اصل است  
و مشک داخل است نمکفته بزکوشنها باشند و کتفصل کله از زرد سبز است  
بزرگ صلاب و کتفصل مشک که گاه کل دور کرده در آنها خسانده باشند و آب تقدیر  
صورت عرق کشند و در وقت عرق کشیدن غیر شکر خالص از بر یکد و آنک بر  
دهان پنج بندند **باو الله** از افراخ مولف که عظیم المنفع است در نفوس اعضاء  
ریسه و فونها خصوص کونها و فونها **اصطلاحان** گوشت بنوع چهار ماه  
سیرت و در ظل مرغ و در فوطه در افراخ چهار فوطه شناخته است فوطه سیرت و فوطه مرغ  
و شناخته جدا کرده و در فون نموده کتفصل خشک غنچه کل سرخ از بر یکد و او فون سیل بنم  
او فون صندل سفید و او فون بران به شکر در دیکت لقه کتاب نیم خام نموده  
در صلاب و عرق پندک و عرق کاوزیان و عرق صندل از بر یکد و در ظل  
از یک سیرت اب سبانی از بر یکد بگر ظل اب زردک و از شکر  
از بر یکد بخر ظل داخل کرده عرق کشند پس در آن عرق کل کاوزیان و کل سرخ و  
از بر یکد از بر یکد ربع رطل صندل سفید و صاف سبزی و در این کتفصل خشک  
از بر یکد او فون نیم صل کرده بکشید کله از بند و زرد کوزیان و عرق کشند و در وقت عرق کشیدن  
غیر شکر و زعفران از بر یک کتفصل مشک نسی نیم کتفصل بردمانی نیم عودند **باو الله**  
عظیم المنافع از برای نافع نسخه قبل و افوی از است در ارمایه **اصطلاحان** گوشت  
زغله چهار ماه باز غده سیرت بر کدام که باشد خالص از استخوان و چربی و در ظل مرغ نسی  
و فوطه سنگو از کتفصل فوطه در افراخ چهار فوطه سیرت و از چربی و از شناخته آن پاک کرده و



ورق نموده و در پی او سفید سفید و همین سرخ و همین سفید و متعاقب همی در خوشی و  
زنجبیل و سافج بندید و کثیر خشک و فلفل کلسه از بر یک ششدرم کل کاو زبان پازره  
در هر آن پاشیده در دو کف نم بر آن کرده پس کلداب بزرگ و عرق  
بدمشک و اسبب شیرین و آب ناسباتی و دشت کرا از یک کطل بر روی  
آن کرده عرق کشید خالص و عرق آن از بر یک چهار دانگ صغری و پازره ناسباتی  
بسته نادر طاس که عرق در آن میجد بگذارد و چهار رطل عرق بگذرد و دو اوقیه و نیم  
صبح خورد اوقیه و نیم شام بخاشند تا رفع باد **مارا السمک** که در راه انوی از بر دو نیم  
قبل است **اصططان** کوشک بزهره زغال فریه دور عمل کشید و فقط مظهر که آرا  
بفارس سنگواره و بندید لوه کوفت و قطره در پنج فریه چهار قطره خشک  
خاکلی نیچاه قطره سه را از استخوان و چربی جدا کرده و ورق نموده پس در جسی و سفید  
نغیر و همین سرخ و همین سفید و متعاقب همی در سافج بندید و کثیر خشک و فلفل کلسه از  
بر یک و متعاقب و نیم کاو زبان نغفت متعاقب و نیم کوفت بر آن پاشیده بکشید بگذارد  
و روز دیگر با آب این تاب و کلداب و عرق بدمشک و آب  
و اسبب شیرین و آب امرو و دشت کرا از یک کطل عرق کشید  
دقت عرق کشیدن غیر بنشیند و خشک نشی در عرق آن از بر یک کطل نغفت  
در پارچه کنای بسته برودن بخشدند یا در خانه ای که عرق در آن میجد بگذارد  
و در میان آن صبح و دو میان شام بخاشند **مارا السمک** و حقیقتان  
و ضیق النفس و سهر است **اصططان** کوشک خرد و سحر  
کوشک کبک نغفت قطره در یک لقمه کتاب نیم برشته سجدی که نبرد



باب کسب دادن و این خشک نموده پس مخلوط عرق کاهورانی و عرق  
داخلی از ریک کین بر ری آن نموده عرق کشند پس عرق را بر روی کل کاهورانی  
کشدنی و با در تجویبه از ریک و منفال و این میل در از یانه و اصل کسب و عرق  
خوار الطیب فرقل و در عرق خشک و کل عافت و فصل کفند از ریک منفال کرده  
یک شبانه روز بنمایند و روز دیگر عرق کشند و در وقت کشیدن غیر شنب  
و مشک نمی از هر یک چهار دانگ بردن پنج بند تا در طباشیر با در طباشیر  
میر پوش و طاس عرق کشند شنبی ده درم **بار الله حار ناله حکمت**  
شماره عالی تبار ناله شنبی و در عرق شنبی نهایت منفی و عرق  
جمع اعضاء ریه کرده است و حقیقان بار در انافع است **تسلطانی**  
کوشت بزغاله مانر خاله فریه که از جری و آن جوان جدا کرده مانند سر شنبی  
کوشت مرغ فریه و کوشت در آنج از ریک و قوط کوشت مشکوار که از آن  
بندی لوه پونج قوط کوشت کوشک بر بست قوط کوشت لوه بردار کرده  
بج قوط کوشت شمار از جری و آن جوان جدا کرده و رقی نموده در پانل نفره  
کتاب نیم برشته نموده آن مقدار که ابی پس میبرد خشک نشود پس داخلی  
و سینه مسباه و عود بندی و عود الصبب و الطخود و قرفل و مصطکی و ماخواه  
و خونجان و زرنباد و خور لود و سنبیل الطیب بسیار و دانه بیس و ساوخ بنداز  
یک نیم شمشیر را بکوفت و داخل کرده است بعد حاجت بر روی کرده عرق  
کشند و در وقت کشیدن غیر شنبی بنور و مشک نمی سه شنبی شود در زمان  
بچه بندد **قبه بلین الطبع لوجها** **قشر صیقل واحد** **اوقته** **واحد تلخ**



با عندها و قدر من الهی و برین التیبت البطح انی ان بعلی و مرج  
الریوم لطرخ عبد حب القرم الذقون قدر او فیه بحسی فانها تلین اطعم **رقبه**  
**اخری** بوخذ بنفایح اربعه شافل و نسحق ما عا و بنبر علی رقبه و حاجت او دل ام  
و برب سبب خلط اسود او ما ولا یمنفی ان یغرض السقون فی المرفهه و الا ان  
لطرخ منه فیها بحسبیه و قدر حبث فوخذت صا را فی العابه **فقد زصفه**  
مداه المرقه **نیج اخری** بوخذ سفاح محمول بر صوصه در ام و لفرنی حرفه نمان  
لظنیه مسحله السرم لفرنی و بک رم حد اعد المباد و سفظ و مدح و کح و و  
کوفت با طبیا و سدا و نحا طایطه و لطرخ فی البدر مع السفاح و لطرخ طما  
سقا حقه السهری و کفی المرقه فیه بلین البین السود و ارقق و منفع من الربع  
و المالبی و الما و الا فراض السود او **فصل در حاجت بدانه حکیم مومن گفته که چه**  
متضمن لعدیل و بلطف و لقطع و تقیح و تسمین و صلا و حفظ صحت و تحلیل باشد  
ایرا معون نامند و هر چه از انجمله **بر ادریه کبر و ذوالانی ضربه باشد و دست**  
مدد از مزاج ثقیله انرا کبر کویند و عکس الخراصه و انچه موجب العکس حرارت  
عززی و لفرج و لغوبت و لوران قوی و ارواح باشد که باعث سرور آرد  
انرا مفرح کویند و تر و طیز کبیب **حاجت نه نبی است که در زبان مذکور شد باید که**  
بعل سز شده شود و در فصل مستان غسل ترا سه وزن ادریه و در نایبستان  
دو وزن ادریه گفته اند و کمتر از ان جایزند استند اند و بعضی غسل را بوزن ادریه  
در بعضی ترا کبیب داخل کرده اند و الا طبیا در همه وصول بسبه وزن ادریه غسل قایل  
اند خصوصاً در حاجت کبیا چه علیه غسل مانع لغرض و موجب امتزاج و لغو و قوتنمای

در کتب  
در کتب



ادویه است در اعصاب و قنول طبیب بر او حافظ فواید است و سبب کفایت  
مغسل بر او مزاج معالجین اعتبار کرده اند کما شریف و نزد خیر اولی نیست بود مزاج  
ادویه اعتبار کرده شود و حسب تذکره گویند که معالجین اعظم مرکبات است مجذوبت  
داخل مویجات حسب نفع و حسب و زیاده بر همه مرکبات است بدخل آنها در اولی  
و اخیرا بر همه مرکبات بر مرور زبان مشتمل است بر تری که حافظ فواید است  
و اول معجون که اختراع شده مشهور است که از لوبان است و بیا که اول متروک است  
است ماسنوطا با مولف دیگر بسبب عدم استیفا از آن افزوده اند درین ادویه دیگر  
چنانکه مشهور است که با فستق حبیب العار و زرد راوند را از زبان معجون ساختند پس زیاده اند  
در آن مانند مرصافی و خططار از برای سموم من سبب نوم او خیر اقول شریف است  
و دیده شده در کتب یونانی که مس بر انسیر ما فلن را با در و شیخ و طین از منی معجون  
ساخته و او کسی را از اجانوری سبی کرده باشد و در کتب مس احدی که از حکمای یونان  
آدم نیست پس برگاه این معجون را ساخته شدند بحوار عاقتون که در کتب این معجون اولی  
مرکبی باشد و بداند که حاصل شود کفایت معالجین از خواصها از مرکبات  
دیگر چه معالجین است با منقطع و منصح و عالی و منفح و حادث اضلاط اند از اعصاب  
و مخزج از بخار عرق است و این سبب است با بر حرارت عجزی و منفع فواید  
و حاصل از و راح آند و رسانند بهمال ثمانیه از جمله ایداده حوکیس آنها نمایند بطین  
خط و فتم و فخر و هم با نودل قند و عسل و آن آن تا حدی بر در و روح و انمو حات  
آند تا منضمین فایده و نودل اند از انفا صعب است به بار و صحت از این سبب  
اجری که لازم دارد در حفظ صحت را و از این مرض را منضم و خلیل و نودل و بلطیف







رازبانه از بربک کبدرم و نم رک خاسور کان مهری کفشد منتقال اگر نمود در باد  
اشراق مثل بداء الغلب و الدنج منتقال کبدر منقش سمنو از بربک چهار منتقال کبدر  
کل شرح بسنت منتقال و در نوبه دیگر بخش چهار درم داخل است کوفته و بنجر روغن بادام  
تترین چرب کرده بعسل مصفوفه شد المنافع من اوجاع النفوس و المناصل  
و البلاء مرض الدلغسه سوربجان ابرص مهری سسته در ارم نوزبدان و ما سر ریح و فسو و  
اصل الالارد کمون ارمانی و شیطریج من کل واحد دریم و نصف بلبلج اضفوسغه  
در ارم و برر الکفرش و برر الریاح و صوفارس و بلخ نندی و فضل ابرص و سمنو  
سوی من کل واحد ملایم ابرص ندر خسته عسره در ارم و نعن علی الدنجه از خسته مثل  
نما بسنل صفرا و بلغم باشند بر بادام خراشیده بروغن بادام نرین چرب شده چهار درم  
کل منقشه درم یک نندی راسوس از بربک سفندرم رازبانه انسون  
مصطلکی رومی از بربک درم سمنو نایمی شده درم غسل خیار نر یکصد درم قد سیاه  
و غسل را دریم که اخته صاف نموده خیار نر در آن داخل کرده باخی او در  
کوفته و بنجر روغن بادام چرب کبدر سمنو مقوم چون سازند شری از تخمقال تا  
هفت منتقال نافع باد مسهل صفراست منفر خزیره مشر بادام منقشه قد سفند از  
ربک درم سمنو نایمی و منتقال و نم فانی در آب حل کنند و او در  
کوفته و بنجر تان کبدر نسیه و خره اسپال و بلغم کند ششم خط چهار درم سمنو خبث القظم  
منو بادام تترین از بربک نجر درم سمنو نایمی درم مصطلکی حرور از بربک یک درم  
و درم با غسل سمنو شری با بقیعان زرد کفند بر نشانه درم و چهار دانگ  
غار یقون کفند هفت درم مصطلکی رومی کل شرح اسطوخودوس از سمنو کل منقشه



خسک از یکده درم و نیم پوست بلبله عالی از یکده درم مسان انور یا درخت کوه  
در یکده درم از عفران سفید یا از یکده درم و چهار و یک سه را کوفته و تخمه  
کله سبزی نیز شده ترشی می شود درم نافع با دبلبله سیاه پوست بلبله اندک  
منصف از یکده درم زرد کفشدخوش بر عار یقون حرق سیاه از یکده  
سنگالی بنفاج سفید آفتابن اطلو خود درم از یکده درم سفید یا بنفاج  
مصنوع سه وزن آدوبه بنفاج معجون مسان بنفاج و بلغم دور کند مغز بادام منصف  
مغز حب القرطه کند کفند از یکده درم سفید یا مشوی چهار درم قدر او در کله  
پندارند و مغز نارازم سدابیده سفید نارازم کوفته بنفاج درم در یکده درم  
**بلغم سفید** لیسیل البلقم و الصفرا و کل الفولج سکه ابض و بزخین منصف  
و فلوکس خیارشیر من کل واحد وزن خمین درهما منصف خشره دراهم مصطلح خشره دراهم  
نزد ابض وزن عشرین درهما لماند و در او منصف خشره دراهم رب السوسن خشره  
دراهم الکریمه الیه منافل الی عشره دراهم **مخون** لیسیل الصفرا و البلقم  
**نسخه** نزد ابض مدبر وزن عشرین درهما کفشدخوش یا دراهم لیسیل الصفرا و البلقم  
عشره دران سمسک منصف و لوبه منصف من کل واحد تله دراهم سکه مسانانی عشره  
دراهم مدق الجمع با حاد و لعین لعین شریح الروده و لیسلی فیه الریحون و ابض  
السوسن دراهم بی اسسه دراهم فی السحر ما فایده **مخون** منصف نخرج الرطوبات  
من الاصل و البلقم من الروده و بعضی الاعضاء من الاخلاط **نسخه** ابازح  
فبفر و آفتابن من کل واحد او قبه عار یقون ابض نصف او قبه شحم حنظل دراهم  
و نصف جمع ده آدوبه منصف و لعین شریح الروده و بزخین منصف یا فایده الریه

وزن در کانی



دوزن در زمین مار جا **معجون السفرجل المسهل الصف** بصلح المحرورین فی الصف **نسخه**

ستقویا در همان و نصف زرد ابریشم متوسک بدین الودعشده در اتم نجب الجبار  
و لب زر الفوج الحلو من کل واحد خمسة در اجمرد طباشیر ابریشم من کل واحد  
در همان و نصف زنجبین و منقح جنسون در سما عصا در السفرجل قدر ما کل غده ابریشم

کیقوم و نعنن فيه الادویه و بده عشرة شربات اذا ارید به النفس الطبیغ انابین الطسوه  
منقذ اراجراج النصل فلتک الشرب او روعنا یسهل الصفرا و البلیغم معا و لبس الالسه بصلح

من یصعب علیه شرب الادویه الکریهه **معجون** ستقویا منسوی سمس منقشر مسوی لب  
الحلو المنقش لب القوچ من کل واحد ثلثه فل سیکر طرز و عشرون منقذ الارغوان

در همان بجمع هذه الادویه بدقیقه منجوله و نعنن بالعسل الشربیه من کل واحد  
طدیت الراجیه عکره الطعم **نسخه** زرد ابریشم بدین سمس منقشر و سکر سلما لی

من کل واحد جمع بالعسل بدقیقه الشربیه خمسة در اتم **معجون السمس** سسل الصفرا  
و البلیغم و کل القوچ **نسخه** در سمس اربعون در همان ستقویا عشرون در حاصل

المنقشر عشرون در سما و در امر شربخ الافحاح کثیره خمسة در اتم بدر الرار ماخ  
در اتم عشره در اتم زعفران در همان و نصف سکر طرز و مانه در اتم غسل مصفی

بماه در اتم لطح السکر حی منقوم ثم یصیب علیه العسل و تخلط بهما الادویه بدقیقه  
منجوه الشربیه اربعه در اتم الی حسبیه در اتم **معجون السمس** سسل الصفرا و البلیغم

و کل القوچ **نسخه** زرد ابریشم اربعون در سما ستقویا سبعه در اتم زر الصفح نقلون  
در سما و در امر شربخ الافحاح عشره در اتم سکر الریاح کرک من کل واحد خمسة در اتم

زعفران در سما و نصف سکر طرز و غسل من کل واحد امانه در اتم ثبات السکر منقوم



و نخل طبعه العسل و الادوية السراخس و در اسم **معجون بلبل** فی کل وقت

**نصف** لب الفرم عامه در اسم انسون در اسم اللوز المفتر نمانده در اسم بوق با عا  
و نعن نعل **معجون سفید** من العوج و جمع المنافع من البرد و **نصف** بوق النین

و قانا عا با ضی لصر کامل الیوم و معین به لباب الفرم با کلمه موکل من کل بعد و

قد رتبه فلک **معجون** جاوید التجات اعصابی ریه را قوت دهد و حرارت

خوژی را برافزورد و بدم را تخلیل دهد و زیاخ را بشکند و در معده را نافع بود

و نضم طعام نماید **نصف ان** پوست بلبه کاجی و ارضی جوز لواء سادج بندی از آن

یک بجزه قنصل دو خرد و در فیض چهار خرد و شکر خرد پوست بلبه زرد

شکر زرد و پوست بلبه کاجی و زرد خرد و امه شکر و چهار خرد و با نوره دو خرد و

کمون کرمانی دو خرد و سونبره دو خرد کون کرمانی بر دو خرد و اجرا یک شانه زرد و در حل

نفت زرد کرده بگذارند فیض خشک نموده و در قنصل ملام بود و در مجموع او گفته

بخته با بیه و زن و مجموع غسل نضف معجون سازند و بویاد با نوره روز استعمال نماید

ششتر از درم با چهار درم با نشند **نصف** **البوطیق** برای تصیف خون و

امراض و موی ذوات معده آنجا نافع بود و فیض بکشد **نصف ان**

بزرگ شک منق و الوغفان و عیاف و کثیر خشک و سر را انوری از رنگ

س درم در جان شش درم و نیم کلر و عید سپاه و نیم خرد و نقره و کبک

شتر از رنگ چهار درم سر نضف و نیم کاسه و نیم کلر و صندل کفید سووده و طنا بر

از رنگ سو درم مصطلحی و کمر بالا از رنگ کبک درم و نیم تات مفید بکشد و

درم سبج دوای اول را انور سر را انوری در چهار رطل آب شکر نختا نهند



صحیح بگوشتانند و چون نشت آب بماند صاف نموده همه را با این لبرشند و اگر آن کباب  
 قدر شترش از دو درم تا چهار درم باشد **معجون فانی بنفول از اترش** این معجون  
 از جالبهوش است در کتب عظیم حد الفعل است و صالح است از برای کس که از توانا  
 ادویه مسهله را خوردن اسهال بنم و اخلاط لزج و اخلاط محرق از سوز او صفرا کند  
 و صدراع و حفاق و دمانجو بیا و دیواس مسودادی و او جاع صدر معده را  
 دور کند و ریاح غلظت را بنم و آن مغذی است و با کرم است در اولی و قوی  
 آن تا کیسال بماند و حفظ صحت کند و شربش از آن تا چهار مثقال است **صفت آن**  
 تا نزدیکند درم با دوام شیرین سبیل الطیب از بید نهند درم سمنو یا جود درم قفل  
 مصطکی رومی محمود هندی جوز بوند و ارچنی و زنجبیل از بید یک درم یک مثقال  
 اسکرلو درم ادویه را کوفته تخم شربت سبب را فوام آورده ادویه را با این لبرشند  
 معجون سازند و قوی زیاده میکنند درین معجون منزه صید الفوطم بخورم پس مسابد  
 بعینه معجونی که در اکثر کتب باسم معجون بوری مسطور است شخ او و کافور کبابی  
 نشت اگر زیاده کرده شود و درین معجون اینها درم درم و فافه دو درم و طیار  
 سفید و مثقال **معجون بوری** از سنا خرش است و معلوم نشت حساب آن  
 و این معجون دمای ملوکی است و کز این طبعی بداد و اسهال بنم و صفرا کند  
 و بدبطف اخلاط است و نافع است از برای رند سوزن ارج و سوزن و غلظت و سوزن  
**صفت آن** سکر بید نیم درم با دوام شربت منقشده درم و لغض شکر درم لغض اندر غفران  
 بلبله صید الفوطم سمنو یا مسوی از بید درم منقشده کبابی از بید شربتی تا مثقال  
**معجون کشتیر** و از آن معجون خیار شربتی کوبند که معجون خیار شربتی است این معجون را سببندی

معجون فانی  
 کسب برای پیا

این معجون را  
 در اولی و قوی  
 آن تا کیسال  
 بماند و حفظ  
 صحت کند



ذکر کرده و بگویند ان معلوم است لیکن معجز نیست نکو از برای امراض صفاوی و بلغمی و  
استعمال این صالح است از برای مرطوب نمودن اصله و از برای محروم کردن با لغزش نسبت آنکه  
از مع میکنند خلط حله را و نافع است از برای توجیح حار و در سرد شدن و در کام و شقیق و نزلات  
و از برای ادجاع صدر و لکن این معجون را است بر همه و بر سنگند و از همه و صفا  
بمعه های سرد و سرد است که استعمال کرده شود و بعد از آن سکنجبین حل کرده در ابی که  
چون شانه باشد در آن خطی در از پاره سرد و کوزه ای بنشیند و نشسته از اطباء مصر معجون  
لوزی و این معجون بهتر است از آن و هرگز نشسته است ذوق این معجون

تا دو سه بار شامی می ماند شربتی از آن از پنج گرم نوده در دم است **صفت آن** خلوص  
خار بر یک درم گل نقشه زرد یک درم یک این درم سفوف یا پانزده درم رطب  
پانزده درم زخم کشی سفید زخم سفوف مصطلکی را از پاره از یک درم این  
نسخه سفید است شخ داو کفنه که این نسخه صحیح است هرگاه که بوده باشد طفل  
و به بالید و بلغم در مزاج ابل معرو و اما در اندر مزاج ابل بنویس سفوف یا را دو چند  
این وزن کنند و از برای ما نند مزاج ابل خسته یک کلمه سفوف یا را خفت کنند و نقشه  
را نیز ترک کنند و از برای مردم اندلس و اطفا که سرد است در دم  
و سفوف یا را بسبب درم کنند و از برای مردم عراق سفوف یا را ده درم کنند و سفوف درم  
ترید و اگر با صابون بارده بسیار باشد داخل کنند تا این معجون از یک از بسبب لوار  
زینب بوزن مصطلکی این بود و طبع شخ داو و معلوم است که نسبت از طعم  
او فایده شربت سوای اظهار عرض و با لجه او و در کوفته که خیار سرد را در آب  
گرم خنای خنده بمانند و بسیار لایق است بگزید و غسل بکند درم شکر بوزن آن و در او

نسخه



نیز کرده لیکن آردن قوامی بسیار ضعیف است و از آن جهت که در کتب نوشته اند  
و با شش ملیم که فواید آن را اهل تقوی و ادویه را با آن سرشته نگاهدارند **معجون**  
که تقطیع اجلاط بارده و فضلت بنوعی که در کتاب در اوصاف گذرد و مگو  
که در اندک حباب رسا و کفیه که در مجرب است از برای انواع برص که مان این است که  
از تراکیدیاب این با شوی پخته و جسل منفرد است و منعمل از آن تا پنج درم است  
هم در منوالی پس سحر و زنگر حوزن بناید نمود پس خود را در زنبه دیگر و شکر است که آرد  
ارده شود تا استمال آن وقتی که باه در نقصان باشد **صفت آن** بلیله کبابی امه  
منطقه انتمون و فواز بر یکدیگر درم و در فصل از بر یک چهار درم جوز و اغانه درم و حبه  
بندی از بر یک درم و عسل سه درم آرد و به سحر معجون سازند **معجون شکر** مانع  
است از برای جمیع امراض بدن و وجع طهر و کبد و منعم میکنند غذا را و مانع است  
از برای کسب بمرض ایشان لعل آنجا میده باشد و در آن تویر یافته باشند و از برای  
استسقا و علمای مفصل و غنچه و لعل پدید و در جمیع فصل استمال میتوان نمود **صفت آن**  
صیفی طوی سه او فیه غار لعلون چهار متقال زعفران و سکنجیه و زراوند و مصطکی  
و ربونده حنی و اسارون و فلفل و زعفران و عود بانی از بر یک درم متقال ربعی سنبلیله  
آرد و متقال کوفته بنج عسل مضع سه وزن آرد و به شکر معجون سازند **معجون** شیخ داود  
کوید که این معجون موجب استغناء از قضا است و مانع است از برای سبب  
دم و انتشار فود و عرق و کسالت نقل بدنی از زبادنی خون و شدت حمه  
و مکناید نبی محسن را و مانع است از برای جمیع امراض رموی و صالح از برای کس  
عمرانی از ده گذشته باشد با چهل سال و معادق آن نسبت نمود و احداث نمود



بکشد و تر است آن سینه تنگ است و قوت آن نامفید است و می ماند و باز در درجه  
دوم معتدل است و در طوبیت و سبوت و لیکن منسوب لکاح میبند بسیار خوردن  
آن و مصلحت آن غسل است **صفت آن** غناب زرشک منقح مرس از بزرگ که گل  
ساق نیم طول همه را در بخار ارب و در طبل مرکه انگوری بچوشانند تا برع رسد پس صفت  
کرده در شراب داخل نموده بچوشانند تا لغوام آید پس از آنش بر گرفته کنیز شکر  
طباخیر سفید صندل سفید تخم کاسول نهند کلنج بکشد بپاها از بزرگ نیم او قبه مصلح حال  
که با از بزرگ درم کوفته و بنجیان سرشته در ظرف چینی لکاح دارد **بعون دیگر**  
مقبول از بادین شیخ داود گوید در این بعون را بخر کرده ام و با تمام صبیح الفجر  
و غصم التفع در آسپهال اضراط محرف از آن صغرامی کند و قلع حکه جرب و صداد  
و سفید و مورد و درسام و اورام بخار و ویرقان و خفقان میبند نافع است  
برای سرفه سبوت و بدان را فراموش میبند است که حصن حرارت در باطن  
و نافع است فزبل انواع جبات و عطش و التهاب است و دفع اکل و عله و عاده  
سینه و جراتها میبند و نافع است از برای مسوی خدام و رعنی که از صفواتند  
صالح بخت علت از برای کسانی که بر ایشان از دست گذشت باشد تا به نیجای سالکی  
و نافع است از آل است و این بعون با بر در اول درجه سوم رطوبت است  
در درجه دوم **صفت آن** صبر سفوطی سفید با از بزرگ است درم خل نهند سناکی  
رب السوس از بر بکده درم کلنج تخم کاسول تخم خرده شکر سفوطی و فین آن  
بر بکده درم بکده درم بکده بپاها بکشد چینی سفید از بزرگ شکر درم سفوطی  
در درجه غفوی همین سرخ بر طین جو محرف از بزرگ چهار درم او در اسوای صبر و سفوطی  
و نافع است



کوفته و بخته خیره و سینه با را در بار طبل ایستاد و ایستاده و ایستاده و ایستاده  
پس بگردند و شکر سینه در زن مجموع و در مانع یا کرده برایش بلام نهند و حرکت دهند  
و از آن اندک آنها را که روی ریزند تا فرساده و در پس او کوفته بان برشته  
نکند و دارند و شربتی در زبان بکنند و در ریهان و در متقال و در ریه نصف متقال مطلقا  
و در روم جابجاست تا نصف متقال و قوت آن تا نصف سالی باقی می ماند **معجون دیگر** از  
شیر داو و گوگرد با بن سده بود تجربه بر این معجون را تجربه کرده ام که این معجون جامع  
اسرار و جلیل المفاصل است خلصی می دهد بدن را از زیاده ای بلیغ و ابراض بلیغی مانند  
سفوفه و فالج و کزاز و غش و نفوس و خون النساء و مفاصل و بر ذمه و کفایت و استسقا  
و جذب و خراج در بواج و موصوفه و در یک از شهوت طعام و سهولت یاه و سهولت قباله  
سایه ای است معجون بر آنسانی که غمزدیست و کسلس سالیکی از برای مردم  
و در ریهان و این معجون آرام است در آخر درجه استوم حنک است در آخر درجه  
دوم و قوت آن تا بیست سال همانند شربتی از آن از برای بران در ریهان  
و در متقال است و از برای عکس این نیم متقال است و در ربع کنتقال و در  
بیمتقال و نیم و نفع می دهد و طلا کردن آن پس نخچیل می دهد بزیل و درم و در زبان و مانع  
روز مفعول است **صفت آن** زرد کفید غار بقیون اصل است و سوسن تربت از رنگ سه اوفیه  
رخیل جاف فرها از رنگ اوفیه و نیم سوسن تخم زعفران تخم حر در رخیل متوالیست  
خونچیان اینون برک است از رنگ اوفیه و ریحون فلفل کفید حب الصنوبر  
بزرگ و در مخرج قسط این است که منقول از رنگ نیم اوفیه خندید سوسن حوز لوله و در مبدی  
فاقد کبار سوسن کوفنی که با سوسن سفید ساسه شربت و از رنگ سه درم کوفته بخته



عمل مصحح سه وزن ادویه در پاپیسی با پسته برایش ملامتند پس سینه ان کشند که عمل  
 اب نیز خوش با کزانش که حل کرده باشند در ان شام او در سینه و کجوشانند تا  
 بقوام آید پس از انش بر گرفته سرد کرده ادویه ایان کشند بعد از آنکه ادویه را بمسکه  
 کاو خالص جرب کرده در ظرف چغنی الحاد باند و بعد از ششماه استعمال نمایند نیز است  
 که بوده شد عمل ان در اول سرطان **معجون دیگر** شرح داد و گوید از برای دفع موزا و  
 آنچه حادث میشود از سودا از امراض مانند مانیچو لیا و دیوراس و هتیا و سیات  
 و حیون و صرع و غیره و طبع و خدام و سغفه و خدام و سغفه و ریختن موی و دار التعب  
 و دار الحی و مین و کلف و زخم زفان و نصف و سفوف و امراض طحال و بواسیر و کافه  
 و فساد و سهوت و سرطان و حصار بر او رام مسکه خوردن ان و مالید نافع و باید که  
 استعمال کنند این معجون را کهسانی از خواتن ان از چهل سالگی نباید باشد و  
 مصر مطلقا و برده مند و جسته یا موز در و موم و عجم یا مار العسل و در حدب یا شتر ناره  
 و از برای خدام نیز یا شتر لیکن بوده باشد یا ان سرفا نند و وقت تریدن ان حوا  
 با مار العین و روغن بادام شیرین و این معجون گرم است در اول درجه دوم رطب است  
 در اخر سهوم و قوت ان مالکیت سالی باقی بماند پس ناقص میشود و قوت ان با  
 ای که حافظ است و قوت ان و شربت ان و وقت استعمال است از برای کمول و خراب  
 لومع و ربيع و مصر مانس وزن باید که استعمال کرده شود و فیکس کن بر قسط  
 ان به حصول سینه آنچه سابق ذکر شد **صفت ان** اقمیون افراطی سفاح صنف  
 شربت سنا یکی از برنگ است در ام حیدرمان نفق حب الصنوبر حب سنا  
 از برنگ یا زده در م مقار لقون و زرق کلر خ صندل سرخ تخم حنظل سرخ زرد  
 قهوه زرد



فیطور لون ایام نقشه از بر یک مفیدم انسون در از بانه مصطکی صنع صنوبر کثیر استغفاده  
از بر یک مفیدم ز بر یک چهار درم کاجورد حجازی با هم با اگر یکی از این دو با ضعف وزن  
ان دیگری خالکوبی مغسول باشند عود الصلیب رحان رو از یک با سیمی از یک  
سه درم کوفته بختی مفت مرتبه در صلب و عرق بند شک عرق نند سادده خسانده  
خشک کرده پس بکند سه وزن ادویه نبات مفید و حل کنند تمیل آن شیر تازه کاو  
در مانیل پاکیزه کرده بقوام آورند پس از آنش فرود آورده بسفید ان کنند با در لعل  
حل کرده هشت فراط لیس را در ویه ایانی ترسته در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از  
سین ماه استخوان نمایند و گفته که این چهار معجون کافیت در باب قطع اضطرار  
برای غلبه آنچه ذکر شد و قبله سبب بکلیت باشد پس بر کافیت وارد شود  
بدون آنکه که بوده باشد مرض او از دو خط و زیاده از دو خط تا انتهای آن  
اضطرار پس باید که فراتر از این چهار معجون برک که وفا کند با آنچه حادث نمیشد  
از امراض حس در هر وزن و مکان **معجون برکی** نافع از برای کواکب و ضیق النفس و  
درد کواکب و در خلق و فاعل حسب الفریح و مخرج ان است **صفت ان** برید  
مفید محکوم است درم سفید کبابی اندک سفید نریج کبابی از بر یک یک درم فایند نوزن  
مجموع ادویه فایند را در آب کد اخضر ادویه را نرم کوفته مان بپزند و معجون  
سازند شترشی از چهار درم ناده درم باب سمور این ترکیب صحت جزو است  
و وزن شش درم مغز چیس را کم است را در یک جزو و نیم خشک است در دو درجه  
**معجون غزری** نافع از برای سره سودا و زهره صفرا و بید و حکم و اضطرار باره و تنفوی  
معه است و نافع است از برای تویج و ریاح و استنشای طعام آورده فوت



ویدر جمیع **صفت ان** **بسیار** صفتها زیاده است بر دهن با دام حریف

کرده و از فضل از ریاست شدم عاف و جانم انش ما نخواهد بحسب نمک نندی

از ریاست بگذرم و فضل زینت از ریاست بگذرم فلنجه بکنتقال حب التمثال معتقد دوم

نیات بگذرد ز غوان و سمنها از ریاست شدم دوم اودیه اجد اگوفه سواهی غفران

و سمنها و نیات بگذرد غانی را بنجه مخلوط کنند در هم خلطی و محکم و برشند بدوزن

و نیم ادویه عسل مصفح همه را در ظرف جنی لکایدند ششمنی فلین دو درم نیم باشد

درم این ششجه چهارده خرد است و فراخس گرم و خشک است در دوزخه و نیم **سجود**

که منفی بدن است از رطوبات و برص و فالج و جمیع امراض را که از مواد غنی

و رطوبات غلیظه باشد نفع دهد **صفت ان** فضل فرقل سلجی رومی سعدی

برنگ کابی معتقد خوروا از ریاست بکنتقال حب التمثال معتقد دوم

بیکر طیزد از ریاست چهار مثقال عسل مصفح بقدر لغایت بدستور معجون سازند

شربت ان بجهت صاحب مرض و فالج بکنتقال در آب گرم و نیمه معتقد

رطوبات بخورم یا معتقد دوم در دوزخه صاحب دوزخه از فضل و دار خصی از ریاست

یا کنتقال داخل است این با تزرده خرد است فراخ گرم است و خشک و اول

در چه سوم **سجود** **طلا حکم** از مالک او ستادی بجهت حضرت ظل الهی لاور

زیب عالی کبر زینت داده حضرت منجوردند **صفت ان** **سقول** از غلطه

**الملك** **رحم** غیر شکر و شکر منسی دور و اریزیا سمنه از ریاست بکنتقال معول

بدخج و بانوست برمانی و زرد و از ریاست بکنتقال و ششمنی و زرق طلا

لی اولی



ربع رطلی نبات سفید رطل زعفران و متقال غسل سفید دو لوز و حرق بکند  
بکند نبات کوهستان روغن کوهن کا و زبان کبک اجزار اصله کرده غسل و زلوت را  
با عرقها نفوam آورده بدو معجون سازند خوراکی بگنفتال **معجون طلا** حکیم لوهوکان  
حکیم داد و در کتبه حضرت اشعری معنی نبات ایماں ترنت داده و حضرت منجورد در متقول  
از حط حکیم مغفور **صفتان** و رقی طله محلول بکنوله و ششما شسته غنبر شیب بکنوله  
سد ماشه نبات سفید رطل و دام ششک خالص چهار ماشه غسل سفید مقدم و ششما شیب  
چهار دام طلا کبک استار و انیم لطف منور معجون سازند خوراکی نیم متقال مادو  
شغال منبوان خورد و گفته در عظیم تا غنست **معجون** که نافع از برای سلس البول  
و از برای سبیدن ارحام و ضعیف قلب و مانع و ضعف کرده و مانع کثرت  
از ریش و دوی و مدی بر زبان است باذن الله و جل **صفتان**  
که با سمعی و متقال پوست بند کابل و بلبه بمباه و کانت سسه از بر طلا و متقال  
و نیم حفت بلوط چهار دانگ ششک چهار دانگ زراففت حب زکس از  
بر متقال در طلا جو شبا بنده با نوده و غسل سفید سب شغال داخل کرده نفوam  
آورده را بان سرشته معجون سازند شیرینی بگنفتال ناد و درم **معجون طلا** حکیم  
علاء الدین محمود بنی سراری **اخطاطان** خود خضاری و متقال سنبل العطب و  
سکه کوفی از بر یک دو زاده متقال غنبر شیب و متقال نسک ششک بگنفتال ورق  
طلا و درق نفوه از بر یک سکه عدد کینور معجون سازند و بعد از دو ماه که علاج  
گرفته باشد شیرینی بگنفتال ناد و درم نازل نماید **معجون نبات الکاک** صنعت کینه  
زجاج منفاصل و نفوس سکنین در دانهها و جهت منع حادث سکنین در منفاصل



و بفکس و از برای تنهایی کینه و در جمع طحال و ریح غلظت و قوی و قوی و قوی و قوی  
حصاه کرده و شانه در عرقش و سوزن و فروح اما در این جسم و با دجاج عین و خلق  
هرگاه دور و ریح و خفج بدن میکنند هرگاه نمادن میکنند از ارز و در ماه فرض  
**صفحه آن در نسخه قوی** تخم سداب ری ذر اسون و اسفود لیون و کما اسطوخودوس  
و جاد و حطابای رومی و اسطوخودوس و فردمانا و عنبه سیاه از برای مختلف  
مرضات و غفران و فسطیح و قنصل بقد و او حرکی و حنظل الطیب و فستق و کما  
صح لجاج و شوق و فودج کوی تخم رازبانه تخم حرری تازه و اقلطح و فستق سیاه  
روسی و کل سوزن خشک شروع و لاجتماع حب بلبلان از برای مختلف داخلی  
است متفقال سکنجید از فیه عصاره غایت و کاشم و بر زخند فونی و ضمیر کوز  
از برای چهار متفقال انبونی در زاننج بقد از برای متفقال ادویه و کما اسفود  
بجمله آنچه حساب بندی باشد نمائند که اب بصفه صاف و آن اصل است  
یا بجهوزی با بملک تا بیدرست و غسل پیش مجموع را بعسل کف گرفته شده  
در ظرف خنی کرده نگاهدارند جنب الطبلای کفنه که این ترکیب و در عدد  
بجز دست مزاج گرم است در آخر درجه اول و خشک است در آخر درجه دوم  
در منهای الادویه فیه چهار متفقال اضافه نموده و در نسخه دیگر فستق صاف  
منهای اضافه کرده و در نسخه حکم مومش در کف انبونی مختلف نسخه حسب منهای  
اضافه کرده و وزن مسکنه را شانه زنده متفقال آورده و کفنه که بعد از ششماه  
در وقت حاجت استعمال نمایند شربتی بکدر و اب گرم و بیخه سنگ کرده و بانه  
باب ترش و رازبانه و کینه در و معده کبکمار الاصول و بیخه در و مناصل و قوی

بهدار کوه



بفرد خود بر روز فیل از طعام باب کرم **معجون قدرت** منقول از خط بنیر انور الدین  
بن مرزا محمد رضا ولد حکیم سلیمان موسوی در اکثر امراض بلغمی کثیر النفع است **نسخه ان**  
فلفل سفید سبب و دو مثقال بزرابننج سفید فردمانا کند از نزدیک و از دوره مثقال سبب  
رومی بزرگ است از بزرگ سبب مثقال و در فلفل فسطج پنج زراوند یک مثقال فلفل  
پوست سح لفاح از بزرگ سبب مثقال ادویه بطریق معجون مساوند سری بقدر خودی  
و بحسب مزاج تناول نماید **طریق صافی نمودن کمرش** بچند معجون قدرت بگرد  
کمرت بر قدر که خواهی طرف مسخ زار از شرکاء کرده و پارچه کرسی که بخواهد  
بر سر آن طرف بندد و کمرت بر او در میان آن پارچه بر بخت طرف مسخ دیگر را  
بر او نش کرده بر روی کمرت بگردارند که اینچ لطیف باشد از شده داخل  
تبر کرده و بعد از انجام بردارند که پارچه نشوز و انگاه داخل معجون قدرت نمایند  
**معجون فودنج** منقول از خط سلیمان موسوی **صفت ان** فلفل سبب الطیب  
فودنج کاشتم ناخواه اینست سونبر از بزرگ سبب درم کندر کنداز فارس از بزرگ  
شستمال غسل مصفح دو وزن ادویه زردک نماید **معجون فلام** سفید از  
بجده الحیوه نامند صاحب تذکره گفته که در اصل تالیف سوما حسن صاحب  
تریاق کمرشست و فلام سفید اطیبی مناخر از دانه زوده اند برین ادویه دیگر  
بسین تیکو زرده و تالیف از حکیم مومین گفته که مولف این اندر و ما حسن قدم است  
نافع است از برای امراض بارگاه چون فابنج و فودنج و منفاصل و جمع امراض حاد  
از بلغم و سرد و نافع است از برای ضعف باه می افزاید در منی و منیج باه است  
نافع است از برای وصول بلغمی در خون قریب منعم غذا خوردن شود و فودنج میباید



معه را بر ذوق حصول مسکن و محلل ریح و قشور غلیظه است از برای صغیر منبسط و باضم و منقبض  
و سبب و نفوی ماده است و زایل میکنند قویج را و مفرح و تشاظمی آورد نفوی نفس است و  
و در میکنند تنفسی نبرکی قوتها را نگاه موجب اینها بنجار بار و در طوبی منقبض شده  
باشند نفوی و مانع و اوراک و حفظ و فتم است و زیاده میکنند و زیاده میکنند حفظ  
را موجب فکر عقلیات و نافع است از برای صغیر که از آن ترکان سدی و  
استسفا میکنند گرم میکنند کرده و مسانه را و در آن وقت میدود و در کرده را  
ز این میگردد اندوز نکند و از این میکند مقتضات جصاصه که در مسانه و زین لفظ اول و  
سلس البول است و هموز که نشانی است با موجب صمو اینها میشود و در آن بار  
فایده میکنند و نفع میدهد از برای بخرد موجب الطول و جهت مسان میگردد و در وقت  
مبند صوت را از نفس سیده های مضغاتی میکنند و با این موجب نفوس قوت  
ساده میگردد و در مزاج و جامع هر دو حاضر و در طوبی را از برای تنفس میکنند  
و ظاهر میگردد و فعل آن از برای کسی که در این وقت مانع کند از آن خار است در اول درجه  
سیوم بانیست در آخر درجه سوم نیست از برای شایع سالیکن توامی صغیر و  
کسانی که در مزاج ایشان بنیم لیب یا بشد بنزاش معجون زرقی است چنانکه جانفوس  
در جامع اطوار مع لصریح نموده بان و این معجون استسفال نموده طوبی و معلوم میکنند  
و حفظ ابدان از کفایت سر میکنند و در نشان و مفرح است بخوردین و صدای غمی  
آورد و مخرق اخلاط است و مصلح آن نشانه بازه و در شده است در تخمین سکنجین  
نشری از این دو مقفان با جهات مقفان است بر اخلاط و تفریب است بر وقت  
شیخ زبیر گفته که نشری از آن بر حال مثل حوزه صغیر است و در نشری دیگر آورده  
از برای



که تریبی از آن دو در هم است و نوشتن ناچار سال باقی می ماند **صفت این**  
**اصل سوختن در پنج اندام و شد بر آن فنون از نه راه** نقل و از فضل و زنجبیل  
و دارچینی و گندم و بلبله و آمله و خمب الصنوبر و سطرخ و یا بونه این دو خواص است  
که مدار آن از عهد سوم اجس بر آن بوده تا آنکه تصرف کرده اند در آن اطباء  
عرب و محکم نس را در این سوختن نارنج بر آن افزوده اند برای اینکه در دفع آن  
در سنگین سوختن و زنجبیل و یاخ اعظم و شخ حبه که در افزودن عظیم کرد و دفع  
آن از برای خفقان و استسقاء و زردی و تبخیر زیاد کرده اند و بعضی بر او  
مد فرج و خسته تعبلی این همه ملاحظه زیاد شده اند نفع آن از برای العاظم  
زیادتی نمی و حرکت آن در مزاج از برای تصفیه می و نتیج آن و نیز متعسر از  
برای نزال طله بسیار است و جوز و او از برای خوشبو ساختن مکه و قطع طوبات  
سایده و بالجمیع اجزای اصول و فروغ همه مساوی باشند کوفته بخت محصل مضع  
وزن از و سه برشته معون سازند و گویند که شخ برش در قانون زیاد کرده است  
و بعضی از سراج طعن نموده اند بر او بسبب آنچه در قواعد ذکر شد **صفت این**  
**معون به نسی قانون پنج و یکس** فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و آمله و بلبله  
و سطرخ هندی و زرد و مد فرج و عروق یا بونه و منزه حب الصنوبر بسیار در نسخه دیگر  
منزاجیل و سورطون بعضی خسته تعبلی تر داخل است از یک یک او قبیه محم به  
نم او قبیه موز سرج است به سرون کرده است او قبیه مجموع او قبیه بوزن مجموع محصل  
محصل صاف کرده لغوام آورده عصاره را با آن می کشند و در نسخه دیگر محصل  
دو وزن او قبیه است صاحب اختیارات گویند که بعضی تخم را از آن به تخم او قبیه اضافه



که در **معجون ترش** نافع است از برای زهر خون اشیا پخته شده از این وزن  
دو نعلت درمی با آب سرد و از برای وجع کبد با کلفت و از برای بی با آب نیم گرم  
و از برای درد منجمد که مژده با آب و از برای در زاده بجز مژده و از برای  
سایر اوجاع و خاق با آب تلخ و اگر با اینها نماند باطلدی مژده و از برای  
نزف آلام بقدر باطلدی که مژده مژده و از برای وجع حاضر مثل این دور در  
امعا و ریح باطلدی مستحق مژده و از برای درد سردی و خون چون در شب  
بخورد و در کسالت با نسوز و در اشیا مانند با نرات مژده و از برای کردن  
مار با آب تر بخن با اشیا مانند و کما فی الله بر آن موضع بسع و نافع است  
برای سموم فانیه بر گاه با آب حله ناپوشند و بخته کردن سگ و گدازه خون  
با شیر و بود از نپوشند در نیم و اضع این ترکیب است که در سبب نافع آن  
**صفت آن** مخلوط سفید و بزرگ از بزرگ است و شمار از عقول و اقبول از  
بر کوبه است و از این و سادج و عاقر قاقا و کوه سنج لفاح و سخن نفی سرد است  
و ساینج و سنبل الطیب و تخم زعفران از بزرگ است و شمار بود و ساینج  
بمصل کلف گرفته بقدر کفایت معجون ساخته استعمال نمایند خنایله  
و صفت این نسوز چهارده جزو است و نرم است در نیم در هر دو خشک است  
در دو جزو نیم **معجون طین رومی** این نمید گفت که بعضی گفته که این ترکیب جانپوس  
است و شربت حسن پس بدست که منزه است از این قوه دیده ام که اسناد  
این الفراط است شیح داود گفته که من دیده ام این معجون را در هر ابدا  
رومی در زدن است که دیده شد از الفراط طیب و با جمله نافع است

از برای



باز برای سردی و حماه و ضعف کرده برگاه از حرارت باشد قوت آن بسیار میماند  
 و شربتی از آن با انتقال است **صفت آن** الفوی طبعی است درم الفوی ازین چهار درم  
 طین رومی صغیر از یکدو درم صطمانا ز اودنه خرج تخم سداب بر ساقی ابر  
 عصار از یکدو درم کوفته و نخته بعلی مصلح سه درم اودنه برشته معجون سه درم  
**معجون فسط** نافع از برای صدمه و استقباض و نزلات و او جاع صدر و معده و اسهال  
 امراض بارده و قوت آن دو سال باقیمانده شربتی از آن با انتقال است  
 و از برای تخمیل ریاح و نفیج سده یا باید که با مار العسل یا شامه **صفت آن**  
 اینست تخم کوشک مرصاف اسارون از یکدو درم چهار درم اودنه درم  
 زراوند گلبند درم قسط سلنجی ربوند چینی از یکدو درم پانزده درم زعفران  
 چهار درم کوفته و نخته بعلی مصلح سه درم اودنه برشته **معجون فسط** نیز میسر است  
 این معجون را دوای قسط سیر نامند گفته که این معجون معجون نافع است از برای  
 معده و کبد **صفت آن** اینست تخم کوشک از یکدو درم اسارون نسبت درم  
 و از چینی و سلنجی و قسط از یکدو درم قفاح اودنه مرصافی از یکدو درم  
 ربوند چینی ده درم زعفران بیست درم مبراند و طلا یعنی شراب کسانند و  
 صفت کنند و باقی اودنه را کوفته نخته معجون را بعلی مصلح سه درم اودنه  
 برشته معجون سازند این نسبی و بجزو است و وزن آن دو است و بخورد درم  
 و از اجتناب از خوردن در آن درجه و در نسبی دیگر قانون ربوند چینی و افضل  
 است و در **صفت این معجون** نیز میسر است **صفت آن** اینست تخم کوشک اسارون  
 از یکدو درم و درم و از چینی نسبت سلنجی از یکدو درم قفاح اودنه

7



مرصا... از بیک سی درم... سفید زعفران زراوند...  
بست درم غسل... اودیه... سفید معجون...  
**سفید معجون**

**غاری صغیر** در حسی... از بیک...  
بیک... درم...  
**معجون سفید**

بیک... درم...  
از بیک...  
حل کرده باقی اودیه...  
**منقول از تصایح**

و نفوه و جدر و استرخا و واقع...  
و مساج و مردمان...  
از برای جمع...  
نوا خوردن آن...  
و در ویای...  
کوشش مانند...  
برای و کجا...  
روغن کجا...  
در امراض...



کرم باب **بهرت** این برترین داز برای بویسیر با هر غسی داز برای ضعف کبد معده اراض  
این در مضمو با مار الحسل در باره و با مار الحین در حاف این معجون منصف است ناصحاب  
حرارت و مصلح این شتر است و باید که در ناسنای استعمال کنند این معجون را  
مگر کسانی که اسپند داشته باشند بزجاج نشان برود وقتی که نوده با مارها و سبزی  
از آن دو متقال است و قینکه بسیار است و فور داشته باشند بجهت آنکه این معجون  
کرم و خشک است در درجه مانده و بکنف است در وقت عدم و فور بسیار حاره و  
فوت آن ماده سال با قنیت و بعد از ششماه استعمال باید کرد **صفت آن** دانیزج  
بدر اینج از بریده درم در فون رعفران سلجیه حاما افون افاقیا قسط بلخ سنبل لطلب  
صنع عربی تخم خبذولی تخم الحوه منوحب الخروج فصل الهود کندر سماق و لوق کرب در نشی  
فصل لفت و زق کلانج عقاد و حاتم عطلسا تخم کفش از بر یک چهار درم متخرف و آنه زنجبیل از  
بریک سته درم ناخواه تخم حنیف و از بر یک درم تخم بادروج کدرم ادویه الکر که کشند  
نا میقدار که از افومی باشد پس بر شند بعلت گرفتن کفایت و داخل کنند در فون  
بسیار آنچه میراید و اندکی جوش داده در شسته لقا دارند **معجون دیگر** مشقول از فصاح  
رسمان و نافع از برای سرسام و بسیار اراض حاره و سرد و خفاف خستوت  
حلق و کج و صوت و خوف بول شربی از آن تا چهارده است و فوت آن تا  
چهار ماه با فمی ماند **صفت آن** بر رطونا را در آب پند تا نجسانند پس بختانند  
و کف از آن کنند تا دیگر کف نیامور و صاف کرده دو نبات انلوی بقدر  
حاجت در آن داخل کرده بچند آنگه تا بقوام آید پس کبر او صمغ عربی و تخم  
حربه و تخم خبازی و تخم خابرن و نوشه دانه و تخم کدو و تخم خر و منقشر و نساج



صندل سفید و تخم حنظل سفید از برکت خروبی نرم کوبیده با آن برشته شود و کاه دارند  
**معجون** العنبر در قطع سکار و بد لوی دمانی و نموده و در آن ما و خلاصی است  
و نضم طعام و نفوس معده و خوشبو کردن مکه و سرخ کردن لبها و محکم نمودن دندانها  
و نهم با لحظه منافع این معجون در امراض معده و دمان بسیار است و فواید این  
مدتی دید بانمی نماید و مقدار شربت آن تا با استقبال است و گاهی اجرای این  
معجون را پیش از شستن بعمل خسته نماید دارند **صفحه ان** پوست بلیله زرد و  
پوست بلیله کابلی بلیله سبزه حنی بر کوبند و زرد امه منفع خودی سنبل مطب  
پوست انبرخ قفاج اذخر منقل از بر یک خروبی سگ و فلفل خوز بوا کما فافله  
کما زنجبیل از بر یک نیم خرد اینشون خود مدی ورق کلر خ صندل سفید را یک  
ما و در وضع خوبی برک از ج کند صدف محرق اطهار العنبر فلفل سماق طباشیر  
سفید کل ارمنی بر و اید کفنه استه ابرسا جیده تخم انقش سبزه ناسه سافج مدی  
نقح تمام کافور از بر یک ربع خروبی کوفته و نجه لبلله و اسب و سبزه  
رنگانی خربزه استه رسته زرده خشک کنند پس غسل در آن داخل کنند و بر انش ملایم  
حرکت دهند تا منعقد شود در طرف حنی نماید دارند **معجون نوم** بسیار مشهور است  
در فریاد بیانات و کماسات قدیم و موقنقش بند کورست و ظاهر این است  
که از اسحق باشد چه در کتب کوفیه پیش از در سیده و بالجه معونی است  
جسین المقدار کثیر المنافع است بمصالح بلغم و رطوبات میسکند و نجات دهنده  
از بر مرض باز و در ترکیب آن مالبدانک از برای تهیه و العاطر است  
پس بدستی که عاوجه باه میسکند بعد از آنس از آن زیاد در استصفوی و نافع



است با این آینه برای فالج و سنان و سکنه و عشته و ضیق نفس و سرخای زبان  
و سعال و طب و فساد صوت و کجختن در بیاغ و سردی و ضعف ماده و کبد  
و امراض مفقده کجمع انواع آنها و از برای جمع امراض رحم سوای اخناق  
رحم و او را رول کنند و در یک روز و شب سرخ کرده اند اگر این خواص از این  
رسیده و آن نفع است از برای شبان و حاجیان اخراق و آثار آن مولد  
خرج است و مصلحت آن سکنه و در غایت است و آن گرم است در دوم و خشک  
است در اول و چون طلا کنند روغن از آن بریدن منع ضرر سرما و سفاق از  
غصب میکنند و قلع آنها میکنند و چون بر است بجا کنند نفع بیهکند و قوت آن  
تا چهار سال باقی ماند و مقدار شش در نهایت بر ما در بلاد بارده از برای  
سردی و لجان ناوی و شفا است **صفت آن** باید که ظل نومی پاک کرده و بکنند  
و بریزند با یکطل و نیم شترتاره با نون شترانچو و کنند پس از آن با یکطل روغن کافور  
به برشته انبوم آید و تجلیل و غفل و در غفل و در اجنبی و کما به و جوز لواء و عاقر حاق  
و خونجان از بر یکد و شفا زعفران بکشفال و نیم روغن کل اندکی و کس که اراده  
بوشنه نفع روغن از برای طلا کردن بهرالت و غیر آن باید که کثیر روغن از  
پیش از داخل کردن عمل **میخون نومی شفا** گوید که نفع و فالج و عشته  
و هتق و برص و بول برانافع باشند و معده را قوت دهد و شها آورده و با نهم رافع  
کند و قوت باه به نغزاید و رنگ را سرخ کرده اند و حرارت خیزی و سه از آن  
سپید است و موافق باشند **صفت آن** سر پاک کرده بکنن و نیم در تبر کاوی بریزند  
و در اشو و سه چهار یکمیل صاف کرده و در روغن کافور بر سر آن بریزند و با یکد



مزو و ج سازند پس فضل و خور بود بسیار و فضل در مصطلحی ذفا فله که در وضع و تدبیر  
 کابی و وارضی در مجلس از بریده درم خود خام زعفران از بر یک پنجم درم و فیه بنج  
 بان بر شد شریقی مقابل کرد کانی و حکم معصوم وزن لوم را درین نسخه بقدر حاجت  
 و وزن غسل در روغن را با هم سه چهار یک آورده و باقی مساوی نسخه شفا کانی را  
**معجون لوم به نسخه شریقی** نسخه که معجون نافع است از برای بهن و سردی باو مع  
 خام و قوت باه را زباده میکنند و ز یک در این لوم میگرداند و لوم که معجون ترا خورد  
 میگردند مثل جوانان و نافع است از برای هر مجلس و چون در رستان خورده بشود  
 مثل نوسنی از برای بدن و تخفیف رطوبات غریبه میکنند و طبعیت را  
 و در سینه میکنند به حال طبعی **صفت آن** بگردند بقیه خود سامی و یک در از غلب  
 نجسانند پس روز دیگر با نشن ملایم به برزند تا آن سایه نماند و در خود را منصف  
 نشوند پس از این احواف کنند پس بگردند زخم او یک در آنه پاک کنند پس  
 آن نیز را در آب بخورد و در پوز نا بخته نشود و واضح باید شد تا دیگر دو میل فرغ  
 داخل کنند در آن تیر کا و نازه دو ششده ان مقدار که چهار انگشت از روی تیر بر کرده  
 پس با نشی ملایم چون چراغ نجوشانند تمام شرفهانی شدن رسد پس داخل کنند در آن  
 روغن که نازه و پزند بر آن ملایم جوش چراغ یا آنکه روغن را بخورد کنند پس  
 خمر کنند تیر را در دیک مسکن تا بگردند مثل خسته بان پس غسل کنید صاف راوی  
 آن کنند ان مقدار که چهار انگشت از روی آن بر کرده و با نش ملایم نجوشانند تا  
 بحد العفا و ما غیر بالعفا در رسد پس بگردند کطل از لوم دو از ده مقابل خود در  
 بر دو نو دوی سرخ و **صفت آن** در فضل کوفته و بنجته در این کنند و بر نهند تا بگردد

فصل سیاه و فصل در شفا کانی و شفا کانی  
 دره کانی و شفا کانی



مخلوط شود و در سوی سبزی کرده نکاید اندود و در حال بقدر خوری از آنرا بکار دارند  
و بعضی گفته اند که عصاره ششمار استعمال باید کرد و این نسخه نیز در وقت در آن  
گرم است در آن درجه سوم و خشک است در بکدرجه دهم **مغزنی** که در باغ غلیظه را  
مخلط و در فواید بار و او بید و پس را کشاید و منفع بسیار است و نقیده و باغ  
و صد رکنه و اشتها آورده و در فصل است و حرفت البول و زرف الدم  
و اراض مغز را نافع است سواهی لو اسیردان گرم و خشک در دوم و صریح  
از آن **مغزنی صفت آن** مثل الطیب است دوم نرم زفتن شکر دم  
فضل دار فضل از بزرگ و از زردم بدر اینج زعفران خردید ستر از حرکتی از  
بر یکبار درم و گاهی زیاده کرده میشود این اجرا بنیون و بعضی زیاده کرده اند  
مرحمت و عافیه و کندر و روح و دو و اسارون و فوه و جاش و روح و  
قسط **مغز غلابی** نافع است از بزرگ و از کوچک شراب مزوج با غسل و آب  
بمکرم نوشند و کس را صرع بوده یا چو آن بنوشند نفع باشد و همچنین نافع  
است از رای زبان و درم صلب و قطع وصولی که سوجه هم شده مسکه و جمع  
امراض بلغمی را تسود دارد و در کفره بلغمی و ضیق التنفیس و اسهال کینه یا نافع  
باشد و قطع وصول غلیظه اجرا رسنه و کشکند و موده فایده دیده **صفت آن**  
**بسته نوح برس** ز صافی سلیمه در زنی دار فضل بسیار بکوس حما یا خشک شده  
از یکبار درم مثل الطیب فطاح از بزرگ و از زردم زعفران خردید هم  
نرم زفتن از یک است درم فضل است درم تنی فسطو و اسارون  
از یکبار یک درم غسل بقدر حاجت اجرا از بزرگ و فنی باشد که قسته نوحه مانند



در این کتاب میسازند و حل سازند و در بعضی گفته شده وزن او در هر شش ماه یکبار  
باب نهم در این نسخه آمده خردست و وزن یکصد است و در هر روز یک بار است و  
براجش گرم است و در ثلث درجه اول و خشک است و در آن درجه سوم و بعضی گفته  
اند که شش ماهی از این معجون از یکدک نامند گرم است **معجون قهوه مطبوخ** نافع است از  
برای فساد مزاج و درم که در تقوی معده و درنگ زود است **کند صفت آن**  
**به نسخه شش ماهی** پوست بلبله مصطکی رومی و در تخم دارچینی از یک است  
چهار درم طالبیست سه درم خوشان ده درم مارتنک شش درم شماره این  
نهم درم مسج و فیلوس مقدار بی که ادویه را بان که بر شش ادویه گرفته بجهت منقح و  
سه شش ماهی سازند بر صی چون فلفلی شش لوزن دو درم باب نهم و اگر جوی  
این دو آن بود که در جویب ذکر کند تسبیب در معاجین ذکر کردیم لیکن چون  
شش ریس در معاجین ذکر کرده ما تسبیب آن در معاجین ذکر کردیم این نسخه جود است  
دو وزن یکصد است درم مزاجش گرم و خشک است در اول درجه سوم **معجون سنبلی**  
نافع است صفت یکم که در معده را **صفت آن** سنبلی الطیب افسطیخ تلخ فجاج  
از در فصب الذریره میبرد آن به بیرون کرده از یک چهار درم عفران مرصافی در شون  
فلفل از یک یک درم مقل از رقی دو درم سله سواد اینی درم ادویه را گرفته و بکنند  
مقل را در موز را در ثلث بچوشانند و مجوز او در عسل گفت گفته اند که فایده  
معجون سازند این نسخه بارده خردست وزن آن سه و یک درم مزاج گرم است و  
خشک در اول درجه سوم **معجون سنبلی** منقول از قرابادین فلفلی نافع است  
شردی معده را و منقح سیده جگر و کبد است و در اول بکشد و در درجه



که این سردی نباشد ز این کند و استسفا را نافع باشد **صفت آن** انیسون نیم کفن  
اسارون انیسون رومی منیادام مقشر اجرامسادی مجبور کوفته و تخم  
بصل کف کزنده شده وزن ادویه معجون سازند شربتی در درم این نسخه  
نیم خرد است زراخس گرم است و سه ربع در خشک است در اول درجه سوم  
**معجون بندی** در منافع بالوشن و ابوی اندی رنگ و زردنکو  
کردند و جرم را فوت دهد و نقیه بکند و طبع را نرم دارد و نافع است از زردی  
پواسیر **صفت آن** نسخه شش فلفل و از فلفل بلبله سیاه امله منقح فلفل بون و فلفل  
از بر یک چهار اسنار کوفته نیمه روغن کاه و جرده لوز کف کزنده سرشته معجون سازند  
شربتی با شغال باز باده از هر کسی بعد از استنشاق و لغض گفته از نهایت شربتی  
نادر و متقال است و این معجون سوای روغن کاه و غسل شش خرد است  
زراخس گرم است در اول درجه سوم **معجون** که نافع است  
از پیرانی صنف جلودی لفت الدم **صفت آن** کنار فارح دم الا حون  
ورق اللصف شیب عانی اجرامسادی کوفته نیمه لعاب لیس شربتی از آن  
بانتقال با اب تبکم این نسخه چهار خرد است زراخس گرم است در اول درجه دوم  
خشک است در آخر درجه دوم **معجون قفاح** سودمند بود بجهت سرفه و درد خلج  
و سینه و معده و او از صاف کند و بول براند و در دسبزر نافع باشد و فلفل را  
نهایت سودمند است **صفت آن** موثر منقح بالمشش سبز بر لدام که باشند  
بسیار نیم درم سنبل الطیب زعفران سلیمه رومی دارضی داربغیان از  
پولیک بلام قصبه اللذریه قفاح از هر کفصل از زنی نیمه لاطم از بر یک



دو درم دهن مرصافی چهار درم صمغنا و موزیر منصف را در شلخت بچونند و با قند و آب  
را کوفته و با بنجینه یا سبزه درون او در به غسل منصف بپزند و در هر یک یک درم باقی بماند  
**نوعی از ارمونی که بکوبند** نافع است از برای سعال و اوجاع صدر و کوبند و صید و صند  
کبک و منجد است از برای آلات نفس و موده و موهنه در صورت اوصاف میکنند  
و او را ببول میکنند و نافع است از برای اوجاع عظام **نوعی از ارمونی** مرصافی چهار  
درم علك البطم چهار درم و درسته دیگر دو درم از خشک سنبل الطیب زعفران درختی  
سنبله از ریک یک درم و در سنبله دیگر یک جایی سنبله دار شنبلیله شان است فجاج  
او در نفس آلوده مفضل از زرد درم دو درم و درسته دیگر یک درم مفضل صفا البوس است  
موزیر زرد و آنکه که آشنه و لوت از او کرده باشند است درم غسل منصف لغز  
کفایت و در بعضی نسخه ها غسل است درم است و در دیگر نسخه ها شازده و درم صمغ  
را با موزیر در شراب رخانی کهنه نجاشند و او درم خشک کوفته و بنجینه علك البطم  
در غسل حل کرده موزیر درم شسته بچون شازده و بود از دو ماه استعمال نمایند شوشی  
وزن یک درم با طبع روزانه بپوشند **سجود نود و پنج** نافع است از برای اوجاع  
سعه و طحال و کبد که از برودت باشد و از برای خسور و سردی و جنات دانه  
بار و **صفت آن** بنجینه پنج درم بود نه نهی بود نه کوی فضا اسالیون سیالیون  
از ریک است درم نیم از قش یا بونه جاشینا از ریکها درم ششیم یا نژده درم فلفل  
چهار درم است و کوفته و بنجینه غسل در شازده و در طرف جنبی که دارد از  
و در وقت جهت استعمال نمایند این نسخه هر خرد است و در روز آن یک نسخه  
یک درم است یا بنجینه اصل چهار نسخه و یک درم است و در هر یک از اینها



فمنحه اصل دیگر دنیا بر نخی دیگر ارم و خشکت از دو درجه و نیم **معجون** این  
معجون جمله از مفرقات است و از معاجین بسیار است و بعضی از اطباء این  
معجون را از زبانات شمرده اند **صفت آن** قرقرن زنجبیل قوئل سنبل الطیب  
دار فضل دم لوب جوز لوباقانده با شکر طبع بندی دار چینی لسان القضا فرساز  
بندی در وچ عرقون با در نجبوه لسان الثور مصطکی خونجان فر خشک و ارید  
ناسنه سنبل کفدر تراوند خرم سلیمه یا قوحت زمانی کلنخ از برید درم  
نشانه کوشند درم پوست از ج بسته درم ریحون پوست بلبه از رنگ  
یک درم همین سرخ بندرم آهسته شکر زگی از رنگ نمدانک محمود از نونه و نونه  
در نهایت سخن کرده بعمل مصفح و وزن او در بیشتره شش می باشد این است و  
یک جز است و وزن بنجاه نه درم است و چهار رنگ مزاج گرم و خشک است  
در دو درجه و بعضی گفته اند که شش می از این معجون از یک درم است **معجون**  
اعضای ریه افوت و در وقت طاری در دو معده را قوی کرد اند کرد و  
زنگ را رنگو سازد و طعام نفهم کند **صفت آن** دار چینی سنبل الطیب پوست  
سیرون سه جز مفرقات بقدر ادنی خونجان همین سرخ همین سفید سفید ذواله  
پوست بلبه با در نجبوه کا در زبان از رنگ درم مصطکی زرنج پوست  
از ج در وچ عرقنی زونبا و سنبل کفدر حب الفلفل نعناع خشک اینون  
بسیارند بلبه سیاه لوب زندان زعفران جد و از خطای که با بر و ارید یا سفید  
مرجان فروری از برید و درم کوه کوه فی غنی کلنخ از رنگ چهار درم مای رو نیال  
خسته العلاب مهری لوبوری سرخ از رنگ چهار درم شکر نیشی نیم سفید غریب



از ریشه  
سازند

یا مشتقال و زریق طلا و ورق نقره از یک سجاه عد و قند سفید غسل منصف با آب صابون  
 سوزن ادویه سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن سوزن  
**از روستار** نافع از برای زفت الدم از بردن و نوزنک و رطوبت مزاج  
 و درد و کیند از برای ضعف قلب و معده و فساد و عرق و از برای اسهال و  
**صفت آن** قسط بلخ سلمه ذیح سندی نصیب و زرقه قر قفل از یک یک و او قیده سینه بلخ  
 رومی از یک یک او قیده سیک اصلی افاضیا جل سرح طبایر سفید قوئل کندر  
 از یک یک هم او قیده کوفته سرح بر برین سرسته معجزه سفید سوزن سوزن  
 خود فارس **معجون** مفوی قد و خود با لطف حکیم **صفت آن** طبایر سفید  
 پوست سگدان خرمن از یک یک و در هر کلی سرح نفع خاک پوست سرون  
 سینه پوست از سرح پوست پندرز و از یک یک بکرم همین سفید همین سرح صندل  
 سرح و صندل سفید صغیر خشک ریاب تخم تور و از یک یک بکرم و نم کوفته تخم  
 پاشیز نواله شیرین معجون سازند **معجون** **صفت آن** منقول از خط میرزا محمد باقر  
 عفر الله مفوی اعضای رسته است خنی اندین مفوی باه است و این میگرداند  
 مستعمل خود را از امراض غصیب و مخکم میگرداند مع را او فواید بسیار دارد و در تشنش  
 از رسته درم ناسته مشتقال است **صفت آن** مشتقال مفوی خوبی آن خطه شنب  
 مصری بود همین سرح و همین کفندون فی العصا قیره و سوره بصور و بیان حیات  
 و قفل کفند و تخم خرزه و تخم جبار و تخم خرزه و تخم کز و تخم باری و تخم شام و تخم  
 استنت و تخم خشی نش و تخم خشک دانه که زه نیک و تخم بید و او فواید بسیار  
 و خشک مر یا از یک یک مشتقال منوار حسن متفرد نماید در امراضه  
 سر صلبه



و نیز جلغوزه و حبه الجوز و حب الفطن و کنجد منقش از یک سفت منتقال در اثر خونی و قرح  
و سنبل الطیب و اسارون و بیاسه کباب خبی و کبود کوفی و زفره و زنبق و خورلوا  
و بارنگ و عود قماری و غیره شنب و زعفران از یک سفت منتقال شنب خبی نیم منتقال  
از نجیل بوزیران و قسط بترین و در و بیج خبی و شوحب از یک سفت منتقال غسل  
مصنوع لغد حبه بدینورن نماید **موجنی** او با **نور** منقول از خط جلم و الدین  
محمود بزرگی که در رساله مجربایت خود او در این صنف از برای منافع مذکور و در  
اسرار لطیفه و زیاده فی لذت شهوت **احاطه ان** مردارند یا سفته و بسید  
مرف و اینسون و بهمنه بچند و کانیج از یک نیم منتقال بیج بسید نیم منتقال  
نجاح ادخر کلی و کبود کوفی و از بارنگ از یک منتقال سفید و در خبی و اسارون و  
مصطکی رومی از یک یکدانه یک صنف عربی و کبر اسفند از یک یکدانه  
او به از او کوفته و بخته با هم چندا در غسل مصنف کبر شد و در طرف خبی کفایت  
و وقت منقح میامست **موجنی** او با **نور** منقول از خط جلم و الدین  
بجایزهای سودا و بلغم را منقش یا بند و زنگ و زار و شش کند و بوی دمان خوش  
کند و سردی کرده و منقش را نافع بود و اندامها را قوت دهد و بادای غلیظه را  
بشکند و بسیاری ادرار بول نافع بود و با **موجنی** مبارکست **احاطه ان** قافله  
کبار و عود و خونیان و خورلوا و قرحل و سنبل الطیب و بیاسه و بدرالنج از یک  
دو اسنار و ایفون و عافه و حار و حلو و در اسنار کله رخ شرف و الاضاح و عماره  
و شنب خبی از یک منتقال کله پ ده اسنار غسل مصنف و در سن بدینور منقش  
سازند شربت یا منتقال سنورجان **موجنی** او با **نور** منقول از خط جلم و الدین



اصول شفا در مختلف صور سخاں شنیدم ماسریره بوزیدان پوست سنج کبر سوط  
از بر یک دو درم پوست بیدرز و نمقدرم سنج زرش را از پاره فلفل صوم از بر یک  
یک درم و نیم نمک بندی بیدرم دار چینی اینستون درق کل سنج زرش فلفل از  
بر یک دو درم بیدرم مصطلی زعفران از بر یک دو درم اجزار او فلفل سنج زرش  
با دام نبرین چرم نموده با سکه وزن او و پیش منصفه چون سبازد بر صبح شفا

شاد دل نمایند در دهن سوس و سوسک بالسناد و حوض منفاصل و وضع در کین زرد  
اعضای امانع و مرض تشنگی را که وزن بسته باشد نیز سوسه است **بجون**  
**چوبی** در اعضا تصحیح سیده باد بود و جمع امراض سوزاوی

و بلغمی را نافع است **صفت آن** پوست بیدرز و پوست بیدره کبابی بیدره  
اصول شفا در مختلف صور سخاں شنیدم ماسریره بوزیدان پوست سنج کبر سوط  
از بر یک دو درم پوست بیدرز و نمقدرم سنج زرش را از پاره فلفل صوم از بر یک  
یک درم و نیم نمک بندی بیدرم دار چینی اینستون درق کل سنج زرش فلفل از  
بر یک دو درم بیدرم مصطلی زعفران از بر یک دو درم اجزار او فلفل سنج زرش  
با دام نبرین چرم نموده با سکه وزن او و پیش منصفه چون سبازد بر صبح شفا

درم فلفل زرش با ناخواه نمک بندی بیدرم سنج کبر سوط  
بندی از بر یک دو درم خوب حسی اصل شفا در مختلف صور سخاں شنیدم ماسریره  
بوزیدان پوست سنج کبر سوط از بر یک دو درم پوست بیدرز و نمقدرم سنج زرش  
را از پاره فلفل صوم از بر یک یک درم و نیم نمک بندی بیدرم دار چینی اینستون  
درق کل سنج زرش فلفل از بر یک دو درم بیدرم مصطلی زعفران از بر یک دو درم  
اجزار او فلفل سنج زرش با دام نبرین چرم نموده با سکه وزن او و پیش  
منصفه چون سبازد بر صبح شفا

اصول شفا در مختلف صور سخاں شنیدم ماسریره بوزیدان پوست سنج کبر سوط  
از بر یک دو درم پوست بیدرز و نمقدرم سنج زرش را از پاره فلفل صوم از بر یک  
یک درم و نیم نمک بندی بیدرم دار چینی اینستون درق کل سنج زرش فلفل از  
بر یک دو درم بیدرم مصطلی زعفران از بر یک دو درم اجزار او فلفل سنج زرش  
با دام نبرین چرم نموده با سکه وزن او و پیش منصفه چون سبازد بر صبح شفا  
بسیار وزن او و پیش منصفه چون سبازد بر صبح شفا  
**بجون** در اعضا تصحیح سیده باد بود و جمع امراض سوزاوی

بجون در اعضا تصحیح سیده باد بود و جمع امراض سوزاوی  
بجون در اعضا تصحیح سیده باد بود و جمع امراض سوزاوی



و بجز از یک مشت متفعل کبار ضعیف و در فضل از یک مشت  
مترسسته و نمودارم متفعل و متفعل و متفعل از یک مشت متفعل از یک مشت  
مفوض در نزد آن و ما به شتر اعرابی تخم زشت و تخم است و تخم یاز و تخم  
لیون و تخم زرد و تخم کهنه و تخم سفید و تخم حرد و بوی آن و بعد از خطای و  
حب الصبور صفا و تخم زرد و بوی آن و بوی آن و بوی آن و بوی آن  
سرخ و بوی آن سفید و فصل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
غصه و بوی آن سفید و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
لوفته و بوی آن سفید و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
خط حکیم محمد باقر **احاط ان** فلفل و در فضل و در فضل و در فضل و در فضل و در فضل و در فضل  
متفعل از یک مشت متفعل بوی آن سفید و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
چندوزه از یک مشت بوی آن سفید و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
ادویه بوی آن سفید و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
بوی آن سفید و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
کله خ عارقیون سفید و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
رب اسوس مصطلکی از یک مشت متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
خوانند و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
مفرضی و بوی آن سفید و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
سرخ کله زبره افغانی و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل  
سفید و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل و متفعل



سروع الاضاح و کتبه مقدر و زنجیل و محموده مسوی از یک سکه متقالی نزدیک بقصد با زده متقالی  
کوفته و پنجه با سکه و دندان ادریس غسل منصفه زرشند و در روز مختلف از آن مادل نماید  
و بعد از آن بدو استبداد و متقال و نیم بعین است **معجون** نافع از برای کحه و قوی و  
جمع عمل حادثه از بیغم و مین طسب است **اخطاطان** بسا فوج برای قرفه و  
زنجیل و قفل سفید و قفل مسیاه و در ارضی و صغیر و در ادریس کابی از یک  
بجمتقال نزدیک مقدر و محلو کتبه **معجون** متقالی از کوفته بروغن بادام  
بست **معجون** متقالی چرب کرده غسل منصفه شده و در آن ادریس زرشند و متقال  
**معجون اصطناعی** بیغم و مرزه سبزه ادری قاصد و غرض است **اخطاطان** بر آنچه  
وصف کرده محمد زاری زاری در باب **بکیر** ابارج قهر او اقبول از برای  
بکیر **معجون** و حجازی از زرشند بکیر **معجون** یا چند الطاکلی بکیرم کوفته و پنجه کفله  
بکیر زرشند و در آن کفله ادریس زرشند درم با سکه درم با سکه با سکه بعد از  
بر بر پیش ازین **معجون** و بعد از آن **معجون** **معجون** **معجون** **معجون** از اصل  
محمد زاری نافع از برای اخراج بیغم و زنی **معجون** در همه اوقات صالح است **اخطاطان**  
**ان** ابارج قهر او زرشند و کفله از یک یا زده درم اقبول و بکیر زرشند و کفله  
فاز لقیون کفله از زرشند درم یک کفله و در زرشند و کفله حنظل از زرشند درم  
کوفته و پنجه یا کفله زرشند زرشند درم با سکه درم با سکه **معجون** **معجون**  
مسعوده و سبی و منقوی ناه است **اخطاطان** چیز نو از قرفله و کفله ان العصاره و قرفله  
زنجیل و ارضی و منقوی و محمود و زرشند در عفران از یک سکه متقالی فافه و کفله از  
بر لب کفله زرشند و متقال و نیم بقصد کفله از زرشند متقال غسل بقدر

کفله



کفایت قدر الجلاب حل کرده در عسل داخل نموده بقوام آورند و او را در کوفته بخیه  
رشته همچون سازند شربنی کمنقال **مخون لوزی** اسهال صفا و بلغم کند **اخطا طان**  
سقمونیاده درم مغز حب القرطم ده درم مغز بادام شیرین مقشر خردم سکر طرز شرب و نیم درم  
زعفران یک درم شرب کمنقال **مخون** آخر طب الاستفراغ المواد الرقیبه المودیه و اللطفا  
و نمیرس ادا اجرا **اخطا** سرد انبض در میان قرضل و جوز بلاد و عود قماری بی وزعفران من  
کر واحد و اوق سقمونیاده فرط سطر و ثلثه درایم بلغم بظنی و القان مد و محمل و بعضی و عسل  
سرع الزعود مصفی و بده نصفه شرب واحد علی الرقی سماه فایر **مخون لوزی** سعی المعده  
من الرطوبات و یختم من الرض و الفالج و سایر الاعراض البلیغه **نیم** فلفل سود و در صغ  
و در فلفل و قرضل و سنبله سعد کوفی و زنج کابلی مقشر و جوز بو اس کل واحد وزن مثقال  
حب البیل وزن سه ساقل زربا اصل و سدر امض من کل واحد وزن سیسج و عثرون در سما  
بعضی و انزب منه بصاحب الرض و الفالج مثقال فی اماه ابحار و لاجل الاستفراغ **خمسه**  
الی سه نوار هم **مخون ابل** رفع ریاح کند خصوص از معده و امعاء **اخطا** اهل  
و ناسخاوه و کند و در جنبی اجزا ساوی کوفته و بجه و بعضی سه وزن مجموع او دویسه شسته بخیه  
سازند شربت از کمنقال یاد و درم **مخون ابی سلیم** این مخون را فریادرس گویند و بعضی حیث  
و شهور مخون ابی سلیم است و بعضی مخون ابی سلیم گفته شد و اول صحیح است و این مخون مخدر  
و سکن درد است از برابری که باشد و جمیع اوجاع حدانافع است و فروری است نذاز مرضی  
که غالب بود و شربت است از برای دیوسورس **اخطا طان** افیون و بدر النج سفید از یک  
دو مثقال فزیون و زعفران و سنبل الطیب و عاقر قوسا و سورجان و قاقده و در فلفل از  
یک نیمه نعل کوفته نیمه عسل مصفی سه وزن او دویسه شسته شربت بخیه افویا و خوانان



سیم منقال و برامی ضعف المزاج و کوکب کدکابک و این نسخه جزو سبت و وزن این نسخه  
فرج منقال و فرجش معتدل است در گرمی و سردی و حرمت در دو درجه و نیم **معجون از سبب**  
و از برای معجون از سبب جنس نیز گویند عجیب الفعل است از برای سعال و لغت الدم و  
قرصه ریه و مده و مغموره در سردی و درم ریه و حرق عضلات و فی طعام و مکنه و صفت و علل  
مشابه و احتیاق رحم و حیات که از در حیات مانده باید که بخورد و شود پیش از وقت نوبت  
بسیکعت و از برای رومات مبرج و سمود شروبه و مسموم **اصططابان** دار چینی و قسطان  
و باز در وجد سیدستر و افیون و بقیض سیاه و در فلفل و سیمه سایده از رنگ یک اوقیه  
مسعود و باز در او بر عمل حل کرده صابنی نموده بقولم آورند و باقی اوقیه یک نسخه بان کشند  
و در ظرف چینی با نفقه با طلا لکاب از شیرت بمقدار با فله مصری با مار العسل و در فواکس  
که مالکست چکانیده با شکر درین سه قطره روغن کچک و این معجون سبت خرد است و آن سبت  
خرد سبت اوقیه است و فرجش گرم است در نیم درجه و نیم **معجون اسبیل** این معجون مسود  
است بسید امعل حرجانی بیماری ناشود و با غم را مفید است به رنگ رور او شش که در بوی نان  
را خوشش گرداند و سردی کرده و مشابه را با فغ بود و در تقویت باه بی نظیر است و امام اول  
قوت دهد و باد های غلیظه را نکند و بسیاری از در او عمل را مفید بود و با جمله معجون مبارک و  
کثیر المنافع است **اصططابان** قاقه که بارده عدد و خولجان و جوز بو او فلفل و سنبل الطیب  
و بسیار افیون کارزانی و عاقر قرحا و حر نو از رنگ استار مصطکی رومی و زعفران  
و زنجبیل و بدر النج از رنگ و استار گل سرخ منزه الاضاح و غیر آن است و رنگ سببی  
از رنگ منقال کلاب و در استار عمل مصفی نو من بستور معجون سبب از رنگ منقال  
پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد **معجون طست اسبیل** و دیگر که بقوی و علاج بار

و القابلت



و انحصار است و بابه را قوی گرداند و لوط آورد **اصططاطان** چند سینه از مفضل  
 و خلعت و خنجر مریا و غیره از امسادی کوفته غسل بوزن این  
 داخل کرده بخوام آورد و او را بان سیرت و مقدار یکدم از اجزای ساخته  
 بوزن طلا سجد که همراه زرده تخم مرغ نیم سست فرو براند **معجون** اگر این معجون  
 با لطف شفا بخش است و از معا چیز که است بلکه بعضی این را از زمان  
 شمرده اند و این بسیار دارد و در سرد در دندان و فینق فریاح معده و جمع امراض رنج  
 را نافع است و مقصد از این برای سبوم و مایع شدن موی است و بتفعل این معجون  
 از درد چشم امین گردد و در تقویت ماه خاست بر که در هر سالی این معجون  
 را بنصفه نخورد و اگر چه عمر وی بقصد رسید و شده زن داشته باشد همورا  
 خوش کند **اصططاطان** تخم کز حب ایشاد و تخم ریش زان خواه و تخم ریحان و تخم  
 بیاد سبزه و زرد تخم بون این بنیت از را بریان نمایند و شفاصل مطری در محل  
 اسالی العصاره و سبزه ماه و کندر نعید و بدر حریل و عود خماری و فلفل سفید و  
 سنبل طیب و عود کس و همین بقصد و همین شرح مجموع اجزا در دوازده اند سادی رفته  
 بلکه دوازده علمه و علمه کوفته و بنجینه با شفاصل صحیح و شفاصل شام بخورند  
**معجون بدل افون** که حکم عماد الدین محمود پیشی شراری بجهت شخصی که معما و یافون  
 بود و مستحق بود که شفاصلی ساخته **اصططاطان** فلفل سبزه سبب شفاصل و نقل  
 و تخم ریش زرد و زرد از برکد و شفاصل مغز تخم خرزهره و کاشمش و بدرسا لبوس و بدر اینج  
 بقصد از برکد شفاصل حبه انار و برگ سداب در سوسک از برکد و شفاصل زعفران



بیمارستان را از این جهت که متفق است با نوزده متفق است که گفته شد تحت لعن مصنف سوره در آن از و بر حق  
سازند شربت بعد از اینها و از اینها **اصطلاح** این معجون شکر میرزا از یک طرف  
خلیم محمد باقر حکیم نایب ولد حکیم عماد الدین محمود فرزند زکی و اسرارون سامی و فوه الفضا  
و دار چینی و قند و تخم زعفران از یکدیگر متفق است فصل پنجم در بیان متفق است شکر خرفه و کاشم  
و بذر سنبل پوس و بزرگ اینها و قند در عرقان از یکدیگر متفق است در اینها و بزرگ  
سدا و رب اسوس از یکدیگر متفق است و بزرگ اینها متفق است از اینها که در اینها نوزده  
متفق است لعن سوره در مجموع از او به نوزده نوزده تا نوزده **معجون** در مجموع است از  
برای او جامع کبد و طحال و معده و در بیاغ متولد در **اصطلاح** این نسخه شرح  
و در اینها و تخم زعفران و اسنبل پوس و تخم سبب نخود و حمامار  
سنبل الطیب و خدیو شکر در او نوزده نوزده و در اینها و اسرارون و گردنا  
از اینها و سادی گفته شد تحت لعن مصنف بعد از اینها معجون سازند و این معجون  
سوادی غسل چهارده جزو است در اینها گرم و خشک است در اول درجه سوم و  
در نسخه دیگر نوزده کرمانی مدبر را از او اصل است **معجون** سید خون آمدن از عضو که باشد  
منفرد است و از برای آنرا طمیت که بسبب کثرت خون در بدن باشد بعد  
از قند و بر کا صفاوی باشد بعد از آن قند و بعضی در آن قند بعد از آن بعد از آن معجون  
و از خون بلغمی باشد بعد از آن قند و بعضی در آن قند و بعضی در آن قند و بعضی در آن قند  
از سوداوی باشد بعد از آن قند و بعضی در آن قند و بعضی در آن قند و بعضی در آن قند  
استحباب کرده **اصطلاح** این نسخه معجون که با نوزده نوزده تا نوزده

ام (الاج)



دوم ماه خون کل از منی و کل نخوم فلان را بر منی کوفته و کشته بر منی سینه اولی ادر  
بدرستور مفرغ چون سینه زنده شربت و در دم با بخور دم با اسباق با آب خرفه زنده **معجون**  
**نوم** تا بقیع بنده بر منی حق نام است و لازم سید محمد با شرم منی طیب سخطا مستطاب حکیم  
مغیر الکوک سید عیون حفا الی اسن الا تام والعدو الی حمة حمید الدینان بهادر  
کلی با از ادر خطام با در شیه خلد مکان خفرت ادر منی زنده کله غازی بود سار  
سنتفع کیده و شیه در زمینان چهار روز با منی بد اولت می نمود و این معجون نافع است  
از برای جمع ادر اضر شود اوی و بلغمی در زمان جمع میوم **اخطاطان** حل کا در ان  
کبدنی رنگ با در بخوبه ابر کست بختقال سنبلیله قلع بلبه باه کوبت بلبه کانی  
غلبه تغلب از بر کله و از ده متقال به هم مخلوط و از ده رطل در غلبه کوشانند  
تا چهار رطل مانند پس بکند تیرازه پاک کرده بکطل و در ان مصلوبه داخل کرده با  
مدیم به بزنده نام است و پس در رطل شکر کا و تازه دو شیده در ان داخل کرده القدر که  
در ان شکر بود پس بکطل روغن کا و داخل کرده بچوشانند تا روغن را جذب کند  
پس غسل مصفح در رطل داخل کرده با شش بلایم لغوام ادر زنده و نجس و نقل سیاه و نقل  
مصفی و دار فضل و نقل و سنبلیله کباب جنی و خون بخان و همین شرح و همین تصفیه و متقال  
و کل با بونه و مفرغ کوش از بر کله متقال غیر شنبلیله و زعفران بازرنگ کشفال کوفته و  
بنجته با منی سینه زنده شربت چون سازند و در ظرف جنی کرده در خون کله ادر زنده بعد  
از این روز شربت کشفال کله در **معجون نوم** به نسخه خراب ریاض الفوائد که در ظم  
در کرده و کفته که این معجون انواع مبردین و در جرا صواب سئل و مجویین را نافع است  
چون استعمال کرده شود و بعد از تصفیه و در سینه سینه غلط الی شرف **اخطاطان** سربا







ادویه کوفته و پنجه بر سر معده عمل شده وزن او در بیشتر روز در ظرف جنسی که ندارند  
**معجون جادو** منافع بسیار دارد و در زمان سموم و در نفع از برای اشتقاق  
بی نظیر است **اصططان** جادو از خطای کامیونس نخ کفش حاصل می شود که جلاست زبر  
خوب تر نخ خیار است و سفوف در پونج نخ کندانج جاوید بود است نخ کفش است  
نخ کفش که مکتوب زر او در نقل نخ کفش است نخ کفش خرد و نشسته حبه اساز و  
شامی عصاره است مصطکی رومی از رنگ کاشفان کوبیده ای معدنی هم منقال ابنون  
زخفوان چند بدست از رنگ کاشفان کوفته و پنجه و بعضی مضمضه وزن او در  
معجون سازند و در روز یکم از زعفران کوبیده و پنجه و بعضی مضمضه وزن او در  
زیاده کند و باه راوت دهد و پنجه کوبیده و پنجه و بعضی مضمضه کرده و  
و معده را سوزد است و در غذا طعام آورد **اصططان** در نقل سبیل الطیب  
ذوقه از رنگ و منقال ابنون و نخ کفش از رنگ کاشفان زبره کمانی بدبو  
مصطکی رومی و نفع خشک و عود بندگی از رنگ منقال نقل و در منقال کوفته  
و پنجه بعضی مضمضه وزن او در بیشتر است و در منقال **معجون خطایا**  
منافع از برای صلابت و سده و ادحاح کبد و معده و طحال و حیات **عشق اصططان**  
**ان** به نشی و نخ کفش خطایا و نقل از رنگ ده درم فسطیح و سادج بندگی و سبیل الطیب  
در بود ضعیف از رنگ کوفته و پنجه بعضی بندگی و معجون سازند و پنجه  
مکدرم با آب تمیز و سده این نشی و سبیل طحال و این مجموع است و  
درم فراختر کم و خشک است در اول درجه سموم **معجون جلالی** که بنام امسال منی  
و دفع سحر است از آن نافع است و قصبه را می کشد و عود آورد و در وقت کام دهد



و متوقی اعصار است و کرده و منانه و لفظ آورده و بحسب **اجلایان** داری  
و قوه الطیب مصطلحی روی از بربک و متقال مشک بینی بود از آنکه مجز بود متقال بینه  
چلی سنبل الطیب عود هندی از بربک و متقال حب الفیل کفچه چهار صد عدد بود از پنج کفچه دو  
متقال بونت حسی کشر مختلف لسان معصار سنبل متقال رشته و خضه اللعاب مصری و  
سرخ خشک نر زرد و قوت اشیمان رفتی نر خشک کرده باشد و مایه نر از عودانی  
از بربک چهار متقال زعفران دو متقال غیر از این متقال نبات کفچه چهار دره متقال  
ادویه را کوفته و بنجریه با بانه خندان غسل کفچه مصنع و قدری روغن تمسک با دام  
با دام نرشته لکه دارد نرشته از این متقال نادر و متقال زعفران متفوه مشک و زعفران  
و اندک دار حسی و زبره کرمانی **معجون** **چون** **چون** تا ایف حکیم عماد الدین محمودی  
نیز از این نافع از برای مالتو نیا بود و کبر و جدام و اشک و فروخ سوداوی و سوداگان  
و جمع اراض سوداوی **اجلایان** از بربک و جرد و از خطای مجرب نر از او بدخرج  
و خوشنجان و اقبون و کاسبره و رولون حسی و کوب بلبه سیاه و لاجورد و مغنون نرید  
کفچه خراشیده بر روغن بادام ترش حریب نموده و در حسی سنبل و مصطلح روی  
و جوز بود و بسیار در زعفران و زعفران و دانه سیل از بربک و متقال خورش حسی اعلی و  
لصف وزن مجموع ادویه یعنی ششانه متقال ادویه را کوفته نرخته با سه وزن ادویه  
معجون ساندیش بر صبح متقال **اجلایان** **معجون** حکیم محمد باقر ولد ارشد  
حکیم عماد الدین محمودی نر از این متقال از خط خواله و قلمی نموده کراس **معجون** کوبی  
معهده و دل و دماغ و جگر و کرده و منانه و سمن و تمام اعضای بدن است **معجون**  
معهده باه است و رنگ روغن نر که در بدن را از نر بکند و روح آورد و روح







مصطلحی در این فرغفران از بر یک <sup>سنت</sup> متعلق بدان است پس او فایده که در چنین وقت نقل و  
کما به چینی و مشک بینی و بوزیدان زرخش و سنبل الطیب و زردغما و در این رساله و در  
حد از غنفل و غیره در حد و در خطی تحریر از بر یک و متعلق منزه است و منزه از غنفل  
و منزه از کماک و منزه از بر یک مختلف و منزه از هر چه در حد و منزه از بر یک مختلف  
از ورق کرده است مانند روزی که در حد و منزه است از بر یک و منزه از بر یک کرده است  
محمود نموده بدین معنی باشد که در حد و منزه است از بر یک و منزه از بر یک کرده است  
عسل کفند مقدار یک مقدار مختلف صوفی در حد و منزه است از بر یک و منزه از بر یک کرده است  
یک مقدار دیگر مختلف صوفی داخل کرده چون نشانند و کف از بر یک و منزه از بر یک کرده است  
داد و بدین معنی در حد و منزه است از بر یک و منزه از بر یک کرده است  
که بر یک از اجزای حد را استوای کنند در حد و منزه است از بر یک و منزه از بر یک کرده است  
و بخت و وزن نموده در حد و منزه است از بر یک و منزه از بر یک کرده است  
در حد و منزه است از بر یک و منزه از بر یک کرده است  
پس زعفران را بکفند نموده داخل نمایند و بعد از آن منزه از بر یک کرده است  
که خوب مخلوط شود پس در حد و منزه است از بر یک و منزه از بر یک کرده است  
حکم عمار الدین محمود در حد و منزه است از بر یک و منزه از بر یک کرده است  
چوب چینی است مثل آنچه گفته کنند و پیور و کور و جوشاننده نارنجی نماید و منزه است  
معمولاً و جلوه و حریر با فوادم آورده بلخی ادویه را در حد و منزه است از بر یک کرده است  
است **مجموع چوب چینی** دیگر با لطف حکم عمار الدین محمود چینی است از بر یک کرده است  
است و در اعضا و اقسام مختلفه صوفی و در حد و منزه است از بر یک کرده است



و بر شیرین خندان مطبوخ جو چینی دارد در این اصطلاحان خوب چینی غرضی است  
جد و از خطای خوب چینیان سبب میزند و در این عقول چینی نقل عاقل  
مشکب استی از بر کوه و انتقال همین سبب بود و در این کله و تخم نمک و  
دار چینی مصطلکی روحی نقل است و در این اصطلاحان سبب بود و در این اصطلاحان  
مصری از عقول از این کله سبب انتقال منور نام منور نام منور نام منور نام  
از این کله سبب انتقال منور نام منور نام منور نام منور نام منور نام  
در این اصطلاحان سبب انتقال و در این اصطلاحان سبب انتقال منور نام  
**جو چینی** بنده درگاه نبد علوان معتمد الملوک محمد شاهی این معجون را غیری  
که قریب است سبب بود که الغیر را و در این اصطلاحان سبب انتقال منور نام  
نور نام لغسانی و طبعی و کله سبب انتقال منور نام منور نام منور نام  
چوب چینی سبب انتقال منور نام منور نام منور نام منور نام منور نام  
امراض اولی سبب انتقال منور نام منور نام منور نام منور نام منور نام  
**اصطلاحان** چوب چینی غرضی است و در این اصطلاحان سبب انتقال منور نام  
چوب چینی را بریده و در این اصطلاحان سبب انتقال منور نام منور نام  
و سبب انتقال منور نام منور نام منور نام منور نام منور نام  
مجموعه ادویه کله سبب انتقال منور نام منور نام منور نام منور نام  
مطالی پوشاننده اصطلاحان از این کله سبب انتقال منور نام منور نام  
سبب انتقال منور نام منور نام منور نام منور نام منور نام  
زیر این بسوزانند تا سبب انتقال منور نام منور نام منور نام منور نام



نبات سفید و غسل مضع سفید از رنگ نیم بر داخل کرده لغوام آورند  
اغلی نغده منتقال زعفران چهار دانگ و ارخصی همین شرح همین کفایت منتقال  
مصری خونچان سلورخان و از سه سیل لوار از یک منتقال پوست سید کبابی کفایت منتقال  
و نیم کوفته و نیمه چون سبازند بر زرد و دو منتقال صبح دو منتقال شام با این قهوه حساب  
ارخصی نخورند با این و نور که در کفایت جویب حسی را در این بنام بطور طبع جویب حسی  
با این بنام طبع نماید و چون بنام شود فرود آورده و سرد کرده نگاهدارند  
صبح یا چون بخورند و نصف دیگر شام با معجون بخورند و از برای دیگر این اخرا  
بر ابراجی که معجون با تیرت او فرود نموده کل کاو زبان کسندی در و پنج عقوبی  
با در بخوبی علاج اللطم از یک منتقال قرن جویب حسی سرش را فرود نموده لاجورد  
مفسول و جراحی مفسول از یک منتقال تیر داخل کرد **اطلاظ این معجون** به نشود که  
که از برای شخصی شکوه بسیار از ضعف ماه و اعضا دست نهایت شفق آید و جویب  
حسی اعی و غش منوری از یک چهاره منتقال حار خطای و بادمان خطای از یک  
سر منتقال دار حسی چهاره منتقال کاو زبان و اینسول و تسفایج تسفیع و باد بخوبی  
از یک منتقال منور شرح و از سه سردی کرده و زردی کرده از یک نگاه  
منتقال جویب حسی و غش را بنور نیکو زرد کرده مجموعا با این سر را ت  
دیگر بزرگ کرده سر از این نور نیکو پوشانیده مقدار ده روز سر سه قدم با یک  
دو ششاه را با شش در زردان بسوزانند یا سهیم یا تمام رسد از آتش فرود آورده  
صاحب نموده نبات و غسل از یک نیم بر داخل کرده لغوام آورند  
پس دار حسی و منتقال و خونچان و سلورخان و نوریدان و دانه نسل و مصطکی

در این



و از سج از بریده انتقال ابریشم نقرض شده است بدان خوب خسی هفت متقال غیر شنبلیله  
و دو دانگ زعفران نیم متقال پوست بید کاهلی شده متقال مغز بادام شیرین و مغز کاک  
و بسته و منور حبه الحضر او مغز چغندر از کبریا متقال بنویس معجون چهار دانگ در روز صبح  
و دو متقال و شام و دو متقال و محمود خوب خسی فلدور جوز و دار کجاسته باشند نمون  
ایمانت کفیه متقال شیرین کبریا بنویسند مینا سست در امر حبه سوداوی  
از سبب آزای مریسی این معجون در رنج غفوی و عمل کاذرمان و ماد در نجوبه و عسل الطم  
از ریک و دو متقال لا تور و مغز و حجار منی بختول و مرزوارید و کل شفاقی از ریک  
کینتقال بنویسند شیر **معجون خوب خسی** دیگر تالیفت صدر الشریکه کبیدی اشک کینه  
و در منافصل و نفخ معده و در اراض کرده و شاندر ایانفع است **اخطا ان**  
جوب خسی اعلی شناد متقال سبزی کبار خسی همین سرح همین کفیه و ارضی اسارد  
خورد بنی سبیل الطیب مصطلکی رومی و نقل سازج بندری از ریک **متقال**  
نفل و در نفل در نجیل و زعفران از بریده و متقال مشک سبی خالص و شنبلیله از  
بریک درم عسل مصفح شده و درن مجموع او در دست و معجون سازند شیرین **معجون**  
سه متقال تناول نمایند **معجون جوب خسی** دیگر که متوالف منی بگویند که در نفوس ماه و اعضاء  
سببه و دفع اراض سوداوی بی نظارت **اخطا ان** پوست بید کاهلی پوست  
بید زرد بید کاهلی منفع از ریک شده درم اضمحون سبفاج فستق از ریک درم لا تور  
میسول حجار منی مغز و درم زرد بید کاهلی خراشیده برغن بادام شیرین چرب  
نموده در کله خود در سبب کفیه سرح رزق و باد در نجوبه از ریک سببه در ع و در رنج  
غفوی و جد و اخطای حقیقه القعب مری کین الطیب متقال مری مری کین الطیب



از یکدیگر دورم نوزیدان دار چینی قرض جو نوزیدان کلرغ خود نوزیدان ابرش مفوض از یکدیگر  
و نیم جو کندی اعلی نوزیدان محج و ادو بحسب مضع سه روزن ادو بر یکدیگر نوزیدان نوزیدان  
از روز چهار متقال **موجون جویب حسی** دیگر فریب است بهر که نوزیدان نوزیدان نوزیدان  
سور بخان جویب حسی افزوده و زیاده و کمی مصلحت از این نام از امجون کندی  
بنامه و فلاحی که در نسبت درش نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان  
و غذای غنیط لازم است و اگر در ایام خوردن این موجون فربه شود تا ناخودآب خورد  
بهر است **اعطاطان** جویب حسی اعلی شبیه متقال سور بخان موی زعفران مصلحتی  
رومی دار چینی از یکدیگر متقال ضو فارغ با سره نوزیدان پوست نج که سطح  
بندی راز یا نه فضل سه باه غنیط کلرغ قرض و فاقه هر از یکدیگر متقال پوست بلبله  
رزد و نوزیدان بر از یکدیگر نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان  
کوفته و نوزیدان موی مادام نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان  
موجون نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان  
بمتقال نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان  
روز اول بمرنه قدر خوراکها نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان  
و غذای درش روز نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان  
باشند **موجون جویب حسی** دیگر که در اگر از نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان  
اشک باشد نافع است **اعطاطان** جویب حسی اعلی متقال قرض نوزیدان نوزیدان  
کلرغ زعفران زربناد و نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان  
سنگی مصلحتی رومی سور بخان موی نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان نوزیدان  
دار بقل



دار فلفل عاقر قرحا حدوا خطای از بر کدو و منقار عسل مصفح سر وزن ادویه سحر مصفح  
معجون سازند مقدار شربت در آن جز منو وسط دو منقار و در آن جز فلفل منقار و در  
آن جز صنفی که منقار است **معجون خوب چینی** دیگر طعام نرم کند و بانه را قوت دهد و  
رشتهای طعام آورد **احاطان** پوست بیلدریز پوست بیلدریز بیلدریز بیلدریز بیلدریز  
سینه پوست بیلدریز چینی بسیار است کردن قوه الطیب منسل لطیف زعفران سوراخ  
خونچیان کوه کوفی کند در فلفل زنجبیل رازبانه بلسون ناخواه تخم لوز سفید زرد  
منقار قله بصری جوز و او خود هماری اجزای مساوی خوب چینی علی مساوی مجموع  
ادویه عسل مصفح سر وزن ادویه سحر مصفح معجون سازند شربت منقار **معجون**  
**چینی** دیگر نقش گوید که این معجون جمع امراض بارده را نافع است و بدن  
را فرسوده و ضعف افزاید و شربت و سرور از **احاطان** خوب چینی که پوست  
از آن رسیده باشد مقدار یکصد شصت منقار مستامکی دوازده منقار زعفران  
زنجبیل مصطلکی روحی دار چینی فلفل فلفل سیاه دار فلفل عاقر قرحا شطرح بندگی تخم لوز  
بیلدریز سیاه منقل از زرق رنگی بیلدریز لطیف خونچیان و ج زرد ناخواه رازبانه سوراخ سوراخ  
از بر یک منقار منقار منقار منقار منقار منقار منقار منقار منقار منقار منقار منقار  
بانی ادویه را کوفته تخم بر روغن کادو حریفه با سینه وزن مجموع ادویه عسل مصفح  
معجون سازند شربت دو منقار و نیم **معجون حافظ صغری الاچیه** بنده بنسلک  
جنودیت بایر و لازم محمد با سم الهی اطلس عدل و کمان حکیم معنی الملک محمد شاهی  
این معجون را از برای شخصی از عینه اطفال او شش از وقت سلفه مشربند اگر آفتاب  
طفلی در وقت منو لوشده زیاد برود از زنده تمهید و برض امه الصبان و فای



بکبار و این سخن را تالیف نموده در ایام حمل پنجم از آنکه ماه ششم است حمل  
او چهل و یک روز خوراندند بوقت الفه یعنی آنکه زنده متولد شود و بعد از تولد  
نیم اونی با طفل شیر سیده و بعد کمال رسیده و در اصل همین سنور حمل اطفال او  
زنده ماندند و بعضی از این سخن را که این عدت مشهور بود از این را بعضی همان  
چهل و یک روز بعضی را تا سه ماه و بعضی را چهار ماه خوراندند و یکی منفع کردید اطفال  
زنده ماند **احاطه آن** مردوارید تا سنغ که با سمنی بسحق منقول منقل  
سرخ طباطباقی عصف احمر و درونج خوبی خوردن و منقل و منقل  
نخ بنددانه نخ جرد از رنگ مختلف درق طلا و درق نقره از رنگ عدد ابرسم  
منقوش نخ انجاشانی کل از منق از رنگ و منقل و منق غیر شنبه و در رنگ  
غوره منقشاد و مختلف غسل منقشایه منقشایه منقشایه منقشایه منقشایه  
سازند **معجون حب العار** تالیف محمد بن زکریا دراری فونج بکتاب بود استغفار  
طبی و جمع امراض ریحی از اینها حرازش نباشند نافع باشد **احاطه آن** سرداب  
بابین پنجم تا خواه و زره کرمانی مدبر و کاسم و شوترو و صنوف و اسالیون و منوادام  
نسخ متغیر و کردنا و قفل سباه و و ج زرا و زود فارخستک و صبا و خند بعد از رنگ و  
درم چای و سر سردم سکنج چهار درم صغنا از این رنگ کفصل کرده با فنی ادو  
را کوفته نخه با سکه وزن ادو غسل منقشایه منقشایه منقشایه منقشایه منقشایه  
**معجون حب العار** به نشسته قلدی گفته که این معجون با دانی غنظی را بخل دید و نافع  
از برای استغفار طبعی و فونج ریحی و جمع عمل با دانی را فایده دید و در و در  
و معص را و در زرا در شکم باشد نمود دارد **احاطه آن** حب العار بکفصل درم کام

و خطا سالیون



و در اسباب بونی متفرد و متوادم نیز نظیر فیصل و در فصل و در جزئی و فوج از یک سو  
خبر بدست و جا و سر و سنگ از یک سو و درم بنور معجون سازند شربت بگفتن مال ناسته دم  
بایست بگرم و این معجون بازده خرد است و وزن این بگردد بگفتن درم در این  
گرم است در اول و از در صوم و خشکیت در دو جبر بر هر درم **معجون بایغار** نسیم حساب  
را خیار است بدین معنی **اصطلاحان** حب انقا تخم شربت درم در ق سدا خشک بگرم  
ناخواه زیره کناری بنویسند صوفی کاسم از ما فوا اسباب بونی متوادم نام و در جزئی فیصل  
در فصلی فودنج از یک سو درم جدید بدست سکنج جا و بیز از یک سو درم عمل مضع نشسته  
وزن مجموع ادویه بنور معجون سازند شربت از گفتن مال ناسته دم در این نسخه  
سبدا سبدا در درخه ریاح معده و اما آورده و گفته که این معجون را بعد حبه میهند  
**معجون حب الفطن** از جانب سوسن و عسل القدر و عظیم القدر است اعاده سهو  
باید میهند بعد از کس و اداری صافی میگرداند و گفته معده میهند و ضعف کرده و شانه را و  
نمایند از نافع باشد **اصطلاحان** معجون حب الفطن نسبت متفقال در رضی فی فصل متوادم الفطن  
نسخ آنچه از یک سو متفقال متفقال مصری از یک سو متفقال و از شمسو ان نسبت متفقال فسطاطین  
مصطلکی رومی تخم نمن بریان از یک سو متفقال ادویه از یک سو و بنجسته ناسته دم در این  
مضع معجون سازند **معجون حب کانیج** مورد کرده و ناسته بونی لدم را نافع باشد **اصطلاحان**  
تخم کفش را از بانه از یک سو معده دم متوادم خیار و درم سوسن آن تخم حاضری افیون متفرد  
حب الفطن بریان از عفو ان متوادم بریان متوادم نام و در جزئی از یک سو درم حب کانیج  
فودنج و از کوفته و بنجسته سبدا سبدا و بعد از شمسو استعمال گفتن شربت بگرم و اگر  
درض گفتند شاید **معجون حب البیهود** که سبدا سبدا و چهل خجالی دینه و زخیره در حساب کلید و شانه



ذکر کرده **اغلاطان** متوجم خبارین ده منتقل کنونی که در پنج منتقل حساب کرده است منتقل حواله  
سلاسه کرده بجا منتقل عمل مضع سینه درن ادویه سینه در مضع سینه در سینه در و در دم  
تیا سینه در م **معجون چوب الیهود** دیگر **اغلاطان** ایله سینه در مضع سینه در مضع سینه در مضع سینه در مضع  
نیطی خالتر حوگوش سکه ایله خون بر خشک کرده خالتر پوست تخم مزه سیرول  
آورده باشد که الیهود وضع کردن در کانی و صبح زرا که از اسامی مضع سینه در مضع سینه در مضع  
ط اشع مضع مضع تخم خطی فنقل از زریک یکجود نیم کوفته و بخت با عمل مضع سینه در مضع  
لدویه معجون سازند شربت از یکدم تا یکتنقال با آب خشک با آب تخم سینه در **معجون**  
**حفظ اغلاطان** به نسیم حکم سینه در کار ازانی پوست بیدیه قابل پوست بیدیه سینه در  
منقح دار خسی و ج زکاز از یکجود م زنجیل فنقل دار فنقل کند از زریک سینه در م  
پوست بیدیه کوفتی از زریک چهار درم مضع سینه در مضع سینه در مضع سینه در مضع سینه در مضع  
آورده بجا در م ادویه را کوفته و بخت آهسته نرم کوبیده ادویه را با م **معجون**  
**بسنارند معجون حلیفت** از ضایعت جانفوس است در دوائی بسیار بکوبند  
از برای از این است ربع و فنی که ماده آن نصح باقیه باشد و از برای جمع  
و نیکه از بروند باشد و از برای از این ناصح حیات و منقح سینه در است  
و نافع است از برای ریاح مقلطه و اوجاع طله و در دیلو که از ریاح در ادویه  
بهلو که از ریاح در بروند باشد و نافع است از برای سموم تمام خسی ایله معجون  
طلد کنند بر نهوس زرع سمیت بکند بجهت آنکه ریاح است از نفع آنکه است  
که جوت با شربت سینه در مضع سینه در مضع سینه در مضع سینه در مضع سینه در مضع  
نافع است از برای مضع سینه در مضع سینه در مضع سینه در مضع سینه در مضع سینه در مضع  
سینه در



است از برای ربو و سعال و سرفه و نفیسه و لذت برای لغت حصاة بر جا نشود و سوزن نشود و او را  
گفته پس تجربه کردم این معجزه از برای سحر باه بعد از این از آن و از برای آنکه  
سیدن میکند از قصبه از لبل و دوی و بدی و دمه و غیره و از برای فروج و او جامع  
بارده و عرق الفسار و زعفران و زعفران و قندک از آن هر چهار باشد خواه بخورد خواه  
طله کند و او را حقیقت میکنند و آن خوش را باقی معجون غنیمت نام است و در آن جادو  
بالیس است و در درجه بالیه محمودین است و جادوی جلیوه گفته که این معجون مصلح شود  
سحر خ گفته که این مفر است بکلیه مصلح آن کثیر است **اخطا** این به نسخه  
شیخ دارد و حدیث در صافی و سند را بالیه و قفل سیاه از یک یک بخورد و این  
و طین مخموم و کدو کوفی و حب انوار از یک یک تم خورد و صنوبر از انوار حل کرده  
باقی او دریه را وقت نجه با غسل مضع سه روز او در معجون سازند و بعد از ششماه  
استعمال نمایند شربت بگذرد تا باقی معجون **معجون حلیت** به نسخه شیخ پس این نسخه  
بر نسخه اصل جابنوس و نسخه جمهور است **اخطا** این حلیت و قفل و مرصافی و برکت  
اجزای مسادی گفته و نسخه بعضی مضع در آن مجموع او دریه سوزن معجون عبارتند  
شربت بگذرد در سه سوام و عفاربت و سمرت موم یا شتراب و یا با مار الفحل و در  
حیات با سکنجبین این شربت از وقت زوبت بنکس اعطت حسب میزان الحلال  
گفته که این نسخه چهار خرد است و در آخرین ام است در دو درجه دوم و ربع درجه  
و در موضع دیگر از این کتاب منس معجون را بعینه فرار کرده و گفته که ام است خنک  
در آخر در سوم محمودین است که گفته که شربت از این معجون باقی معجون است و حسب اخبار  
بدیعی گفته که شربت این معجون بگذرد تا نام منفصل و قفل گفته که شربت از آن



بکدام است **معجون حلیت** نسخه این جلاله سیباج البیان که زمانه جمع موم است

**اخطاطان** مرصافی قسط پنج برسد با بس فودج قفل عاقر حافر داما از

لب خرد حلیت لوزن مجموع ادویه کوفته و تخمه نعل مصفح سدر درین ادویه سوز

مفر معجون سازند شربت سینه درم در طنج خرمادده درم روغن کاه و نافع **معجون**

**حلیت** به نسخه سید سوس که در دیزه در طی ربع ذکر کرده **اخطاطان** بر کسید است

با بس فنل سیاه حلیت اخراجی مساج کوفته و تخمه نعل مصفح سدر درین ادویه

معجون سازند شربت شفقال در ربع مین در مشتبان بکار برند مابست خن فزه

و محمد در مسکوبه که از در وقت نوبت بکشتقال ازین معجون بخورند و خوشن را گرم کنند

ناعرف اید نفع کام در **معجون الجوال** این معجون با دمای زمان حاصله را دفع کند

و حفظ حسن نماید **اخطاطان** نژر با دوی و بویخ غفرانی از بر کله درم که با دوی و ارباب

ناسفته در شنه و سبیل و چند بیدستر از بر کله درم کوفته و تخمه نعل صافی معجون

سازند شربت کشتقال **معجون حلیت** این معجون از تر کبیده موم

تست که از صفت کبیت و کشتن از تر کبیده چند مالعت از برای

بمسکله رطوبت و امنی و خون و خون اسپال و مالع سبب است از برای بخت

از ازاله رطوبت و ضعف اولدت بول و نافع است اللت ناسل را نافع

است از برای بول در در اس و مفر است با صیاب شود و در محقق است مصلح

ان روغن با دایم شرس و شربت از ان سه درم است **اخطاطان** حلیت الحیدر

حلیت بنده و دیگر که از انوری بکافه پس بریان کرده صید درم بنده سیاه است بنده

ایله منق فنل و از فنل سیوه سبب است منسب الطیب زنجبیل شیطیح از بر کله درم هم

عالم



تخم شست از زیر میخدرم گرفته و بخت با روغن بادام شیرین جرم نموده بعد غسل گرفته  
عصاره درین ادویه معجون سازند و در دم مشک بینی مطبیب سازند شربت از بیدم  
تا با انتقال **معجون حسب الیه** دیگر بیماری بول که از سردی باشد بر طرف کند معده  
را قوت دهد و سفوف رطوبات معده کند و این از دمان خشک کرده  
باشند **اجلایان** خشک را بید بربست درم فسار کند که بکوز در سردی بکوزی  
صفا بنده خشک کرده باشد میخدرم قطره سفید چهار سیمو از آن دو درم  
خشک عصاره گرفته و بخت تا مسه سیاده معجون سازند و در سینه دیگر جای مسه  
مسح است شربت با بادام درم با شربت مسه **معجون حسب الیه** فسنی دیگر که  
سپید اسمعیل خرچانی در زخفه در علاج نجس خون بوی آورده **اجلایان** حسب الیه  
بدر بازنده درم بنده سیاه است این صنف که ماریخ از رنگ بازده درم است  
او در سینه کوفتی برنجش فلفل کند از رنگ درم کوفته و بخت غسل امله باشد در زخفه  
مجموع ادویه بنویسند معجون سازند شربت بقدر یکوز بزرگ **معجون حسب الیه**  
فالیض نافع از برای اسپال بوی و بیماری ادراری بول و دفع عرق از زال نهایت  
مفید است و تقوی معده است **اجلایان** حسب الیه در بر امله فنیق بنده سیاه  
در روغن کاه بریان کرده پنج خاص بری بریان نموده حب اللیس کوه بنده دروغ  
کاه بریان کرده از برای مساوی کوفته و بخت بار عنب و عسل مساوی از بر دوز  
ادویه بنویسند معجون سازند شربت در انتقال **معجون خفقان** نافع از برای  
ضعف دل و از سردی باشد و خفقان باد و لو خوش را بسو مند است و سودا  
و مالنجویا خصوص از آن است نهایت مفید است و بدل ز قوت دهند و شاد آورند **معجون**



**خوری** ورق کهنه قرفل و کدو کوفی **بسیار** درم **بسیار** است **بسیار** است **بسیار** است **بسیار** است  
 قرفه از ریشه درم مسکه خالص بکده آنک کوفته و بنجینه با شکر سبب شکر و زرد  
 بدستور مغز مغز سبب **اصططان** بنجینه محض در با مار راری این بنجینه سبب  
 در دوزخه در سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 کرده بشود بعد از فی سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 باشند و نرم کوبیده درم **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 بار در سبب کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 کوفته بنجینه بشک کفند لغو ام آورده یا با غسل تصفیه لغو ام آورده بدستور مغز مغز  
 شکر از ریشه درم **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 قرفه الطیب صندل حب بلبلان **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 جور بوا بنجاه عدد فاقه و قرفل و اسنبوتی و اکلیل الملک شیطخ بندی از ریشه  
 درم رتوبه خسی شکر درم مار مسکه چهار درم فصد الذریره قرفل و از قرفل  
 از ریشه درم کوبیده کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 بوزن کل و در کف کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 شکر لغو ام آورده **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 و حاقط از امراض بارده بلنجینه خون بنجینه و در غلبه کوبیده صرع کدو کوفی  
 بنجینه از ریشه درم **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 صرع کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 سبب عاف و حاقط از امراض بارده بلنجینه خون بنجینه و در غلبه کوبیده صرع کدو کوفی

در دوزخه در سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی  
 از ریشه درم کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی و سبب **اصططان** کدو کوفی



بیرون آورده و در کلام کرمانه و در اینده مجموع لود و معجون سازند **معجون بر اسن**  
که حسب ریاض البواید شش از او در دم سوداوی کپور کرده **اصططان** ریوند  
چنی ریاست بیخیل استر عا از یک چهار درم تخم کرفس رازبانه انیسون و ماخواه  
از ریوند درم مجموع را کوفته و چینه با شسته خندان مجموع ادویه مصفح بدور  
مغز معجون سازند شربت سرد درم باشکین بن با مار الاصول و این معجون اورا کرده  
را نیز با صفت **معجون بدویضی** اما کس معده و حلا در او در حلا که از هر دو معده و  
مفید باشد و معده را نافع باشد **اصططان** ریوند چنی ریخس نشاید نشود چنی  
ح اندان از یک که ادویه تخم کرفس رازبانه انیسون و ماخواه از یک نیم ادویه  
اجزا را کوفته و چینه با شسته درن مجموع ادویه مصفح بدور مغز معجون سازند  
شربت بکنتقال با مار العسل و در نیم دیگر مجموع ادویه را از برای مسادوی آورد  
در عسل بدور مغز معجون سازند شربت بکنتقال و در نیم دیگر این معجون از برای  
مسادوی آورده و در نیم دیگر کلی بهدانه را کس است **معجون بر اسن** که سبب اول  
در ذخیره در سعانی با رو بادی ذکر کرده **اصططان** در السوس و زرفا حنک و  
در سبب و نشان از بر بلده درم در ما و فلفل از یک شربت درم معجون نامخ مغز  
و زراوند و خرچ و تخم آرد یک چهارم و در بعضی نسخی از سبب و حرف با علی از یک چهارم  
و اصلیت اجزا را کوفته و چینه بدور مغز با عسل مصفح شده درن ادویه معجون سازند  
شربت بکنتقال **معجون کشیدی** منسوب بخواجه محمد وزیر است از برای منفع لعط  
بول در عنت از زال اثری عظیم دارد **اصططان** کما به چنی و خرچین و فلفل و خورما  
و حضرت انوشیروانی مصطلحی رو می و ماخواه از یک شسته درم عسل مصفح سردن



مجموع ادویه بنور مغز معجون سازند تر تریا که کتفان مادود در مر **معجون** مغزی

در مانع و امراض دماغی مخصوص صرع را نهایت مفید است **اختیار** پوست بلبله

بگشت بلبله کبابی و بلبله سیاه و ابله منفع لزیز بکد منتقال عود و ابله صلیب منتقال عاوزه

سینه و زخم کوفته و خفته با بنور بزرخ آتشیه بودن آورده کونند و بکطل عاوی شکر

معجون سازند شربت بنور **معجون زوقا** که سبب است در زخمه در زکام و زرنه

زکام و زوقا کرده **اختیار** آن ذکر کرده همان رب است که در معال ذکر نموده

مغز شد **معجون سرد** می و ماضم و مسبط و مفرج مغزی احسان است و بگشت

بغسل سر و زلف و فید نافع است و در او این درجه دو عم گرم و مایل به سردی

است **اختیار** این جزو او در بقیه از برکتش منتقال این بر او را با هم کوشده

و باروشن با دام شربین و منتقال حریم نموده و غسل کوشده بر روشن با دام حریم

کرده بگشتال عوارضی و اساروشن و **اختیار** العصاره از بریلد و منتقال عود و حارسی

و فلفل و بنویجان و بنین سبز و بنین کفشد و اشون از برکتش منتقال **اختیار** شکر

مصری است منتقال متفصل مفرق است و منتقال و از مر باشد بنبر است کتف کفشد

تغایع خشک از برکتش منتقال غسل مضع و دو شکر زردک مفعصد و سیاه

منتقال و اگر دو سب زردک نباشد باید کرد و دو سب سفید و بنور مغز

معجون سازند شربت بگشتال **معجون سحر** حکم این معجون را مفرج قلب معجون

نامند همین بن سخن این معجون بر از پویانی لغوی ترجمه کرده پیش مامون سردی

فرستاد و این معجون را خواص بسیار دارد و نافع است از برای جمیع امراض

تسوداوی و بلغمی و از برای صلیح و صغوف و بلغم و صغوف و دل و تمام بدن

دولوکی







حسب الفاروز راوند طویل از بر یک بگذردم و چند بسوزد و چند بسوزد و چند بسوزد  
و اسرار و سلیقه و مضطکی از بر یک بگذردم و نیم بر یکی صافی و درخ زکی در زباد و  
در و نج عفری و تخم کرفس از بر یک بگذردم و خوروا و فلفل در بونو صنی از بر یک بگذردم  
و بادرنجبویه بگذردم کوفتی کفید و حبیب المصلح بگذردم از بر یک بگذردم بملکه سیاه و آملی  
و پوست بلبه از بر یک بگذردم تخم حرد و تخم باری و تخم گندما از بر یک بگذردم درم زیت  
و سبط بندی و فلفل و سفید منبوی از بر یک بگذردم درم مجموع او کوفته و خسته روغن بادام  
تلخ چرب نموده با سوزن مجموع ادویه غسل مصفوف بشود همچون مسازند و در  
چنی مار حاجی کرده سینه ماه دیو که دارند و بعد از آن اسفغان نماید و هر چند کند شود  
بهر کرد و زیت از دو درم با منقودم و این همچون چهل و پنج خرد است و وزن  
معمول ادویه بلبه و بیاه و درم است و خوراجش گرم است در ادواخدر که سوم و  
خسکت و در فریاد این اختیارات است بوی تجاری تخم فرخنگ تخم مسکت است  
**معمول سفید** منقول از تذکره شیخ دارود الطایف نهایت کفوی باه است و مصلح  
غلیظ و مسکن معوض و محر غش معلوم است **اعلاطین** کل کا و زین کبندی و تخم حرار  
بر یک بگذردم نیم شیره سفید و اگر نباشد بیل ای مای رویان یا با سینه احوالی  
بر کلام بر باشد بگذردم کسب خود و خسته انقلب مطری و زنجبیل و فلفل و منقود  
و منقود خوره و تخم زرب و شفاقل مصری و تخم شمع از بر یک بگذردم تخم کوه و در ارضی و  
نحوه کفند و خشکی اش کفید و متراودام شکر و وزن مجموع ادویه با غسل مصفوف بوزن مجموع  
ادویه بشود و منقود معجون مسازند شربت با شفاقل **معمول سفید** دیگر در نفوت  
ماه عظیم نافع است و عمل ای عظیم است و در او روغن بویا و منقوی کرده و طرا

و در لغت



و در نفوس آوردن نشاء طبعی و بر نهایت سودمند است و گفته اند که از معاجین  
که از برای نفوس بکاهه مایلند شده بهترین اذن تر گشت **اخطاطان** همین شرح  
و همین سفید و شفاف مضره می و نوریدان و ساسه و کبابه جنسی و خونچکان و لسان العضاقر  
و فایده ضار و فایده کبابه رسن الطبعی و غیره خشک و فلفل و مارتنسک و مصطکی و سادج سفیدی  
و غیره شیب و مر و او را بکفنه از بر یک درم و حخته التولب ده درم سرد و سفید و زرد درم  
نصف کاه و محقق سوزان آرده پنجم درم و سود کاه و پنجم درم و عطران از بر یک درم  
و در خشک یک از بر یک درم است و سود کوفی و سود محرق و کبابه شیبی از بر یک درم شیب  
بسی بندرم و در نسخه دیگر هم منقال است لال در حشمتیم یا فوت ربانی و یا فوت  
زرد از بر یک بکدرم درق طلا و درق نقره از بر یک نیم منقال است نیم حشمتیم  
سفید و روغن بادام شیرین از بر یک درم درق الحمال بریان آرده درم در روغن دیگر  
بجای درق الحمال نقره است که از عطر کوبندوزن نیم منقال آرده و کاه کوفه  
نخه عمل مصلح و قد سفید برابر بقوام آرد و زرد آرد و به روغن بادام شیرین خوب کرده  
بدنور مغز معجون سازند شیرین از بر یک درم تا دو درم **معجون سفید** و باره بنفول از  
نصایح رسان نافع از برای سوزنانه و شکایت آرده و نشان زرد و آرد بار  
بول و نشه بفراید **اخطاطان** نوجونوز سه او قبه بنوعی خریزه و نوجونوز همین شرح  
و همین سفید که منقش زنجبیل و خونچکان را شفاف مضره می حکم است سرد و سفید **نعلی** در  
فارس خوشایند را کوبنده و فایده این را از فایده و نفوح را ماده است و عملش از آن  
انوی **نعلی** مصلح صفا **نعلی** آلوده سپستان است دانه تر بندگی مصلح ده درم  
سرد نعلی کل بنور از بر یک درم نیم کاه است از بر یک بکدرم و نیم سوزنانه شیب از بر یک



و بنم آید بچوشتانند و صبح با شش ملایم بچوشتانند چون نعلت آب بماند صبح و در نموده  
 نبوشند چون ده درم گرمی منبغ و شش درم بویست بلبله بر دانه اند در دو رطل  
 آب بچوشتانند و بعد بقیای بلیت صاف نموده و با نژده درم کلفند درم  
 درخت خراسانی با فلوکس خیارشور در آن میل کرده با صاف نموده بکثرت  
 در وقت سادام شستن داخل کرده بگرم نبوشند و اسهال صفا کنند اگر به بدم مغزینا نموی  
 سازند در عمل فوینز با شش و چون در صفت استخوان نماید که طبعه نماید بجای  
 سفید نماید درم برون خطای سه درم و سازند با از فلق و سده که این **منبغ**  
 دیگر و نموی فراوانی را موافق بود **صفت آن** غنایه دانه سبب است دانه  
 الوصف دانه زرشک منبغ و از رنگ ده درم شاتره شش درم زرشک سبب  
 از رنگها درم برون در آب نموده و چوشتانند صاف نموده کلفند با شکر منبغ  
 درین حل کرده صاف نموده بگرم نبوشند و اراده درم سنانکی در  
 معی بفرانند و سبت درم فلوکس خیارشور در غن با دام شبن چرب کرده نبوشند  
 فصل اخلاط و کبک باشد درم برون جنی نموده در دانه سازند نموی تر آرد در  
 جلد منبغ براند **معانی منبغ** بزرگ که منبغ خلط بنم کند و اصل منبغ را میفکند بود  
**آن** رازبانه تخم کانس از رنگ درم موز منبغ سبت دانه انجیر زرد نعلت دانه و  
 بالونه برتسا و شنان از رنگ درم انجیر کثرت سبب در دانه سبب سبب  
 بچوشتانند و صاف نموده کلفند ده درم درین حل کرده صاف نموده بگرم نبوشند  
 و چون عارضه شش و سبت بود اصل السوس و سبب از رنگ درم انجیر  
 نماید در دانه و ما عی السوس در دانه منبغ بچوشتانند سبب

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار







نخ خیاری از بریلد درم کل منور اصل السوسنی از بریک درم و شش درم  
در بدل طل و نیم اب بگوشتانند چون نکت بماند صاف نموده بر چکن زده درم دوین  
داخل کرده باز صاف کرده بیکم نبوشند و گاهی بچسبند عین الغلبه از زبانه  
موزر منصفه داختر زرد و درال اینها داخل کرده بشود و گاهی عوص کل خط  
داخل کرده بکبت از لاف پاده حاوه **منصفه منصفه** او ارض خردی چون  
بر فاق سور الفقه و استقبالا نافع بود و او جامع مفصل و حیات  
مرکبه را نیز سود مند بود **صفت آن** یک کاسه رازبانه از بریک درم و شش  
نخ رازبانه سله درم و شش نخ کماست چهار درم اصل السوسنی الغلبه  
عقو کلر خ رتقه لوز بریلد و منقال سورجان مغزی دو درم غاب زده دانه  
بدستور مهورد جوشتاننده صاف نموده کفکند کفند درم داخل زده صاف نموده  
بیکم نبوشند و اگر بگویم غالب باشند نخ رتقش و پوست نخ رتقش از بریک درم  
نیز داخل نماید و اگر خوانند که از خارج بشود زوای شسته کفکند ستاملی ده درم  
فستق شش درم داخل نماید و کلو سن خیار شتر یا زده درم و کفکند ده درم  
دوین حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین بکنند داخل کرده بیکم نبوشند  
و اگر چهار درم روغن بید بخور اضافه کنند در از گنوی نزدیک **منصفه منصفه** او از  
بول و حبض نماید و او را م کله و منبانه درم را سود مند باشد **صفت آن**  
نخ خیاری شصت درم نخ رتقش یک درم شش رتقش بر سب و شاف از بریک درم  
او خردی فراسون از بریک بکنند خشک مسطرا سمع از بریک درم بدستور  
جوشتاننده کفند درم رتقش بر سب رتقش درم حل کرده صاف نموده  
بیکم نبوشند



نمونه‌ها چون خواهند ملین طبع کند فکوس خیار شیره لیدر حاجت بنفر ایندو کای  
تواسطه از آن ساده ندر هم ریشه خط سفید بر داخل نماید خصوص وقتی که خوف فرجه  
مار حرا باشد بچشمه نیز از اجند انقار نسو اصل عنبه مغربی کل کاذرین جو بختی

بسیار سیخ نسیم مؤثر است با در بخوبی در ده اختار است سیب یک نند و صبح  
جوشانیده خون تیره نلث سرد صبا فک زده نبات سفید عمل مضغ داخل کرده بقوام اوزید

دار چینی همین سفید شفافه کوهنجان دانه نمل مرصطی از بر غله و نوله جو حب چینی  
نوله نرسند و داشته زعفران سسکه پوست کابلی ندر نور معجون سازند و اضافه  
اجزا اضافه کرد اندر در پنج عفری دو نوله با در بخوبی عمل العظم کل کاذرین جو حب

لا جورد مستعمل معجون نوری صفا بلغم دفع کند صفت ان منوحب القوظم مغز بادام  
شیرین سفید نیا مشوی از ریکه درم زعفران یک درم نبات سفید رالقداب یک درم  
و بقوام اوزید و اذوبه را کوفته و بنخته بال لیسر شده معجون سازند شرنی کتبتقال

که سه صفا و بلغم است یا هم اگر اینی ندر دو نیکوست بحدت شخصی که اذوبه  
گیرند توان اسامند صفت ان سفید مسوی کنج مقشر مشوی مغز بادام شرنی منوحب القوظم  
از ریکه شرفقال شایطه بحدت متقال زعفران دو درم جمع اذوبه را کوفته و بنخته

لعین مضغ معجون سازند شرنی از یک درم تا یک مثقال این نسک شش خرد است ماسک  
و مزاج کرنت در دو درجه نلث در آن خشک است در آخر درجه معجون معین

است از رطوبات دیرص و فالج و همین و جمع امراض را که از نموا و بلغم و رطوبات  
غلظت باشد نفع دهد صفت ان قفل فرقل سلنه روی کوه کوفی بزنگ کابلی مقشر  
خورد با کتبتقال شش شش متقال نرید سفید یک طبرزد از ریکه شش صفا



عسل منصفی بقدر احتیاج بیست و چون سازند نمبرت آن بکنه صاحب مرضی و با لاج  
یکمشتقال در آب گرم و بکنه استنفران و رطوباتی بچرخم تا بگذرد این نسو  
پانزده جرد است مزاج گرم است و خشک است در اول هر چه سوم **بچون دگر** که  
مسهل و بلغم است **صفت آن** ترید سفید ترا شده بود فلفل با دوام جرب کرده کوفته است  
درم سنبله مسوی بچرخم مغز خسوق دانه ده درم کنگر کوفته نمونادامه بچرخم از بزرگ است درم  
شکر سلیمانی ده درم اخر از درم کوفته لعل کله کوفته بچرخم سبازند و زعفران دو  
وانگ در آن زیرند از بزرگ است بچرخم تا شش درم وقت شرباب نکم این نسخه  
نصف جرد است با شکر و در چشم گرم است در از درم در جرد شکست در اول درم

**سوم بچون که ملین طبیعت است** در وقت و صفا صفت مسکنند **صفت آن** مهر  
حب الفرم بخت درم اینست بچرخم نمونادامه بچرخم سبازند و زعفران از بزرگ است بچرخم  
سازند مجموع کلینت نام است و این نسخه جزو است فراخست است در آخر درم

اولی خشک است در وسط درجه باشد **بچون** مسهل مسح ترید کفند بر سبازند درم و  
چهار دانگ غار لقون کفند درم مضطکی زومی کلرغ الطوخودوس کلینتون کل  
خشک از بر یک درم و نیم بخت پسته زر و کله کوفته کله کوفته کله کوفته  
سازند و نور باد در بخوبی کله کوفته کله کوفته کله کوفته کله کوفته کله کوفته

**بچون ملخ طبیعتی** تمغه معده کند جرب است بلغمی کند و سوداوی نیز و تنفاس است از  
برای دوار حادث از بلغم و سودا و صفت آن بلبله سبزه پسته بلبله  
منصف پسته پسته کله کوفته کله کوفته کله کوفته کله کوفته کله کوفته

کله کوفته دو درم ابارج فیروز درم غار لقون سفید چهار درم کوفته بخت  
نسخه



سبکترین پخت معجون سازند شربتی درم ناست با اب گرم این نسخه نه جزوا  
در اجتناب از سستی در یکدیگر و ربع در خم شکر است در اول درجه سوم **معجون**  
**سبک** مسهل اخلاط را بر کوبیده بود و بدان را از مواد فاسده پاک سازد و در مسهل بی  
بود در صفت آن بود سسته بلبله زرد بلبله سیاه زرد سفید سنا کی بسفاج سفید  
کاملی حبیب اسفند سفید نیل سفید صندل سفید صندل سفید صندل سفید صندل سفید  
بک مشیت درم زنجبیل سفید زعفران درخشی کبابی جننی فاقه کبابی فاقه صفا سفید کوفی  
سندل الطیب زرباد کبر از زرد و درم زعفران کنگر سنی بند درم همه را جدا  
کوفته نخته و وزن نمود بلبله کبابی زرد و کبریا یا دوام شربتی در سسته و در وزن مجموع  
ادویه غسل معجون سازند و شکر و زعفران در ابس از نیمه او در داخل نمایند و بعض  
مناخزین گفته که اگر درین معجون عوض غسل برین در و مکر کنند اقوی میگردد و قدرت  
از آن چهار درم ناست درم با جدر سسته یا با مار العسل یا با برنجین محلول در مار الورد نیم گرم  
موده بحسب مزاج نبوشند و در گاه بخت سبک بفتح سبک باشد بر لوند چینی غار بقون سفید در  
درم سستی درم تخم زعفران سفید از زرد کنگر درم زعفران **معجون مسهل** زرد سفید  
وزن شربتی در با سسته ناست درم با اب لفظ طم وزن عشر درم مسهل متفرد  
لوز حلوا متفرد من قنوت من کل واحد مدینه درام سکه سلیمان غشرت درام بقون الطبع  
ناسا و بعین بعسل شروع الرفع و یرفع بلقی افید الرغوان و الفین الشرب خسته  
درام فی السحر باز **معجون مسهل** و بخرج الرطوبات من المفاصل و البلم من السور و بعضی  
الانصار من الاخلاط **نسخه** ابارخ صغیر و اسفند من کل واحد غار بقون ابس  
سهم الخنظل درم و لصف جمع ما الودینه منخولته و بعین بعسل شروع الرفع و بعضی

کتاب  
تسکین







و در سینه یک مشتقال عسل نقد نقابت قدر القلاب حل کرده در عسل داخل  
کرده لغوام داد و به کوفته بخشایان ترشسته معجون سازند تشریحی بامتنقال **معجون عسل**  
که صلب آنرا لیس در جوانی است ذکر کرده و این معجون مستعمل است  
از برای کسانی که در اولی بد طعم بد بو خوردند چون بادشالان اخراج رطل  
و حصول خارج برقه از خط مسود و او صفر او مواد خدام عسلش انهارت حیات  
میتند **صفت آن** اولاً سینه شکر طراقمندی بمطل غنابستان همویر طابقی از چهار  
او تر سینه زردی درم تخم کلوث اسفندین رومی کهنه از زردی پزده درم تخم  
خطمی نقد تخم حبابی که از باره خطا تیر کهنه وضع بی سفینا نیک گشته صندل از برای  
بچردم او در اسنوی سفید نیا و صمغ و بلبلانیر بچوشانند نامهر اشود تیره شده داخل  
کنند در آب صافی آن را تخم چهار او قس از او ده با در با ذنی حاجت نسوی  
اسهال داخل کنند در آن چهار تیره و صاف کنند زنده دوم و بچوشانند با سکر لغوام  
آید و او در مانی را در آن داخل کرده معجون سازند تشریحی بامتنقال درم دکامی قرص زرد  
این را در میان اوراق نارنج دکامی زیاده کرده و در آن معجون با او مقشر تا بکشد  
مقشر و در صمغ معدن بطلر فصل دو در خفکان آب سید در استدا و حل و مانند  
آن نشانه **معجون معتدل** از فریادین کو تولی ذنبها و بچه خاله بر اعضا همدا  
آید فرو نشاند و خون را صاف کند و جگر تازه دار و در فراج را الصلاح آورد  
و طبع را محنت دار و در نفع را بشکند **صفت آن** غناب پنج ستاره الوسیاه  
مفت ستاره تخم کالسنی تخم خیار و بادرنک بکوفته از بر یکچردم سنابکی چهار درم  
شانه نقد درم کلر خ بامتنقال تر کفید بر یکچردم با و این چهار درم روغن صنی



بمکونه در پانزده گانه کتانی بسته دو درم الی التورید سده درم جدر اور دو پنجاه شش اینها اندک  
من مانند صاف کند و پنجاه درم فلو خاسته شده است و پنجاه شش اینها اندک حاصل  
کرده را در طب حل کرده با لاجه کرده را مسکه بلوغ بر این ریزند و پیش نرم  
بجوشانند تا لغو ام آید و این لغو را که گفته و خسته بدانند **بجوشانند** **بجوشانند** **بجوشانند**  
**فلا نسبی** که مسهل رطوبت است از مینا صل و دیگران معده پاک کند و اعضا را از  
اخلط **صفت آن** ابارخ فقیر اضمون مسوی از یک کت او فیه غار لقون  
بفیدیم او فیه هم خطل بیدرم و هم مجو و او فیه کوفه غسل کف گرفته چون بسیار  
شترنی دو درم باب بیکرم این فیه چهار خرد است و درین است کفیت و ندرم  
و پنج تخم نیم از کفیت یکم از کفیت درم از کفیت درم از کفیت درم از کفیت درم  
درجه سیوم **بجوشانند** نافع است از برای وجع کبد و معده و مصلح ریاح و مصلح سرد  
و معده و ضعف و **صفت آن** **بجوشانند** **بجوشانند** **بجوشانند** **بجوشانند** **بجوشانند**  
سایه سیاه و جندی که منصف ریونضی از یک درم حطابا رومی دو درم معفران  
تا آنچه آه تخم از کفیت مصطلی رومی از یک چهار درم و از صنی ذرا و در خروج از یک  
سده درم عود بندنی قرقل و صافی از یک یک درم و هم او فیه از کوفه بخوبی غسل گرفته  
سده وزن او در هر رشته در ظرف چینی که اندازند شترنی از آن بمقدار باقی  
باب ازم **بجوشانند** **بجوشانند** **بجوشانند** **بجوشانند** **بجوشانند** **بجوشانند**  
باشند و معده بکشاید و اورام صلبه را بچیند و **صفت آن** **بجوشانند** **بجوشانند** **بجوشانند**  
مسودا کت معفران مسهل الطیب سافج ریونضی حطابا یا از یک یک درم معفران  
تا آنچه آه تخم از کفیت مصطلی از یک یک سده درم عود بندنی قرقل از یک یک درم  
و هم درم



کوفته و بخته بان سوزن ادو عسل معجون سازند شربتی بکدم باب **معجون**  
**مشکل المزاج** بخته زنجبیل خداوند سه روز باج و لویه و فالج و غشیه و برص و حدر  
را نافع بماند **صفت آن** زنجبیل عاقرمه را کوبند فیصله فصل و ج زرا عسل ملد در  
از بریده درم سپید از خشک حب انفا حلیت زراوند و حطابا سبط سندی  
خندیده خردل از بر یک درم کوفته بخته لعسل صاف سه روز از ادویه معجون  
سازند شربتی بکشفال و در شکر و بزرگند کفند زیره کبابی و سنوز و تخم خرزه و تخم  
کاسخ و تخم حتی اس و عاقرمه و سما بوسک و کوه داخل ندارد در جای عسل ملد در  
زیره که فوی بریان کرده و وزن فولاد مکش ده یک است و باقی مساوی  
**معجون مفوی معده** بنویس حکیم الممالک **حکیم** با و طبایع شریفه و است سگدان  
خردل از بر یک درم کلسترخ بخته بخت برون بسته بخت از رخ بخت  
بلبله زرا و از بر یک درم همین سرخ همین سفید ضد سرخ و ضد لطفه و شکر خشک  
بختان تخم مورد از بر یک بکدم و تخم کوفته بخته بخت بخت فولاد شربتی معجون سازند  
**معجون کاج** مسهل مسوداد و اخلاط غلیظه **صفت آن** بلبله سیاه پوست بلبله  
اند منق از بر یک درم اسطوخودوس بر سفید از بر یک بخت درم کوفته بخته با بکین  
بخت شد **معجون کاج** نوسه بک پوست بلبله کبابی بلبله سیاه پوست بلبله ایله منق  
اسفینون از بر یک درم زرد بخته بخت بخت بر بخت بخت اسطوخودوس از  
بر یک بخت درم غار بخت کفید سه درم بخت لاجورد و خارا منی مغشول از بر یک درم تخم  
بخته بخت مشوی سه درم دو انرا کوفته بخته با صد و پنجاه درم قفسل منق بخت بخت  
**کاج مس افرا** این معجون ضابطه بر اس افرا و در آن بخت لطف مغشول



از چنین دیده شد که از جانب پوس سنت شیخ داود گفته که منی دیدم در کتاب  
تصحیح الابدان و تصحیح از او شده القراط جباری که ترجمه معنی آن است  
که مخفی که برگاه بنحو اسنم که بروم به بیمارستان منی محلی که در محاسن زامحا  
میکنند یعنی جایی از دار الشفا که میکانی که پیشش قیاس است منجر بودم  
در متفان معجون سخاخ تا بجا ماند عظامت در با جمله بنویس که در اولی و  
فوت آن تا یکسال باقی میماند و بیشتر آن اندت که در ایلول ساخته شده با  
سامری از شرح قانون کفینه که معجون سخاخ در کتب و نهایت نیکوتر  
و بالجامه این معجون نافع است از برای اسهال و در حر و از برای ادجاع  
معه و دماغ و سینه و دو از و جمع امراض سوذای خصوص بانجوباد صرع  
و بکنه احتیاق احم کافینه سوذ منداست **صفت نیشخس شیخ داود**  
**تبرک** بایله سیاه بلبله از بر بکده درم ایشمون اسطوخودوس سفیخ از ر  
تجدرم غار یون نشس سفید چو اوشی مرجان که بازم در بند نافه از بر بکده  
زرب کلر سخ خشک کرده با در روح خصیصه ملی دم الاخون از بر بکده  
و سخ رس درم طباشیر سفید این شیخ فروده و این میگوست اگر  
بوده باشد بابت شیخ داود گفته که انخفا و منی اندت که بنویسند درین  
معجون کند و مصطلی و زرب چو رس و بلبله کالی از بر بکده درم گفته بنخس  
نا شده و زن ادویه غسل کف گفته سرشته معجون بسیار بود و شرح داود  
گفته که این معجون یا بسین است دو در هر سوم و زیارت در اولی معقد  
یا گرم و اطباء کبر را رغبت باین معجون بسیار است و این معجون در اولی معقد  
در در صفت



و در حقیقت فروغ اطفال اندوخته طلیف عاصی باشد حذف کرده شود از آن  
طبیایه و حضرت این ناد و منفالی قوت انی لیه می کشند و سزاوار است  
که صاحب قوی از آن بسیار خورد و **مغز مغز آبروس** نافع است از برای نفس  
بسیار و از برای او جان مفصل و او جان کلید معده و در باج و قروح استسفا  
و از برای بترقان دود او در حبه کماض این مفصل و نفوس زیاد است و از  
برای قوی و نفوذ قوی و نفوذی و نفوذی و از برای اعصاب سود دارد و فصلهای  
که در کرده و خسته باشد فرو دوز و در حبه کماض بسیار و در شرب از آن یکدوم یا منفالی  
**صفت آن** غار نفون اسارون و درج فردا تا برسد آب فرغون او در حاکم  
از بر بلبک او قبه زراوند و قوی و در حبه کماض از بر بلبک او قبه کماض  
دو او قبه حطمانا رومی شش او قبه حاسا برزاقش از بر بلبک او قبه کماض  
بودند کوی خط اسبابون از بر بلبک او قبه حطمانا رومی شش او قبه کماض  
را کوفته و بنفشه اصل کف زنده سرشته در ظرف چینی نگاه دارند و در ابام ربیع  
مانند **مغز مغز آبروس** پودست بلیله کمانی پوست بلبک بلبک منفی بلبک سیاه  
از بر یک سفندرم ترند سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید  
عسل لقد کفایت این نشسته شد جد است و در حبه کماض در حبه کماض  
اول در حبه کماض در حبه کماض در حبه کماض در حبه کماض در حبه کماض  
شش خرد باشد و در حبه کماض در حبه کماض در حبه کماض در حبه کماض  
لا حوز منقول از بر یک دو درم و نیم سفید نماید و درم اصافه نشسته چیده شده و این  
نشسته دوازده جزو است و در حبه کماض در حبه کماض در حبه کماض در حبه کماض



در چه بودم و در نسخه دیگر در پنج عفرنی ناختیک سبیل الطیب خرنوب الواسان انور مصطکی  
رومی بولت ارج از بیکه مذم ز بیکه مذم در دو دو بسیار بر نسخه قبل نفرد و دهنده و این  
نسخه نسبت یکجود است و بر احتش از است در بیکه در ربع درجه خشک است و  
در اول درجه سوم **معجون کلج حامی صغیر** مسهل آملان غلظت است همچو سودا بنعم  
الرج و صغیر از هر دو **صفت آن** بیکه سیاه است بیکه کلبین بولت بیکه امله منفذ  
از بیکه در دم اقبول است و بیکه در کس از بیکه سفید محوت خراشیده بر وزن بادام شیرین  
چون نموده بسفج نسج از بیکه شکر در کس و کوفته سفید کف کوفته در وزن  
ادویه بر سبب شربتی از آن منتقال باب باللو مفید است این نسخه جهت و در  
دیگر عاریقون سفید درم خرفی سیاه چهار دانگ بهر ارسی مغسول حجر لاجورد  
مغسول از بیکه درم **معجون ناختیاه** معده را قوت دهد و بلغم را برود و بوی دهان  
خوش کند و آب رفتن از دهان باز دارد و دهن را بشکند و اگر در شکم  
نیاشد بشکند و با دانه بشکند و کرده را قوت دهد و در یک از کرده و متا نه پاک داند  
و ناگواری بین طعام را برود و با دانه سردی مخالفت را برود و شهوت را بفرزند و جگر را  
قوت دهد و شهوت طعام آرد و در پناه بفراید و قوت دهد و القواط کوبد که اگر  
کس در سالی شکفته منوالی بر وزن درم از جن معجون بخورد و هر رادی که از شهوت  
طلب کند بر آید **صفت آن** شکر کندی با نخواره زنجبیل از بیکه درم زعفران یک درم  
بج از قیسی بخورم مصطکی دو درم و نیم خود خماری دو درم عا فر حاکم درم و نیم سفج  
نسج یک درم کوفته از هر دو باغی در وزن ادویه غسل کف کوفته کسند شربتی شده درم  
**معجون ناختیاه** در نسخه دیگر ناختیاه صغیر فارس از دو خشک زره کرمانی شونیز  
از بیکه



از بر مختلف و ج زکی بسیار از زبان زنجیل جوز بود تخم زکس از بر یک سه مختلف عا سا  
دو مختلف غسل مصفح شده وزن ادویه معجون سنا زرد شیرینی دو مختلف **معجون ناخواه**  
**بسته مولف** ناخواه و زنجیل از بر یک دو درم تخم زکس بخورد هم مصطلکی دو درم و نیم  
عود خام دو درم زرد کف اید بر یک درم و نیم سفینج سفینج کلدرم از عفوان یک درم غسل  
مصفح پنجاه درم پنجم زعفران سنا زرد **معجون ناخواه نوع دیگر** که همین حاجت  
دارد **صفت آن** تخم سبب تخم کوز ناخواه از بر یک ده درم مصطلکی رومی عا و زخا  
اسارون عود خام سنبل الطیب قلع زعفران از بر یک دو درم شکر خاک لیس نیم درم  
مجموعه را کوفته بجز در کوزه زن ادویه شیرینی سه درم **معجون دیگر** معده را  
از بلغم پاک دارد و در ششها ظاهر آورد و باه را فوسفید بدست مویط تمام دارد  
**صفت آن** سفوف صلی وزوفان ناخواه و لغناخ خشک شکر در بره کرمانی از بر  
یک سه مختلف لیس سوز از زبان زنجیل و ج زکی جوز بود تخم زکس از بر  
یک سه مختلف حمد را کوفته و بجز با سوزن ادویه غسل مصفح در شش شیرینی سه درم  
**معجون برین که از فر ابادین** غار لئون و ج زکی اسارون فردمانا از رسد و فرفون  
فوز و فایا لیس از بر یک اوقیه ناخواه و قلع از بر یک دو اوقیه فلفل و لون و فنیق  
که از اعرور کوند شش اوقیه سبب قسط زرافند طویل از بر یک سه اوقیه صفافی سنبل  
بودنه حسی فطاسا بون از بر یک دو اوقیه حمود فرسون از بر یک سه اوقیه کمانطوس  
کما در یوس اسفورد بون از بر یک سه اوقیه غسل لیس گرفته بقدر حاجت شیرینی  
از کلدرم مادو درم با کینفالی فرود **معجون برین که از فر ابادین** غار لئون  
غار لئون سفوف اسارون و ج زکی فردمانا از تخم رسد و فرفون فورا ناما سکر از بر



یک اوقیه ریز از نو طویل اصل عطش تیار اند بر بید و اذیه تا نحوه قتل از بر بید و اذیه  
خطبا با رومی شش اوقیه قهقور یون بار یک شست اذیه صحنه نیم کفش از ریز و اذیه  
اوقیه کما در یوس کما فیطوس اسفورد یون سفید سوز افسط بلخ تر از یک اوقیه  
سینل لطیف فودنج حبلی فطر اسالیون از ریز و اذیه همه را اوقیه و نیمه و با اکیس  
صاف بر شند و اندر ایام ربیع که از ریز و اذیه کما فیطوس اذیه و نیمه اذیه است  
و نفث خرد است و وزق این تصاد اذیه اوقیه است مزاج ارم و کما فیطوس  
در دود در نیمه **مجموع ربیع** غار یون سفید اسارون و نیمه  
فردمانا تخم سداب از یون فودنج خشک از ریز یک اوقیه خطبا با رومی  
شش اوقیه قهقور یون و نیمه سینل لطیف کوبی فطر اسالیون کما فیطوس  
اسفورد یون از ریز یک اوقیه سینه رومی فسط بلخ از ریز یک اوقیه کوفته نیمه  
با اکیس مصفغ بر شند و در ایام ربیع که از ریز و اذیه کما فیطوس اذیه و نیمه  
**ربیع یک** از ریز صفت آن غار یون و نیمه کما فیطوس اذیه و نیمه  
فردمانا تخم سداب از ریز یک اوقیه تا نحوه قتل حاشا تخم کفش از ریز کوبی  
فطر اسالیون از ریز یک اوقیه قهقور یون بار یک اسفورد یون کما فیطوس از ریز  
است اوقیه خطبا شش اوقیه فسط و سینه تر از نو طویل و در ایون وجوده  
از ریز یک اوقیه همه را اوقیه نیمه حاصل صفت **مجموع** و شازند **مجموع**  
نسولیت از ریز یک اوقیه شش اوقیه است و اذیه کوفته در بوم در طبع  
در ریزه خصل این تخم سوز و نیمه حس آن در دلالت دارد از ریز یک اوقیه  
بهر نقد بر این از ریز یک اوقیه است و در ریز اذیه که از ریز صفت آن کما فیطوس

کما فیطوس

القوه

اصولها



که حق تعالی از اذیه مانع است از برای امراض گنبد و معده و دماغ قلب و طحال و سینه و نقل  
و مفصل و اعصاب و سوزن و امراض عظامه از حقیقت امراض طویله و از برای استنفاد  
ذوات الحیث و وجع طهر و سنگینی بدن **صفت آن** صبر سفوطی یا زده شتعاله متخار لقون  
چهار درم زعفران ساجه مصطکی زرد و زرد و ارجنی از هر یک و دریم و ربع درم سیس ابل  
و دو درم استاروش و خود و سیس قبطور یون و دقیق از هر یک یک درم این نسخه نسبت  
که لعل کرده از این جمع درازند و شیح ریگ کفایت کفایت رسیده باین معجون در آنکه  
خففت کرده از آن لفع از اجزای آنرا و آنچه نصیح آن کرده ام از فریادین رومی  
انست افیمون جنید بدسترسه غنچه شیب زوارید ما کفنه طایفه سفید کبابی  
از هر یک یک درم و نیم قبطور یون و دقیق عار لقون از هر یک یک درم زرد کفنه و درم  
سوزنجان پوست بیخ کبر از هر یک یک درم ادویه را کوفته بجزه روغن بادام شیرین  
چرب کرده کفنه بگذارند پس بزنند تا بیرغ ذرن عمل از هر یک از اسباب  
کله و آب انار و آب ریخاس و جمر حیدر القوام آرند و از آنش فرود آورده  
ادویه کوفته را باین پشته تا بنگو مبروج شود و در ظرف حنی لکها بر آرد و کفنه  
که من و اففت نشده ام هم مقدار است این معجون لکن کیفیت مرا استناد من که  
عجمان میدهند از این معجون امربقان مقدار صفا منتقال در زمین این مقدار استاسب  
نسبت است از برای عجمان مزاج بلغمی و باید که داده بشود این معجون یکسانی  
که حار از اجزای آنست از این معجون زیاده از بیستفقال و اگر چه این معجون نسبت بسیار  
من میگویم که نسخه این جمع آورد بخوان نسخه است و این نسخه نام است و در  
نگاره از جری از ادویه و این نسخه که شیح درود از فریادین رومی در کرده خوان



استند و این نسخ را با آن تعدادی فاضل است و آنکه گفته اند از دهن نیست که شربت  
این معجون از برای محروم از مزاج کثیف است چه محروم از مزاج را که مناسب باشد  
از برای این معجون مطلق نباید داد و اگر حرارت پرتیه نباشد که مانع از استعمال آن  
باشد بهتر است شربت نام که آنکه چهارم منفصل است تا بعد از دو چیز که از آن حرکت  
خلط میکنند و فایده شربت بر دفع پس می آید و نیز حرارت و غرض و چون شربت  
تمام آن استعمال شود دفع خلط محزون را در مزه صفرا از سنگین میدرد حرارت را  
پس معلوم شد که در اسهال و اسهال صحت و این معجون بر اسهال آن بجا است  
**معجون دیگر** که شوق کفید و برص و خدام و دارا فیصل و بیماری بطنی و سوداوی را  
سودا درند **صفت آن** پوست بلبه کابلی پوست بلبه امله منقح اشمون  
تسایره غار نفون کس سفید صبر نفوطی ایارخ فسو از ریزیده درم سفوح  
فسح سنابل از یک سفید درم خرد سفید محوف حر شده بزوغن بادام  
پادام شبنم خرب نموده تا زده درم یک نندی خرد درم حاسا درم  
اکل خود درم خرد درم عسل مصق منده در آن اندازد شود معجون سازد **معجون**  
**دیگر** که سودا و رطوبت برافزود و معبوه و دمانخ را پاک کند و فوت دهد و در  
مفاصل را سودا دار **صفت آن** پوست بلبه کابلی بلبه سپاه امله منقح  
از یک سفید درم خرد سفید خرد درم اشمون اشمون درم سفوح فسح سنابل  
بر یک کابلی در شمشک از یک سفید درم مصطلی رومی اشمون شحم کابلی نفوطی  
ذقیق از یک سفید درم سودا درم مصری درم متقال بوژیدان ما سرره سفید  
سبوی از یک سفید درم زبونی خرد درم نمبره رگوفه و غیره درم شربت شری

کتاب

کتاب



پیچیده نامشده **معجون** که از **ریشه های سفید** است و بعضی گمان است که  
 بر وی بوی از غیر آن است مثل اسطوخودوس و افلاطون و القراط و جالبوس  
 و محمد بن ذکریا از این معجون را از کبیرا پود شده اند و بعضی چون الیه بناده  
 اند و نافع است از باری در سرد و در زانو و در پشت و در دندان و از برای  
 با فوی و در معده و نافع کفوی است از **ریشه سفید** و در نفوس باه خان است  
 که در رسالی بگفته از این معجون بخورد و اگر خوش بصدق رسد و در خانه  
 داشته باشد همه را خوش میکند **صفت آن** تخم کدو و حب الرسیا و تخم افش و ماخواه  
 و تخم رجان و تخم باز و سونمز و تخم بلون این شش خرد بران بند خانی سوزد و سفال  
 در خلیس و سال العصاره و بیدار باده و کندر سفید و صندل و صندل الطیب و صندل  
 سفید این دوازده خرد را برابر وزن کرده عملده بر یک کوفته و خسته  
 و باز وزن کرده و بعضی وزن او دوی معجون سازد و شش کتشفال صح و کتشفال  
 شام منجورده یا مجرب است **معجون الملک مخزوم** از برای  
 ملک صقله مرض لغش و است و از خوردن باش معجون شفا یافت و این دو است  
 بگو از برای حفظ صحت و این که مرض قوت این صفت سال باقی میماند و بعد از  
 شش سال رساختن آن بگذرد و استعمال خوان نمود و مقدار از شش سال از آن کتشفال  
 باشد کتشفال است سخن گفته که مرض است بمعده و مصالح آن اجاب است و این معجون  
 بافع النفع است از برای جمع امراض با زده بجهت که حرارت و بویست آن درجه  
 سیوم است و نافع است از برای اوجاع خلق و صدر و طحال و جمع بفتح بازده و  
 ششک و بنانه و جبات **صفت آن** سینه سینه از ده دار چینی شست درم

و سایر آن این است از برای  
 روزی در آن از تخم باغ است



بزرگترین پدید آمدن مغشول از بزرگ شدیم سندی بری در کتون کما فی کونین جاوید  
خطانا الطوخودوس فردا ما بنده سنا بنده از بزرگ پدید آمدن عصا در وقت کاشم بر جسد  
نوفی صنع و بی هنر نام و ام از بزرگ پدید آمدن عفران و قسط پنج فصل سفید و خردی کسب  
نوفیون پوستی تفاح و اشرف و بود نه لوی و در از بانه و تم کر بری و کله شرح نا و ن  
حرب تلجان از بزرگ پدید آمدن و در ابا ذیل کبر که از جالب کسب است و نوفیون  
و سفور کمان از بزرگ پدید آمدن و اخلیت و یا جار است و از ن دو دوار کماله  
اشتراد و در اشته باشد و در کاه و جمع در و در ن باشد و الا سور کمان را  
خرف نماید که در و ارا کلمه قوی باشد و مخصوصا بنوعی نام که از ماده شود و از برای مسطور  
ترید و بید و در بخش لوزنی خاری نون و در نفع از نرا کلب ز ماده کرده و کشته شد  
و بر بان کرده و در بخش از بزرگ شدیم و این بنوعی در اصلح لیس الی  
قوی باشد باید ز ماده کرده و در نفع از نرا کلب ز ماده کرده و کشته شد  
ناصل شود و باقی ادویه را کوفته و سخته سزا شده و در ن ادریه سبز شود و در کمال الفضا  
آورده که کثرت از آن بکند است و باید که با آب گرم تنوشند **سجود نوار** و این  
ترکیب از گلهای بند است و خواص بسیار دارد و فایده و تقوه و صرع و خسته شدن  
و عرق النساء و مفاصل بلغمی و جمع امراض باره و نافع است و حفظ ز ماده کند و نموده  
بلا قوت دهد و باه را بر آید و در عیت از ابلی و سندر و نون را نافع باشد و بر آن  
را نوافق باشد **صفت آن** از عفران و در فصل فصل سفید و خردی کسب  
باید که در آن صندلیه کرده که در کما فی کونین رومی مای سفید و سبیل الطیب بسیار  
فصل و در چینی صندل بکند بر کما فی کونین و در کما فی کونین و در کما فی کونین



صرخ همین سفید نملک سینه پوست بلند امده منفی که بار سیمی مرجان مروارید با شفته  
 لسان العصاره شکر زخم مصریه دانه خرم و دانه نوره زرد کفته بریان از ده خطی با مایه شکر  
 ابرانی زنجبیل مغز سرکه خشک کراده مغز سرخودس کندر با بونه جوید از ده خطی با مایه  
 شیطرخ بندی با نخ ایتنا جمل سببا بوس سینه اینسون از پر بکره منفی شکر خالوقون  
 نم حنوزه بهار کردانی حب آتش حنظل اللطیف مهری زرباد غنسل غسل بلدرنجید بر کفته  
 بریان کرده از قنبون زرد و نول سوسن مسوی تر از دند و فرج نشاسته از پر بختقال فرق  
 طلا و زرق نقره از پر یک عده و قند سفید ربع اوزا غسل صابون و مقابله اجزا اولاد مکلس  
 سفید منتقال بنور مغز معجون سنا زرد و بودار شسته ماه استعمال نماید و طریقی لکلس قولاد  
 در مفردات بیان شد **معجون کندی** شکر شش کفنه که این معجون بسیاری تعیس است  
**صفت آن** زعفران دو منتقال مرصافی اسارون فور بود خشی دو فوط اسابون از  
 پر یک جاب منتقال بنیل رومی از خط سینه ققاج اوج از پر یک منتقال حبسین  
 سه منتقال و نیم فوه الصع سه منتقال رب السوسن انقو لو قند بون جوده بهاره  
 عافت از پر یک سه منتقال روغن بلبلان شش منتقال افراص اندر خورد خورد  
 بختقال غسل بقدر کفایت بنور معجون سنا زرد شیمی مقدار رفتنی با جلی بن سینه  
 یک اوقیه این سه فوه سینه خرد و با افراص اندر خوردن و در شش منتقال و پنج  
 منتقال و نیم است و فرج شش گرم خشک است در آخر درجه دوم **نسخه حبس عاوی**  
**عین معجون** بود نه گرمی و کوی فوط اسابون سببا بوس از پر بکره از ده درم گرم  
 با بونه جانتا از پر یک اوقیه درم کاشتم نیم درم فلفل چهار درم درم سینه از ده  
 بنور معجون سنا زرد شیمی بود درم باب گرم و نسجه منتقال که در حرفت با کاسه نموی در



کرده مؤلفین است تا نسخ حسب جاوی ضیوا الالبه ورنه کاشتم با نژده درم است

**معجون که باغ غلیظه را تحلیل دهد و ایندوس و فوئنج بار در آن فایده است** و بفتح

سدن و شرف و دماغ و سینه است و در شها طعام آورد و در وقت و حوت

بول را و آدن خن بسیار و جمع از ارض مفعول سیوانی بود بر اناج است و در

دست در حد و در خربانه است و خرای از آن معلوم شد همیشه الطیب است درم

تخم ز قفس نعل در اقل از بر بکند و از ده درم بر ز اینج کفند ز عقرون خندیدند و در

از بر یک چهار درم با سینه در آن ادو غسل مصفح معجون سازند و گاهی زیاده کرده شود و گاهی

معجون مذکور فوئنج و گاهی زیاده کرده شود و در وقت و حوت و کندر و سرد و دوقو

و سارون و فوه الفصح و جابش و رخ زرا و قسط **مرام از زرا کبیب ساخته است** و

بفتح کفنه اند که ترکیبی از این سیفت ندارد و سنوای معونات کفنه اند که مخرج آن

الفراط است و تسکرای او برین قرار گرفت زیرا چار است در انحال جرا

از قطع لحم منت سوزای که فاطع منت باشد مانند زکار و بالید بهر چار است

که دوائی احوال فاطع لحم منت فایده کرد و اند عضو مخرج را بس اختصار کرد استعمال

دوائی احوال فاطع لحم منت ایاد و ابی مغزی از برای دفع اصرار آن و اول

ر جری که اختصار کرده از برای دفع مخرج مری و موم بود پس لویج کوفند در آن

اطبا بعد از الفراط در فروع و لعابها بر آن فوئنج و زرا کبیب **مرام است**

که موم زیاده بسیار اخذ ط آن تا تشدید و قیقا مغزی دیگر با این تیار شد و الا مغزی

دیگر تیار است این باشد و در غن آن زیت صبح باشد که از زیت اسراج

کوبند در مودش و زیت فر که قیقا زیتون خام که از زرا کبیب الفلق کوفند و غیر

ادام



برودین در رخ کرده و کجاست در مواد با بره و در زبان بکنند و لصف باشند و در رخ  
مورد اند که اکثر اشیاء مدنها باغی در آنها جزه صلیح بسیار در آنها باشند <sup>مست</sup> باشد  
نوبت آن باغی می ماند مخصوص آنچه در آن سرکه باشند و بعضی را اعتقاد است  
که بر مری که می ماند خصص آنچه در آن سرکه در مری ساخته شده و فویش  
ساخته می شود و اما آنچه در آن شحم باشد بودار رنگ زغال سنگال باید  
کرد و این فویش را جیب سیرت ضدا و شحم حکم موش در رخ گفته که اشم  
شرطی است که موم زباده از لصف باشند و کمر از ربع آن پاشد حکمی ماند که  
شش خود و روغن زنجبیل و موم ربع آخر باشد و صداد اعم از موم است و موم  
مخصوص بر احالت و قانون است که موم را اول در روغن زنجبیل اندازند  
و از سرش بگیرند و دوبه ضمیمه اول در آن عمل کنند پس او را در مویز مخلوط  
و طریق جل بر مویز و عسل البطم و مویزهای و فویش و سکنجبین <sup>منال آنها</sup>  
چنانست که در قدر متعاضف بغض مایل را آب کرده برایش نهند با چوب کش  
آید و ظرف کوچکی را در روغن کرده در میان این طرف اول بگذارند تا روغن  
از حرارت آب گرم شود و پس موم و امثال آنرا در روغن زنجبیل حاصل شود  
بعد از آن سایر ادویه را مخلوط نمایند عمل در اشم المسمول بالشمع و الدین احوال  
دین الورد و شغلی آن مفعی فی الشار علی کل عسرت در اشم من دین الورد و ممال  
شمع و دنی العسب شده در آن موم بداب الشمع <sup>صالحین</sup> و کسر کسری بود مویز  
عسله الا و تبه مسخوف با عا فیدر و لصف جنه السوی مهم است از زرا کسب  
بفر اطلیم است و در شغال بسیار میگردد و در مری و با شحال آن مفعی است از برای



بر روی این مرض نسود و در معده خصوصاً آنچه بوده باشد از حرارت فی از برای بیوجلی نشستن  
و شتاق و زردی و خوردن بی و اسهال و اسهال بود که گاه مکرر کنند استعمال **صفت آن**  
مردارینک سفید از زردی ده درم از روغن تخم کدو از زردی ده درم از روغن تخم کدو از زردی ده درم  
و مزج اینها یکدیگر در روغن زیت یک فنجان موم سه اوقیه زیت یک اوقیه از زردی کدو در  
ریب یکدازند و باقی آرد را کوفته برانی با شکر شده در زماندن بدشته نمایند تا مخلوط

شود **درم سفیدان** نیت اللحم و نفع من اللباجیت همه السینعل فی ال  
وفی الا فرج الحارث نسیت مرزا کج نسوجی حمت در ارم سستایا بالخل  
محل و لصب غلبه دهن الورد و یخون خسی لعلط ذیر بود لیسیر کالرم هم فی علیه این

الرماض حمت در ارم و فنیل من الکا نور و نسیت و استعمال فانه خند کردن **درم اسود**  
یعنی درم سفید و نسیت یکس یکدازند و اسهال یک اوقیه سرکه تند شده اوقیه زیت  
دوازده مجموع بریزند تا سفید شود و در روغن تخم کدو در یک اوقیه نماید که در ارم از ا

حرکت و نسیت مرزا کج نسوجی حمت در ارم سستایا بالخل  
دند که در روغن کج حمت حرق نامر اینها در احارث و درم سفید و حار حمت  
و شتاق که از فصل حرارت باشد نافع است **صفت آن** موم سفید ده درم روغن

کند بله بیت بر کد ارم باشد یک درم موم مرزا کج نسوجی حمت در ارم سستایا بالخل  
نما حرارث نسیت سفید هم مزج بر نرسیده اگر زردی زباده بود نماید کجای است روغن  
کسرخ کنند و حصص ملی سفید هم مزج اضافی نماید و جهت نسیت و در روغن کدو

کنند **درم اسود** نافع از برای احراقی حرارت منفرط و در معده و فزج معاد و در  
خالوران بی **صفت آن** مرزا کج یکدرم سفید اب رابا ص نسوجی درم روغن  
سستی نماید







**مرهم باسلفیون دیگر** او را م صلبه را نرم کند و نیز اند فرود بر او و او را م را از زرع  
پاک کند و گوشت بر ویاید **صفت آن** زین است که در موم نموده شست و شوی  
فیه چهار درم موم را در روغن بکدازند و فیه را در آن محل که برده ترشیم سازند  
**مرهم باسلفیون دیگر** همین منقحت دارد **صفت آن** زینت روی موم سفید  
کثیر از یک شش قدیم را پنج چهار درم ز روغن کنجد است گفته در موم شش درم  
سازند **مرهم الباسلفیون به نسبه القلح** و خرد را پنج درم است و شمع در یک  
بدات الشمع بالزینت و لعین به المانح و اینرنت و فیه بعضی سحر الشمع القند  
مکان الشمع و با و الامرسم بسمی لضماد و الا بعنه و بنوعین محلل قوی النخس و اللاد  
جمع الضابلق البشع **مرهم جوارین** از امرسم رسل گویند و زجر کرده است  
از فرامادین روی مرهم و سلج و معر دست بموم زهره و گفته اند این مرهم دوازده  
و دویست از دو دوازده حواری حضرت عیسی علیه السلام که بر یک بلدوا  
را اختار کرده ز کتب نموده اند و این بهترین مرهمها است منضج و مرصفت است  
بر فتن و منضج صابون است و است دوائی مثل آن درین فصل و گفته جراحات  
متکثره و محلل صلبه است از گوشت مرده و منع و موجب اندمال جراحات  
است و میرد آثار و شفاف و جلد میندجد و جرب است و از برای  
سفوفه در مہار امینند و نافع است از برای طاعون و سرطانات و بعضی سحر  
و فرود کوش **صفت آن** به نسبه شمع در موم سفید در آنج جاویز و زلال از و  
در موم سفید از زهر کما در موم استن چهارده درم زرد زرد طول و کند زرد و  
مصل از زرق سفید در موم در رنگ نه در موم زینت و بالبنان دو  
رطل



رطل در در زمینان سه رطل و طوق ساختن آن که مجموع را در سر حل کنند و در وقت  
 کوفته و بنجته موم و صمغ محلی را در زنبک بندارند و او به بالسته را در اصل کرده درون  
 بسته بماند تا محلول شود و استعمال نمایند و این سخن دوازده خرد است بعد دوازده  
 خوارق حضرت عیسی علیه السلام **درست شیخ** **درست شیخ** **درست شیخ** موم محقد و  
 صنم البطم از بر چهارده درم ریش محلول سبزه نقره درم متصل از رقی مردانک از  
 چهار درم در او در طول میان دیگر از ریش درم حاوی بر لکله اصفی که از بر یکدو  
 درم سبزه درم زیت بکرطل اولاد و سنگ محقق را با نیت بخوشا کنند و در  
 حل سود پس این محلول و سبزه محلول در سر را داخل آن کنند و بزودا هموار شود  
 استعمال نمایند و این سوای زیت دوازده خرد است و نسخه که برزرا ابراهیم در  
 اصفهان ذکر کرده موافقت با این نسخه سوای آنکه بجای عسل البطم را سبزه و وزن  
 متصل سه درم و درم چهار درم و نیت و نسخه حب حاوی صغیر است و نسخه  
 مرزا ابراهیم موافق سوای وزن متصل چهار درم است و وزن زیت در البسمه  
 بر طلست و در زمینان بکرطل و نم و دیگر در و با این نسخه های مختلف ذکر شده و آنچه  
 منقول است ذکر کرده **درم و اعیون** لفظ در با خلون بر نیت و معنی آن لغت  
 است یعنی گفته که از صنعت نجاسه است و این در خلط است در و با این روی  
 در و شد که از طبیعت نافع است برای اوزام و اوجا و شندیده و نفعده عصب  
 و خراج و صله تا اسکیه از خلد **درست** **درست** **درست** در خطمی بنفید و زیت فطما در حلیه و  
 گمان بر یکدیگر در آب سرد از کسانند پس با یا نیت صوف صاف کنند و یکدو  
 از اینها چهار دانه پیش بزنند و در سنگ چهار دانه و سخی کرده در بکرطل و هم

این نسخه را در درستی او را اول کرده  
 در این نسخه کمال







صفت غلظت طم غلظت و در تزو و رخ باقی بماند و در ماده فاسق در **صفت**  
به نسخ صاحب بنبر که پشت و موم از یک درم هم از زرشک نیم کوفته اند با خام مخلوط  
و که اخته کردن در موم سس بریزد بخار چه درم از زردت سه درم در موم در موم  
و نیم کوفته نخچه اندک اندک بر آن باشد بر شویز با مخلوط شود **موم زلال** نالیف  
غلام استانی امیر البونین محمد کرم فی ظهیر بنی مومند الجولک سید غلظت کان محمد شای خلد  
خلد سلطان نافع از برای اشک و کس و جمع افروز شود و اوید افروز **صفت**  
**ان** موم زرد درون کا و بست منقل که نخچه منقید آب قوی شسته مردار است که  
سوده دم الا جوش برخت بمخوه فویا گالی مغشول بر دوش جوب جنی رال شخوف از  
ریک کتب منقل نو بناندی سسی بزاج انحر و فلفل از یک نیم منقل کوفته و نخچه موم از  
مخلوط کرده سفیده تخم مرغ داخل کرده در تاون بدست نیلو بالند تا کسین شود در بارچه  
کشان نازکی مالیده ریافوج بگذارند **موم سس** به نسخ شفا می مردار است که می درم  
کندر و قند و انشق و موم از بریده درم عدل لاطم و سرنج از یک است در موم از یک  
که اختی باشد و زیت بگذارند و در موم و در موم سس سازند و موم سس سازند در  
باون بمانند تا بگو در موم شوند **صفت شخوف** جهت کجین اورام عسره البرد خاری و سرطان  
در موم زین اشمن نافعت **صفت ان** مردار شنبک و فله از یک درم لبان و انشق  
از یک درم صنیع حبیب بفض عدل لاطم شش درم موم زرد منفت شش شخوف شش درم  
زیت بقد نفعت شش درم زرد که حل کند و موم زیت کجین سازند و در موم سس  
سازند شخوف دار و کفنه که اگر کهای شخوف اسرنج کسند شش درم کسند شش درم  
چهار درم باشد و اگر در موم سس سازند باریت موم سازند و الا بار و غش و کجین



در این نسخه شصت و دو درجه در آن نسخه را درم آورده و گفته  
که در نسخه دیگر در اینک و فتنه از هر یک درم شصت است و درم چهار انگشت درم  
است و نیز گفته که در ایشان بجای حرف ن بر ج کشند و نیت و او قبه و موم است  
بهم کنند و در غیر ایشان روغن طلح کشند و نسخه حاوی صنوبر باقی نسخه اصل است و در  
است سبوی آنکه در آن شجرت بازده درم است و گفته بر اینست و با بار روغن  
سرخ نمقدار بقایت درم سازند **صفت موم شجرت** منقول از فرامادین و اولی  
مصافی و کند و اشق از زیت درم مردار سنگ و زعفران از هر یک درم ضمیم  
شش درم شکر شسته هشت درم زیت با روغن کند مقدار حاجت شش درم سازند  
**صفت موم شجرت** مردار سنگ و فندق و اشق و موم از هر یک درم حاکم الطم  
شش درم زیت باروغن سرخ کل بر دلم بر مانند نجا درم شش درم سازند **موم**  
**نسخه که از موم شجرت** همه زخمهای بد و اورام و بخته شش و یکد جراحت  
نافع است **صفت آن** مویز و باغقال از هر یک درم موم غمستعل جها شغال روغن  
کند مختلف که اخره موجود مال مخلوط سازند **موم شجرت** که نافع است از برای آنچه  
**نسخه صفت آن** شحم خنظل چهار درم و موم زرد سفید سبوی با روغن زیت  
شش درم تخم سبت و نمک مصافی و صبر و زرد نخل و کندری و شش و موم و موم  
و قنصل و زنجبیل و ماز روغن و پسته از هر یک درم درم کوروش و جاد  
و سکه از هر یک درم موم کوروش و موم کوروش و موم کوروش و موم کوروش  
نسخه از زرد نخل از هر یک درم موم کوروش از هر یک درم موم کوروش از هر یک درم



بندارند بر دهن کا و آنچه خسانده است نجس است لکن نفی شراب و نموند  
و ادویه بال و غیره پس آنچه را خنک باشد در آن عمل کرده باشد بمالند نامشروع  
و مخلوط کنند بمالند و در زنجبیل و کرفس و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو  
رز داب را بر کسب مرغی بمشال لطن و در شطاعت نشامین دواند شده باشد  
پس باید بر طله کردن موم را از شکر آن که از لطن او میکند موم کا و جهت جمع خاره  
**دفعه اول** در موم کسب مرغی و موم کسب مرغی و موم کسب مرغی و موم کسب مرغی  
ر و لطن کا و پانزده درم که اخته سفید از قطع ده درم کا فور تصویر  
بکرم سوده داخل کرده موم سفید موم کسب مرغی و موم کسب مرغی و موم کسب مرغی  
**سوخنک** از نافع است زمانه و یا بنور کسب مرغی و موم کسب مرغی و موم کسب مرغی  
**است صفت آن** مردار شکر سفید و سفید اب قلعی از رنگ  
دو اسنار کوفته و بنجته موم دور شکر و زعفران کل سبز بنفشه انار و  
را سوده در آن افکند و بر شکر کسب مرغی و موم کسب مرغی و موم کسب مرغی  
بر افکند و بر شکر و در آن اول کسب مرغی مالند که در شکر و موم کسب مرغی  
فصه دو اسنار داخل است **نیم شکر** دیگر مردار شکر و سفید اب از  
بر از بر کسب مرغی و موم کسب مرغی که در شکر موم کسب مرغی و موم کسب مرغی  
داد و به اضافه نماید و بر شکر موم کسب مرغی و موم کسب مرغی و موم کسب مرغی  
شم زرع داخل کرده موم کسب مرغی و اسنار کسب مرغی و موم کسب مرغی  
**نافع است** از برای اوجاع کینه که بوده باشند و کسب مرغی و موم کسب مرغی  
که عارض شده باشد در این اعضا و بر عارض در این اعضا **صفت آن**







تا مستوی شود و نگاه دارند **بر می که نازک و سرد** و سلطان و او را مصلحتی نافع باشد

و جراحات از پوست مرده و نیم پان که در این دو نامتوز را با صلاح مایه و **صفت آن**

چاه شود با **دو** در صورتی که از برید و درم اثنی عشرم مقدار و در آن طول از بر

درم نعل از روی و هر دو اینک از بر یک درم نوم زد و در اسجاده بر یک درم

زیت کبطل صمغی آرد در سر حل کرده و از آرد به این کوفتی است بگویند و موم در وزن

که اخته بر او درم مزوج کرده باره و ن پدست به مالند تا بماند شود **بر می که از این**

**در غرضت و سایر بر او می را غرض بود و خوب و الله تو بار یا فایده و صفت آن**

نقره بود و در اسج از رنگ بر طلی و فان فنی در نظر منفرد است فلقد از مرکب است

و نشت منفصل بر که بجهت کشته بر طلی نیم آن صمغ است در سر حل نمایند و او را را لونه و

مان بپزند و مرهم سازند **بر می که نهار نام سازد و شکر اگر از پوست کبطل بود و در**

**نما من را نافع است و اخفای ضعیف است و نوری که در آن صفت آن** روشن نقشه است

مغز سفید کا و یک انرا مغز سفید را در روغن کدو کند و نعل از او در کند و چهار درم

صاف روی آنند حاصل شود پس بکند نمک و کل خود از بر یک درم کبر او صمغ عربی و با

و اصل الملک از بر دو درم کوفتی و در آن موم و روغن بپزند و در وقت جوش

پوشند اندوده است و در کبطل بر غرضی که بطلوبت **بر می که شکر و زعفران آورده**

**بر م نافع است از برای اخفای ضعیف بیدار و در بدن صفت آن و صفت آن**

**کبطلی که در آن کبطل است** می چهار درم مصلحی و نشت و این از بر یک درم

بر صفت نضیب از زرد بود و در نشتی از فایه از بر یک کدرم در روغن و در روغن کبطل

بر آورده و نشت بپزند درم کبطل بجا بید موم در روغن نازدین و در روغن کل بکدری که











جب الفطرم مضمون جبهه قفل حسن چهارم من ثلثه اداق لسنجی حب الفطرم و الفلفل و کلط

و یسعمل فانه بین الطبع و یخرج سانس البغم و ان حبلت بدل لب الفطرم ما عودا له بکار

نومادی اسهال البغم و ان حبلت فی سفاح اربع در حبات بدلا عدها اخرج حالها غلظا

سودا و ان لارث از ان بکون انوسی فاجعل مکار البغم سنج ندرت در حبات

افتمون **سنگین** منسکن می و صفراوی از موده زرشک منتع ابار دانه

رث سماق منتع از حوت بروی بسته از ریک بجز و طه منقده کله شوریح

دقوزه خشک از ریک نیم خرد نرم گویند و سه متفقال انرا اب شیرین ماریت ابا برین

بسیار برود و انبال ان نوشید **سنگین می دیگر** ابار دانه زرشک موز بادانه

از مویز کجوری ریزه کرمانی بکند و کوفه سه متفقال از ان نوشید **سنگین می** سودا و ان صفح

غنی کلخ چهار درم زرشک بندانه سه متفقال سفاح خشک پوست برول پسند

مصطکی رومی عود و فای سنبل الطیب فرود خجک و مع قفل و ذره کرمانی بد بر کر از

بریل و متفقال و کوه و نیمه با سبکچین سفوف حلی شیرین انرا مع و انبال ان نوشید **مطبوخات**

**این نوع از مریجات استعمال کرده میشود** انقلب از بر لای که کرده بودید در بدن از عا

خاطمی محرق لیب بودن در ان حلی رطوبت از رطوبت کما که زیادتر باشد و نوع لفته اند که مراد

از مطبوخات ماه است چنانکه میگویند ما را از دقا لفته مطبوخ از دقا و نوع زحمه کرده اند

مطبوخ نراب و این خطاست بحسب اصطلاح طبعی چنانکه در فوا این بیان کرده شد بجهت

آنکه مطبوخ اللفظ از اجرام ادویه دیدار که اید واقع نشود و در مطبوخات چیزی که از خواص

فوت ان معادله شود و خیار ستر و زرخین و افتمون با بد که انرا در ان مطبوخ کرده

شود و بعد از تمام طرح فوت مطبوخات زیاد بر کماه باقی نمیند و در انها نبوده باشد



خری تیرن مانند نوز پس اگر بوده باشد در مطبوحات خری تیرن باقی بمماند قوت  
ان زیاده نمائند و نبات تیرن مطبوحات خری تیرن در دفع کفنه آند مقدار است  
مطبوبات مفید در کثرت است و در عین حال در عین حال حکیم سفید در دفع کفنه که  
مطبوبات و این و بخت در طبع از جوهر پسته و سبزه و کمال کثیر است و اسهال آنها سریع است  
و موافق تر است از برای مواد در قیاس اما اگر اسهال مطبوحات از سبب سبب است  
که قوتهای خود را جدا کرده از اجزای آنها جدا نمایند و اسطرلابی میگردان قوتها با آب  
سبب است و در او عسل و اسطرلابی خرد میکنند و باقی آن قوتها که در آن است میمانند  
ان اسهال مخصوص خواص بر قوتهای او و در مسدود ذراتهای آنها از روزه غسل ان اسهال حلاطه  
او عینه و حلاطی آنها از او جدا پس با افزودن اسهال مطبوحات سر فروست و از زمین مردم  
شد که از اجزای آنها اسهال را دروغا بیا آنها کثرت در اثر قوتها او و در مسدود  
از اجزای آنها باقی مانده و سورت که در وقت و در وقت آنها میمانند و در زمان  
فصلت چه بر روی نفوس میمانند در او عسل و اسطرلابی خرد کرده دفع کنند  
از فعل طسوت در آن قوت مسدود میمانند و در وقت میشود و باقی میمانند در وقت  
بعد از اسهال خری تیرن در وقت برای بقای از اجزای آنها کرب و خشکی و عطش  
و معاودت اسهال میمانند کجایی باقی میمانند از اجزای حبوب در محل معده و پیوسته  
اما در دفع از مطبوحات سنا و بیاض و بعضی متوی معده و سرد و اینها  
نهار بقوان و برین سفید و در روند و انسال آنها که گویند بعد طعم و شب کردن بر انداختن  
بناشاند مطبوخ انجیرین نافع است از برای سوزش و بیاض و اینها در وقت  
صحت دفع میکنند صفت این بر شتر شنج و اجود پوت سبزه زر و پوت سبزه کجایی



بلبله سبزه از بر یکدیگر درم افشون سبب سفید سفید با او در باد و در بخور و در بخور  
از بر یکدیگر درم بنده اما در خشک سبب سفید سفید با او در باد و در بخور و در بخور  
حب و در سبب سفید سفید با او در باد و در بخور و در بخور  
و در سبب سفید سفید با او در باد و در بخور و در بخور  
به بر نمانند رسیده و در سبب سفید سفید با او در باد و در بخور و در بخور

**صفحه از بر یکدیگر درم افشون سبب سفید سفید با او در باد و در بخور و در بخور**  
**مخوفه و اخلاط غلیظه را سود دارد در صفت آن** پوست بلبه زرد و مویز منقح از بر یکدیگر

سبب سفید سفید با او در باد و در بخور و در بخور  
افشون در آن افکند و بچسبند و در روز دیگر برایش نرم نهند تا بکرم شود و  
افشون در این است و صفت آن است که در وقت که در کثرت از آن بکرم عارضه

و قدری غسل مریض با نمزود بکرم نماند **مطبوع افشون به نسخه نیت این قره**  
بلبله سبزه و سفید سفید با او در باد و در بخور و در بخور  
عارضه غافل و کلند و کرمه نماند تا غسل مریضه حسیب از آن پیش از این مطبوع

بسته ساعت بخورد **مطبوع افشون نسخه مویز در باد و در بخور و در بخور**  
**در سبب سفید سفید با او در باد و در بخور و در بخور**

مخوفه و اخلاط غلیظه را سود دارد در صفت آن پوست بلبه زرد و مویز منقح از بر یکدیگر  
و بلبه سبزه و سفید سفید با او در باد و در بخور و در بخور  
با این نسخه در وقت که در کثرت از آن بکرم عارضه غافل و کلند و کرمه نماند تا غسل مریضه حسیب از آن پیش از این مطبوع  
مطبوع بکرم زرد بلبه و با نمزود بکرم نماند تا غسل مریضه حسیب از آن پیش از این مطبوع

دستگاه



و سحرگاه آنها را درند صفت این مطبوخ نیشی دیگر بپسندید سیاه ده درم سنفلیج سفید مخدرم  
سنبلین سفید نیم زرد بکفایت نمکوفته چهار درم انیسون دو درم بزرگ کور طبع کوده ها  
کنند پس چهار دانگ و آنست بخار لغوی و دیگر درم صبر و دو دانگ ملح لفظی بکند  
خرق سیاه حسب ازند و سه ساعت قبل از این مطبوخ خمر بزرگ مطبوخ دیگر این صفت

**صفت این پوست** بپند زرد و سیاه و نمک سفیدی و نمک زردی و نمک زردی و نمک زردی از هر یک یک درم  
که خواسته است بپزند و فلوکس و صابون در آن افکند و بپزند با نمک و آنست صفت  
کنند با رخ بپزند از زرد بکفایت و آنست فلوکس و نمک سفیدی و نمک زردی و نمک زردی با نمک  
بکرم بپسندند **مطبوخ انیسون دیگر** خداوند عموذ را اسود کند باشد **صفت این**

پسندید سیاه پوست بپند زرد از هر یک ده درم پوست بپسندید کالی سفید درم پوست بپسندید  
سین انور باد آورده صفت و باد بپسندید در کلوخورد و کلوخورد و کلوخورد و کلوخورد  
بمکوفته درم او سیاه ده عدد زرد بکفایت دو درم نمک زردی ده درم انیسون  
یا نرود درم او سه را اسوای انیسون چهار دانگ صفت و انیسون را درم و آنست

بپسندید با رخ کن در دیک افکند و از آنش بزرگ کند تا بکند از نو تا سرد شود **صفت**  
**این مطبوخ نیشی حکیم** بپسندید سیاه ده درم سنفلیج سفید بکفایت نیم درم انیسون ده  
درم سنبلین و کلوخورد و کلوخورد از رنگ سفید درم کلترج چهار درم کازیران با بپسندید  
از رنگ چهار درم انیسون و باد بپسندید از رنگ درم خرق سیاه دو دانگ عا رفاق

بکفایت نیم زرد بکفایت از سیاه بکدرم زنجبیل مخدرم بپسندید و صفت نموده عا رفاق  
و لا جور و ملح لفظی از رنگ و دانگ اضافی کرده بپسندید و از رنگ و آنست  
بپسندید مخم فخطل و قشر شطوطی بکفایت اضافی کنند **مطبوخ انیسون نیشی دیگر**







المودة وانه ان الثور حسن عاقبت و بر نادر خور و از برك چهار درم لطف  
سبع تلو تلو در خم بلفه محلو انكف و فوم محو او در بخر ظل اب و كمان  
نابرسه بطل انكف رطل اب و كمان در ده بطن افرطه تفسه درم  
كه بسنه باشند از در خر قوتی دیگر از دنیا بگویند انكف انكف بسنه بطن  
در ان اقبون را در وقت كرده باشند منزه كای لپوت برده مشه در وقت  
اسهال از بطن غار بون كف در افق و شحم خنق ارفق بودت فوت و مزاج  
**صفتون اقبون نیز صفتی صبر نافع** از برای اخراج مخطط سوداوی و  
بغم و صفراوی مخرق و نافع است از برای غایتی نهاد خدام و بوسه ای اخراج  
سودا **صفتون ان** سنابل كف درم كل نكف و كل بوف در خم كاش از برك چهار درم  
با در بچوب ان الثور از برك درم بون بسنه كای بسنه سياه از برك  
مقدم نرید كف محك و درم اقبون بسنه درم بسنه كاش بسنه درم  
شانه بسنه درم كلر خ نازه بسنه درم موز بسنه درم بسنه بسنه درم  
اقبون افرطه مقدم محو او در رطل اب بوشه انكف با بدو رطل  
بس اقبون را در خر قوتی بسنه در ان بسنه درم افرطه و صبر كف تا كند  
موشش دیگر محو بس از انش فرود آورده صره اقبون را بالند و لفسه درم دور  
كشد و مطبوخ را بر روی فلوسین جابز در خمین از برك بسنه درم صاف كرده بالند  
باز جالند و بگردم از قن با دام بسنه در ان كرده باشند **صفتون ان المطبوخ**  
**الاقبون نیز صفتون** بونق صفور الالباب الاصفه خمره درم بسنه درم بسنه درم  
القاسی و البلیج از بسنه در انم ابلج از بسنه در انم بسنه درم الخمدون



در سما خاص عشره و احدی است نور از بنه در این وقت از بنه در این وقت

از نور کله خود در س از بنه در این وقت در این وقت در این وقت

بطح این وقت در س از بنه در این وقت در این وقت در این وقت

الا در این وقت در س از بنه در این وقت در این وقت در این وقت

الا بنه در این وقت در س از بنه در این وقت در این وقت در این وقت

بعل و نیز ب ما بنه در این وقت در س از بنه در این وقت در این وقت

الرحمة و الی از وقت آن نخرج الا خلاط الجا طره فاحلط به ثم اخططه وزن

در س **مطلوبه** از بنه در این وقت در س از بنه در این وقت در این وقت

بلید سیاه پوست قهقهه کالی نسیف از بنه در این وقت در این وقت در این وقت

از بنه در این وقت در س از بنه در این وقت در این وقت در این وقت

بیشتر بخونند و وقت کرده که این را در آن حل کرده وقت کنند

از این وقت در س از بنه در این وقت در این وقت در این وقت

مخوده مشوی از بنه در این وقت در س از بنه در این وقت در این وقت

بزند بعد از آن **مطلوبه** ز با بنه در این وقت در این وقت در این وقت

بهر روز خادش اندام و در مانی و کزی مزاج و نسیف را سوزد و از وقت

پوست سیاه کالی پوست بلید سیاه نسیف از بنه در این وقت در این وقت

از بنه در این وقت در س از بنه در این وقت در این وقت در این وقت

از بنه در این وقت در س از بنه در این وقت در این وقت در این وقت



در انتقال سینه رسیده بخوبی نشاند و صاف کنند و با نوره در هم کشند خزانگی در آن  
داخل کرده بخوبی در نوب جان سردار و نوبه بکشد استخوان از یک یک بگذرد بکشد  
بگذرد محمود مشوی سینه جریه بپاشند **مطبوع** **اقصین** دیگر سردار و معده و جریه  
که در اندام باشد بود سود و **صفت آن** پوست بیدر زورده در دست بکشد  
بگذرد از سینه سینه سینه بکشد سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
صل سینه از یک یک در هم اقصین همه صره پینه پینه سینه سینه سینه سینه  
بگذرد از یک یک در هم صل سینه اقصین زورده از یک یک بکشد سینه سینه  
موزر سینه طایفه است در هم بپاشند و با نوره بپاشند سردار و نوبه بگذرد  
بگذرد بکشد پوست بیدر زورده صل سینه از یک یک جریه سینه سینه سینه  
بگذرد سینه سینه از یک یک در هم محمود مشوی وانی سینه سینه از یک یک  
بگذرد از یک یک سردار و کرده بپاشند و اگر این اجزای سردار و راجب کرده بگذرد  
بعد از آن مطبوع بپاشند سینه **مطبوع** **اقصین** **مطبوع** **اقصین** **مطبوع**  
و در ارض سوداوی و صفراوی را نافع باشد **صفت آن** پوست بیدر زورده است  
بگذرد کبابی از یک یک در هم اقصین وانی از یک یک در هم بگذرد  
روغن بادام حرب کرده بکوفته بگذرد از سینه با نوره عدد ترندی ده در هم  
بپاشند بپاشند بپاشند و با نوره بپاشند بپاشند بپاشند بپاشند بپاشند  
بگذرد در هم و با نوره بپاشند و بگذرد روغن بادام سبز داخل کرده بپاشند  
**اقصین** **مطبوع** **اقصین** **مطبوع** **اقصین** **مطبوع** **اقصین** **مطبوع**  
بگذرد کبابی بیدر سینه از یک یک بگذرد سینه سینه سینه سینه سینه  
بگذرد سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه



سپیدی از بیک سفید عدد اصل السوس ترا کشیده بدارم محو میسرند  
خاکه مفرات دهن کشند فلوکس جابری و زنجبین منقح از بیک منتقل  
ان حل کرده بگذارم در غنیمت بادام شیرین اجناس کرده بخاشند **مطبوخ سینه از**  
سرخ معدود در بند فی البادامین خاصه فی الاوصیه ابارده و کهن اللون  
و اللبشره **صفحه** استخوان ناخواه نزر الارباب و جوز الکرفس و کبودان و صورت  
ایا نسده و کاسم کربو و زعفران و دار قفل و کبوتر و سبیل العطب و زعفران خور و او در الباد  
و کعد و زرا الحبر و در البصل من طواحد شرفان حسیف الجود الابد بالحل عشره منقح  
**تطبخ الحش** می سلاسه انما رفا حسی رجع الی النصف لصفق و نیرب منقح و علوم  
در آن نلدن در ما الی اربعین در ما **مطبوخ سینه** بکته معدود در باح کوب و صرع  
و امر اضل سوداوی بکشد است **اخلطان** بگرد سینه کسب کسب کسب کسب  
سینه منتقال و شب در آن خساننده صبح صافی نوزده فلوکس جابری در بن حل کرده  
صافی نموده در دهن بادام شیرین داخل کرده بر او زینوشند **مطبوخ زید** مسهل بلغم  
بود و اسهال سوداوتر کند **صفحه ان** سناکی حل نزع بکشته کوب ببلد رز  
باعت ببلد کباب ببلد سیاه از بیک شوره زید بکشد را کشیده بکوشه بگذارم در بن  
بگذارم بصفحه سفید فنطورین و صنف و قهوه کهن زومی از بیک صرد در کجا و در آن  
باد بکوشن سحر از زبانه سحر کفشن سحر نبرج او در از زبانه استخوان سحر کفشن  
از بیک درم زبانه سبیل العطب از بیک بگذارم نوزده منقح ده درم سینه  
از بیک درم سینه صنف حمانی ده دانه سوسور کوشند و صاف کرده بر خشت حرانی  
ده منتقال زنجبین با نوزده شرفان کلفند بکشته با نیرب است دینا از بیک بگذارم

لهم











نیز چنانچه از این روغن بادام شیرین با نافعان **سنگ** یا نفعیت از برای تنهای  
مرکب و صفت **سنگ** است بیدار که در سردی درم بیدار است  
کاستنی کسب از برای درم بسنگ کل **سنگ** از برای درم  
ر بوند ضعیف بگفته در صره منانی بسته دو درم بچونش نفعی باشد و صاف  
کننده درم شتر شست خرابانی بکلاب حل کرده اضافه کرده بر نفعی است  
بسی از **سنگ** صاف و کسب شتر شست **سنگ** بچونش نفعی است  
از برای **سنگ** صاف و کسب شتر شست **سنگ** بچونش نفعی است  
بیدار کبابی و بیدار سیاه از برای درم پنج از برای درم کسب شتر شست از برای  
شست درام سنبل الطیب صفت آذر بزه از برای درم شفا علی با دوز  
از برای درم شتر شست درم مجموع درم شتر شست درم شتر شست  
آمده در شتر شست درم کسب شتر شست درم در آن حل کرده از برای درم  
انصاب نهند پس که زوارند شتر شست درم در آن حل کرده از برای درم  
شد اضافه نمایند در این **سنگ** درم شتر شست درم شتر شست درم شتر شست  
حل کرده باشد **سنگ** درم شتر شست درم شتر شست درم شتر شست  
تنهای کسب را سود دارد و در **سنگ** شتر شست درم شتر شست درم شتر شست  
باشد زایل کند **سنگ** بچونش نفعی است بیدار که در سردی درم بیدار است  
اجزای برابر با آب خورشید با شش ملامت بزند و مالند و با نفعیت نفعی است  
گفته که اگر نادانان بزرگ بچونش در این **سنگ** درم شتر شست درم شتر شست  
**سنگ** درم شتر شست درم شتر شست درم شتر شست درم شتر شست



بوست بنید کبابی بسید سبزه از زیر یک مقنندرم پوست بسید امده منقح از زیر چهار درم  
موز منقح ده درم الو سبزه ده عدد کما و زین باد و کبوتر غنچه منقح خود  
از زیر یک درم بسفنج نسیم منقح دو درم انقبض در شش آن بسید ده درم  
را از خانه قر قفل بسون سنا و ج کندی از زیر یک یک درم کچنشا بنده خا که منقح را  
و صاف کتند و بنام زنون و صبر منقح از زیر یک درم منقح بنده خا که منقح را  
از زیر یک دو درم منقح خطی منقح منقح منقح ده درم منقح را منقح

از شکر در آن حل کنند و باغی او بر سر داره بوده بر این منقح را درم  
کرده بسفنج منقح از منقح منقح در بر بند لوز آن منقح منقح منقح

**سطبوح منقح** دیگر تبهای امیخته و سر و منقح نفس را بر دو یا سهای من  
را از این کند در آن باغی بسود منقح بود **صفت آن** بوست بسید از درم

بسید کبابی امده منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح  
رزمی از زیر یک یک درم منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح

منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح  
منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح

منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح  
منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح

**صفت آن** منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح  
منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح

از زیر یک چهار درم منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح  
منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح منقح

لا اله الا الله



نوعی که در کتب معتدله است و در سینه رطل را بر آب بچینانند تا کنگر طل بماند از آنش فرود آورد  
صفت آنست که در سینه خنک است و در معده گرم است و در کبد سرد است و در مغز گرم است  
و نیکو می آید و بماند و در معده رطوبت می رسد و بکدرم روغن بادام شیرین از برای  
اصلاح خیارشود داخل کنند چه خیارشود را از روغن و خنکندنی با عصاره و اجناس باشد  
در روغن بادام بار لاف می گوید و در آن خیارشود را در آن خنکندنی  
بعضی از ایشان گفته اند که بجا می آید و در آن خنکندنی بچینانند  
در بنویسند اجناس روغن بادام نسبت به آنرا رسد در شرح موهوم آورده  
که این مطبوخ را باید که بر روی سبب درم زنجبین و با برده درم خیارشود صفت  
کنند و برآید و بماند و بکدرم روغن صندل و بکدرم روغن بادام شیرین اضافه  
نموده به باشند از آنالینان باشند هرگاه در آن سوسه در آن سوسه در آن باشد  
و قبکه آفتاب بنشیند و باشند **مطبوع نو** افوی از این منقول از  
شرح موهوم رسد بر موهوم **صفت آن** است بیدرزد و سنا ملی از آن  
نقد درم لوسبانه بزرگ دانه ده عدد و غاب جرجانی بزرگ دانه آورده  
عدد سنان سبب دانه موهوم است در معده خنکندنی منفع بازده درم  
شاه تره برکت سبب از بزرگ پنجم درم ظل کفنه شخم کانه کفنه شخم کانه  
اصل السوس از بزرگ درم درون کلر خاقین رومی از بزرگ سبب  
چهار درم شخم از بزرگ شخم کفنه از بزرگ دو درم بدستور خنکندنی  
کنند و بکدرم روغن بادام شیرین داخل کرده و مطبوخ بود از آنکه بماند  
و اگر اراده باشد نفوس کرده شود سردار و سوس باید که داخل کرده در مطبوخ



بهدار

بهدار آنکه صفت کرده باشد با این صفت بزرگ شود الطی که تصویب زین در می  
بسیار صفت شود و از هر چه بود

بسیار صفت شود و از هر چه بود  
بسیار صفت شود و از هر چه بود

بسیار صفت شود و از هر چه بود  
بسیار صفت شود و از هر چه بود

بسیار صفت شود و از هر چه بود  
بسیار صفت شود و از هر چه بود

بسیار صفت شود و از هر چه بود  
بسیار صفت شود و از هر چه بود

بسیار صفت شود و از هر چه بود  
بسیار صفت شود و از هر چه بود

بسیار صفت شود و از هر چه بود  
بسیار صفت شود و از هر چه بود

بسیار صفت شود و از هر چه بود  
بسیار صفت شود و از هر چه بود

بسیار صفت شود و از هر چه بود  
بسیار صفت شود و از هر چه بود

الدی

لفظ















شبا شرج سینه در اتم لضع و بر کس فینه خسته در اتم فلوسن خا کس و بر اصف

تانیما و لقا علبه و ش النور الحلو و شرب **مطبوع سهل الصغار المخرجه من فیه**

نوخه بلبل الاصف سینه در اتم سلخ اللود و شره در اتم بنبت شروع العجم حسته در اتم

نرید ایش بر کس اتم در اتم شبا شرج سینه در اتم خا شرج حسته در اتم لضع کافق و

لضع و شرب **مطبوع سهل الصغار و بلبلنا سینه** شرب اخر شروع العجم حسته در اتم

اجاص نلذون عدد و غاب غنزه اعداد و شبا شرج حسته در اتم ایشون متقال

بسطا متقال نرید ایش بر کس اتم در اتم لطنج و لضع و بلبلنا لضع و شرب

متقال فیه غشرون در اتم سینه فیه شرب من النوی و اللیف لضع و شرب

در اتم نرید ایش بر کس **مطبوع نافع لیس الامراض الحادة من کسب الاله الی**

اجاص ارمون عدد و سفستان غشرون عدد و شرب شروع العجم غشرون عدد

غاب غنزه اعداد و در اتم و در اتم و در اتم و در اتم و در اتم و در اتم و در اتم

متقال شبا شرج حسته در اتم غنظ غشرون در اتم بر الندا مثله در اتم بر

الکسوف نلذون در اتم لیس النوزار سینه در اتم بلوقر از بود در اتم اصل التدیبار

متقال لضع کما هو کس و ایتیم و کما فیه حسته غشره در اتم شرب من النوی

لضع و کس در اتم فلوسن خا شرب و ارمون در اتم حسته و غشرون در اتم حلیجین

شکری و لضع و شرب بعد القوة فاید **مطبوع لیس العرف مصیر الیج بانام**

**البراق** شرب فواکه و لیسفیل الکرا انکس در فصل اربع و الجوف لیسفیل اصلا

متقال شرب سینه و سودا و سودا و سودا و سودا و سودا و سودا و سودا و سودا

ول النور











صندل سرخ صندل سفید کچم درختی درختی کبابه خنجر از ریزش صندل سفید کچم  
تخم صندل صندل سفید کچم یا زده صندل صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم  
خوبی صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده  
صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده  
تصویری فاقه صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده  
بهن کچم صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده  
نیم صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده  
اب محض لغوام اوزر نوعی زیاده و چون در و بگردد اب محض را داخل کند  
و اوزر را ایدورمان ببرد و بپزد از بدم نامکدرم این کسب سوزی نبات  
و ایدور و عرقها جمل و شش خردن اینها طبعند و مفید و صندل سفید کچم یا زده  
اب در حرارت بر پوست خشک است در درجه اول **مفرج جوارش در کباب**  
خفقان و وسواس زکفر و خوش را بسوزانند و بکودل و در سحر با قوت دهد  
و فرج آوردن طعم نخت و لون زاهت کند و پیره را برافروزد و بوی دمان  
خوش کند و طعام بلوار و در موده قوت دهد و طبع را فروم و در دقوت باه و در لفظ  
تمام آورد و ضعف دل زایل کند و حفظ را زیاده کند و جوانان که بدار و و پیران را نوبی  
کرد اند و بوسه بر بر طرف کند **کفتان** برودار و کفته با قوت بهانی با قوت  
رز و فروزه پشاوروی ندر و از ریزش صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده  
از ریزش صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده  
تخم خربزه بن سرخ طبع خنجر صندل سفید کچم یا زده صندل سفید کچم یا زده







در شیر برده یک عدد و این رویداد بر رطل آب چو نشانند نامهر استود  
از بایکس غزال نموی بگردانند غسل مضع سوزن در و در داخل کرده تقویم  
آدرند و او در او نشسته و بنفشه اول مرتبه غریب و شکر در شوقی را در رطل  
صل کرده پس باقی را در و در داخل کرده بر هم نهند تا در و در آن مخلوط شود  
در طرف چسب لکند از بند ترسی از یک گرم ماد و درم **منفخ** این منفخ  
را خواص این است محمد شفای بد و کس مضع و در اسود منند بود  
و نموده در مصلح را قوت دید و توانی را صاف کرد و از در مرض سوداوی  
را دفع کند و دل را قوت دهد و کس را در فرخ تمام آورد و در بعضیها پس  
دارد **منفخ** این یا قوت سرخ در جان فروری که با لاجور و معسول از لاجور  
منفغان با قوت زرد عقیق منغ مروار را کفنه از رنگ هما منفغان اصل خوش  
سید منفغان زرد بکنتفال و نیم حمر نشیب کل بقور ابرشیم نمغ زرد نظر از رنگ  
سید منفغان نیم فر خشک نیم منفغان سر و بی لبه هما منفغان امد منفغان  
سید کبابی از رنگ منفغان با در بنجوبه بنجوبه قماری در و در بنجوبه بنجوبه  
طبا شیر سفید از رنگ منفغان صندل کفند صندل سرخ در و در بنجوبه از رنگ منفغان  
کافور بان تسنیل الطیب سادج بندی بندن کفند قند کبار از رنگ منفغان صندل  
زرد شک با زرده منفغان زعفران غیر نشیب از رنگ منفغان نشیب حاصل  
بکنتفال درق طلسم منفغان درق نفه کنتفال کافور فیصوری نیم منفغان از سبب  
اضغانی کمن اب حاض نیم من عرق بیدنگ بکن طلیب کمن نیابت کفند  
دومن غسل صفت کرده قدر حاجت عرقها و نبات و غسل را تقویم بلند







و بعد از آن دم است و درین شیخ آورده که اگر لقمه کنند و وزن او سه  
گندکند با دو سه شمشیر ده موی بندد اگر با غسل کند و وزن او سه  
و سبت درم روغن بادام سفید از او سه کوفته را در سبزه با سوسن خود درم  
را برود **صفت شمع** **صفت شمع** در نقل خوشنجان این سبزه کوفته را در سه درم  
فلفل کاو در میان برنجیل از بریک سه درم و چهار درم جوز بود سبب همین  
کفید همین سبزه خضبه اللؤلؤ نازک است از بریک درم عاقر قاقز درم مصطلک درم  
کلنج مروارید کفیه از بریک سه درم بیدار با از بریک یک درم غیر شهاب و فر  
درم مشک یک درم عمل یک درم با قویست که درم و چهار درم زعفران سه درم و درم طلا  
ورق نقره از بریک نیم منتقال خود عظم منتقال پوست از ج سبزه درم  
بندی و درم قند و درم در روغن بادام سفید کوفته را با فصل درم سازد  
**صفت شمع** پوست دل و دماغ و جگر و موده دید و سبت و کرده را قوی کرد این درم  
تمام آورده و منی بفراید و باه افوت دهد و سبب این اندازه آورد **صفت این**  
سبزه درم خوشنجان و با منی نقل حبه الطیب قاقز با و صغیر درم فلفل کاو درم  
فلفل از بریک سه درم کاو درم با در خوش از بریک نیم درم منس الطیب  
آهسته از بریکها درم زعفران مصطلک از بریک سه درم همین سبزه همین کفید  
از بریک چهار درم سبزه بندی بود درم و از فلفل و برنجیل از بریک  
یک درم پوست از ج سبزه درم درم کلنج نیم درم سوسن یک درم خضبه اللؤلؤ  
سبب انوصاف برین سه از بریک سه درم غیر شهاب دو درم مشک بود که درم  
نقل جوش یک درم مروارید کفیه دو درم که با از بریک یک درم و درم طلا



تقره از پرکنیم شفق خرد اعظم شفق بال العسل خواهد دوزن ادویه غسل کنند  
و اگر هندی خواهد دوزن ادویه قند نسیم و برای رفع بویست خرد اعظم در  
عسل اترار ابا بست درم روغن بادام شیرین حرب کنند و در قندن ده درم  
نخ خشک کفشد با دودیه کوفته داخل کنند و قند نسیم در شربتی بقدیر حاجت  
و نسیم و دیگر این که حلیم معصوم در و ابا دین با نسیم مغز حایذ کرده چغندر  
در خرد اعظم داخل ندارد و در دوزن یک درم نسیم و کبر لیکر و دودیه و تقره از پرکن  
بند درم است و قند اترار انچه سخن کردنی با نسیم بسیار نرم سخن کند و باقی ادویه  
یاده درم خنجر کوفته و بنجه غسل مضع دو برابر اترار اترار اترار اترار اترار  
شربتی از آن نیکدرو مانع باد و در نسیم دیگر کبر لیکر خشک از رگت  
عاف و حای کدوم فونت کبود برای اترار حوره زیاده آورده شد و در نسیم  
درم خفته انقود درم و در نسیم طلا و در نسیم تقره از پرکن  
و باقی موافق مسطور است و نسیم دیگر از آن بنجار سید که موافق است  
الا الله نخم فر خشک و رگت از نسیم و در داخل ندارد و دوزن  
و در داخل از پرکن درم و در نسیم خفته انقود داخل ندارد و در  
با دوج هندی کدوم و کدوم کوفنی کدوم نسیم است و باقی موافق نسیم مسطور  
**منفوخ مسجی بنجه دیگر** و نقل خونجی این کس با نسیم بسیار شده و در نسیم نقل کادو  
بجز اترار یک درم فر چهار درم خرد بود نسیم الطیب همین نسیم همین کفند  
خصیه الطیب ناسک فر خشک از پرکن بنجه درم عاف و حای مصطلکی  
کلید حایز و اترار بنجه اترار یک درم کدوبا از پرکن یک درم نسیم

ادام











بسیار درم نودری شرح نقد جوئی از یک م ماده ستر احوالی سمانی از یک  
سودرم منو جیو منو لینه نو با ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
از یک ستر منو قند منو ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
خطای محراب درم ستر از یک ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
مدانی ستر منو قند منو ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
مای کبابی درم ستر از یک ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
عمل منو قند منو ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
وزن انرا نقد ستر از دو قمار درم ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
درجه اول خست از دو درم منو قند منو حار منو حرم حراه  
تالیف بر محمد تقی طبیب از شاگردان حضرت خانیقوس اراکین برادر الحسن  
سید الهی کلبفر خفراش و ان منو قند منو حار منو حرم حراه  
و مضامین انون را اندارد **منقذ** با قوت رمانی کز با ستمی مردارید ما کفنه  
جریب لا جورد منو قند منو ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
نوست برون ستر منو قند منو ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
ازد نودری کلکون خسته التعلب مصری ان منو قند منو حار منو حرم حراه  
دار چینی فرقل بهر چینی بسیار ستر از خطای از یک ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
بدر ان ستر منو قند منو ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
منو قند منو ستر منو قند منو حار منو حرم حراه  
یک ستر منو قند منو ستر منو قند منو حار منو حرم حراه







و شکر در حد و در خطی و در خطی مثل بود ورق از ج سبوح بندگی تفانی مصری  
اینکه نادر و کجور است در کتب کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
حالتی که در آن نموده ای محمدی که در کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
کافی که در کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
درم است زعفران بخورم در کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
عصری بود است از ج بقیه کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
از بقیه کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
از بقیه کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
عسل که در کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
بدنور مغزبان شکر سینه بخورم سازند و در کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
گرفته همه روز در میان خود بخورند پس یکی از کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
جلد است یا جای خطای نوشته شد **مفوح** یا در کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
بلی از کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
تب کم نگاه نسامده تنویر با یکی از کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
است **اخلاط** و ورق کلنج و ورق کل تنویر و مراد از ورق در ورق کل  
است از کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
طبر کفند و صندل سرح و صندل کفند و خشت کفند و کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
سرح و کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس  
کامو و کتب خشت بوقن خود الفلب الکواحد و کس







این مفعول فروع قلب ماسوریم المبلور و از روی را اندازد و در وی سفید شود  
**اصطلاح آن** یا بنحوه و پوست تیز و از روح و قریب و مستطیل برومی و در عقول و  
قرصه و چون بود و فاقه و با خشک و منک شده و زرباد و در پیچ و تخم ماد و روح تخم  
فرخندگ ~~بسیار~~ خالص و غیره از بر یک ~~بسیار~~ و ملایح کابلی است عدد  
آمد مفعول مفعول در و ز از سه مرطل است بچونباید تا مرطل مانند و بالاند و بلط  
عسل و اصلوده پیرند تا است زود پس باقی از و به او فیه و بجهت سه وزن ادویه  
عسل بیشتر در شری بعد از آن **مفعول** قند است و با فیه است از برای سودا  
و مفعول باقی است مفعول که در حفظ است **مفعول** کل کوزبان و سفید  
مردارند تا کف و کثیر خشک و به شرح و به کف و پوست است از برای و در شرم  
حام مفعول و تخم خرز و مفعول از بر یک و در دم کافور و قند و پیچ در دم عسل ملایم و در وزن  
ادویه به مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
**صفین آن** فروع کوزبان با در مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
کبابه چینی مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
رومی است از مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
سودا و مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
جد و از مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول



یوست بیرون از برید و متقال که با حشر غبار است از زرد رنگ است  
هم متقال و زرد لونه است و از بزرگ و صغیر است و در تمام است  
عرق کاذب میان خون است زرد سیاه درم بزرگ محله است درم ششاد مراد درم  
نبات کفدرم درم تمام از دو فصل مصلح است وزن طایفه درم یک و درم  
بهر روز شش روز درم تناول نمایند تا فواید **منفوخ منقل** تا صفت یکی از اطباء  
تسخر منقول از بیاض بخاطر آب حکیم محمد باقر **اجل طاب ان** همین کفدرم  
سرخ از رنگ کفدرم پوست بپزند تا جایی که درم نیم نشانند و کاذب میان  
با تخم آن باطل آن از رنده متقال نشسته خشک است طباشر کفدرم و تخم  
با طین ارنی با طین در غسانی مرکب آن که با بید از در یک است متقال از تخم خام  
مخرف با تموض و صندل کفدر پوست بیرون است از رنگ کفدرم مراد  
تا کفدر و کاذب از رنگ کفدرم خود جاری خام هم متقال از دویه را کوفته و تخم  
صیدیه کوفتی است صلابه نموده پس کفدر آب کفدر است و آب کفدر  
خام و آب کفدر است اما اثره و طایفه و شراب ربجانی با شراب  
جمهوری از رنگ کفدرم است همه آنها را یکی کرده حل نمایند در انبار طین نبات  
کفدر و نشانند که از آنکه در قوام جمل آوزند و او را در آبان نشاند  
و شش روز یک ملحفه و پر سر نمایند از غذا با بر خلیفه و غذا در سنگند یا در سرین آرد  
بشار باشد **منفوخ بار و قابض** منقول از خط حکیم محمد باقر نافع از برای مره صفرا و  
خفغان حار و سهال صفراوی و صداع و ضعف مکره **اجل طاب ان** کلینخ نر و به اول  
و طباشر کفدر و کاذب شش روز خشک از رنگ کفدر درم مراد از رنگ کفدرم و نیم کل مخموم  
دو درم







و با ع است از آنچه دشمنی حواس است و هم روز و نشاط می آورد و با لذت  
باغبان را علاج اخلاط سودا و در محل را باغ غلبه است و منس را  
بر غم غم از علاج این گرم است. در درجه اولی با اول ثانیه و بوقشش تا  
سالی باقی ماند و شری از آن دو دردم **اصطفا ان صفت** درجه اولی در درجه اولی  
بزرگ بگفتند که با درجه این رخ همین گفتند تا درج بگفتند الطیب  
فاندر کما در درجه خفید ستر از زینک **دردم** انقبون اسطوخودوس و کما  
سندی اسارون فر نفل از زینک چهار دردم **دردم** مخصوص دو دردم زینک نفل  
از زینک یک دردم کوفته تخم تعبیل **دردم** از آن ادویه **دردم** **دردم** این  
مفرجی سهل الوجود است و بویست از برای فرج حقیق در غشه و سقوط و هتا  
و صدراع فرمن و امراض کبد و خوش و و صلوکس و نهان عصف و این مخرج سرد  
می آورد و در کفید مسکن و مزاج آن حار و رطوبت است در درجه اولی و  
تصفیه خون میکند و بلات و کینر از این میکند و قوتش تا یکسال باقی است  
و شری از آن یک دردم است **صفت آن** از خالص حوتش رطل که در آن  
این شاقه سرد کرده باشد و در آن تمیز آید از طلاء و لغوه با سرد و با جمع که اول مرتبه  
طایفی یافته در آن سرد کنند بعد از آن لغوه و در آخر این در آن سرد کنند پس بکنند  
فر نفل و انقبون و بسا سده و فلفله کما و صندل سبز از سرد کنند دردم و نرم کوفته در باغ  
کنان پس بند و باغ دردم ابریشم خام در آب نذ کو اندازند و راه روز بگذرانند  
بجو نیاند تا آب بر ربع سرد و صاف کرده داخل کنند در آب مایه نفل این  
بشک و آب سبب یا شری است و لغوه ام آورد و با شری از آن شخم ریحان و تخم

محر

با درجه اولی



و ششم با ذره نجو به از بر لخته بودم و در کشته لکاندارند حکم مومن در زربا دین منحصراً  
آورده که من بجز منافع مفرج لوی را لفر چند بکنم و غسل با این مفرج اگر هم دوزخ  
ان آخر همیشه بازماندنی مفرج را سه روز دوم شربت و رقیق لقه از بر لخته  
درم و در رقیق حلاکت در منافع از ایهول با قسم مسمی مفرج اگر هم در رقیق  
اف نام بلنجو با پاد او است **مفرج** مفرج نامع از رای اصحاب مالنجو با از  
منصوری محمد بن ذکا منقول از بیاض بخط اولی بزرگتر از محمد بافران مفرج  
مفرج قلب نماید و ضم را نیلور و از دومی را از دگر که زودی سفید شود  
**اخلاط ان** با در نجو به و پوست زردارچ و زعفران و قطعی رومی و زعفران  
ذوقه و جوز لواء و فاند و نارمشک و مشک ساده و زرباد و درویش و تخم مادروج و  
تخم فرخنگ از آن مساوی مشک خلاص و غیره از رنگ و غیره و مصلح  
کابلی است عدد اوله مفرج شد در دوزخ سه رطل آب بگوشتانید تا بیک رطل  
بماند و بیالابند و بیک رطل غسل داخل کرده بنشیند تا آب برود و او را در دوزخ  
ادویه از این غسل مبر شربت شربتی قدر نقشه **مفرج** مفرج منقذ منقذ منقذ است  
ذناص است از برای سنود او مفرجی فانی است منقول از خط لواب حکم  
محمد بافر **اخلاط ان** کل کاد زمان و بس در دوزخ تا نقشه و کشته خاک بهین  
سرخ و بهین سفید پوست از رخ و کد باد از ریسیم جام مفوض و تخم خر قه مفرج از  
رنگ دو درم کافور منصوری بکدم غسل بنویسند و با سینه زدن ادویه بدستور  
نمانند شربتی دو درم **مفرج** دیگر که فریبست مفرج لوی مسطور در آنچه ذکر شد  
لیکن نقشش بیشتر است در لقیل با راضی و لغت شده و کسین رماخ و از برای



عشر ابعول و در آن زرد قویست و ما عینت و در وقت با صحتی صغیر است  
حرارتش در خود در دویم نوبت در اول در هر دویم نوبت نوبت نوبت  
باقیت و نوبت در دویم نوبت **صفت آن** کل مزاج مزاج الاغما و در هم  
سرخ بجز دم خود نوبت در دویم نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
زرقوان از زرد در دویم نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
بنحوت عسل مصفح مشرف و زرد نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
از برای یکی از یاد شما در دویم نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
نافع است از برای خفقان حاد و افساد مزاج بد مزاج و از برای دوار سرد  
و صداع و تهیقه و صرع و مانی و بیاد و لسان و در مرضی که عارض و مانع نشود از خود مزاج  
سودا زرد مزاج و اطفا و حرارت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
ساکن کند و طبع خون از رجا کند و در هر سیموم نماید و مزاج آن نوبت نوبت نوبت  
نوبت نوبت در اول و نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
صفت سال باقی است و نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
در هر کاد و نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
غنی کل مزاج پاک کرده و در هر کاد و نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
سرخ صندل از رگ در از نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
از رگ در دویم نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
از رگ از نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت  
از رگ نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت نوبت



شیرینی منحل شده زود باقی آید و بر کوفته و نیمه سیرا نیز است شیرین و شیرین  
ریاستی و شیرین باقی از در یک کوفته و نیمه سیرا آید و بر کوفته و شیرین  
نکند آید و در نفع مشکلی و کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
بدستور و در نفع کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
و نفع کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
شک کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
کبار خود نندی نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
کفید لقوام آورده کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
نرم سباده بیان با نرند و در نفع کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
از رخ بخورند **مغز محمدل** منقول از جاذبی صنوبر این مغز نافع است از رای  
سود مزاج حار و در نفع کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
فر خشک شد در کف با بخورم صلیب سبز و نفع کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
ده درم تخم کاسخ بخورم در نفع کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
زینبا و چهار درم طابو نفع کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
تخم باد و تخم چهار درم تخم باد و تخم کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
کافور قشوری بخورم نفع کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین  
ده منتقال زعفران ده درم کفیر خشک ده درم خشک کس کفید چهار درم  
کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین **مغز خالص**  
**سج دلو و الطابو** کوفته و نیمه سیرا است و نفع کوفته و شیرین



برنج رسی در رس را در ویه قلبیه در از نوم رسی استخوان کرم از باقیم ای را  
بایع النفع عند الفعل حسن العاقبه صالح است از برای برضن بار در از  
تر تا قدم باطن و ظاهر خواه بخورد باطله کند و گشوده مسنون و دو چشم از  
برای حدت بامره و منفوی حواس و قدر است و حفظ را از زباده کند  
و هم بفراید و بضم طام کند و شهورت باه را بفرزید و بر جان در استفا و  
خدا م در برص در می رود اسم را بفع در بر می خورد و گشوده باشد دفع کند  
در مناسصل را نسکین اوید و عین عین است و لغز است او حفظ چنین کند و تاخ  
است انرا انقا طیب اصلاح آورد و از جام را اصلاح است از برای امراض  
مفیده تنفید اخلاط از جمله باطله افحال استان عجیب است مخصوص در آورد  
سرور بخت از غر شکر و کبر و اخلاط عقل و این مفرح حار است و در درجه  
دوم باقی است در درجه اولی و استی نایح سال با قیمت و شش بکفقال  
است **صفت آن** و نقل در از حسی بسیار در آن از رنگ است درم فافله کبار و  
ضخاکا در زمان زرنج در و ناز نوجوش بود و نه بسته ریحان با در بخور را در یک  
بازده درم همه را لوفته بود آن اننا کلب و عرق بند شک میر شد و در  
شسته ز کنگر سی بکنند و در او در نوز که دانسته کفدر یک اندازان که با از  
یک شش درم وزن طلا و درن نوره ملک شنی غیر شنبه و عودندی از رنگ  
سه درم این همه را بر شکر صمدیه باید کرد و آب باید چکانند تا نماند  
زنی کوه و چون همه صمدیه شتون در فایده کنند و لوقا کتد آب انحر را در شسته  
کرده بر آنها با نام عرق ایها گشوده کوه رسی فایده را بر کفر شسته روز در آب

از بند







باشد مانند روی یعنی نواج در دندان جهت آنکه این عارضه را پس درجه سوم از بوی کفتر  
که بیست این در دویم است و ششتری از آن در دندان با کشته قال است پس اگر  
بزان در زبان از استعمال نماید لبیب حاضی که منفصه است فقال یا پس بیاید هم  
متقال از آن نخورند **صفة ان** سور بخان همی نسبت درم غار لقون کفند  
بندت درم سفوناسک عوج و الفرج فافله از یک شد درم فانه اهن مخوم  
متوالنه امر روت کفند صبر بلده کابلی مصطلی کبر از یک چهار درم نعل از رن حصص  
کلی سنبلی جیب از از یک یک درم کوفته بوزن جمع ادویه اصل شده در  
ظرف جنسی نگاهدارند و شش برش را اعتقاد است در این معجون که با در  
زیاده کنند در زخمی زیاده کرده اند درین ترکیب شش خوزه و شش خار شخ دارد  
کفته که آنچه را بر زخمی زیاده کرده اند زیاده ای نمکوی است و این زیاده ای میگرد  
تفع ان عام خصوصاً در امراض کینه جفت بول **معجون سور بخان** دیگر که مسوس  
است ترکیب ان باین اسوبه و این معجون نافع است از برای جمع ریح  
و آنچه وصله باست و منفصل و نفوس و عمر البول و منقض حسن دم او عالج ظهر  
ورک و بوی که در کشتن است و استسفا و طحال و نفوه و محرب است از  
برای امراض ریح در خندان معجون کینه نشود تفع ان زیاده میگرد و ششتری از آن  
از کشته قال با چهار مختلف بحقوق **صفة ان** بلبله سیاه زر و از یک  
منفند درم از بر می محورش و الا از یک چهار درم پوست بلبله کابلی ده درم از  
بوده باشد و بناغ ضعیف و الا درم نوید ان پوست شش کمره بره شطرح  
بندی زبده کمانی از یکیده درم شش نفوس فضل زبده بحر نمک بندی کوه لونی















